

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

به ضمیمه لوح فشرده

استان مازندران
گردآورنده: میثم عادل

شهدای مازندران

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

گردآورنده: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد کلاسش کجاست و معلمش کیست.
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکار آرزو

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی

همکار آرزو

کانون فرهنگی، تبلیغی

پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامهها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.



استان مازندران

اناره کل آموزش و پرورش
استان مازندران



وصیت نامه و زندگی نامه
شهرستان محمودآباد

هدیه برای مامور

گردآورنده : میثم عادل

تابستان ۱۳۹۶

----- کتاب محمودآباد -----

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی

شماره تماس : ۰۱۱۳۳۳۵۴۶۳۳ - ۰۹۱۱۵۸۶۰۰۲۱ - www.hamkelaasi21.ir

پیام امام خمینی (ره) :

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه مقابل شماسست جمالتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.

براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم.

خداوندا، این عزیزان از خود گذشته را در جوار رحمت خود بپذیر، و ما را از قیدها و بندهای خودبینی و خودخواهی نجات مرحمت فرما. «إنک ذو الفضل العظیم».

روح الله الموسوی الخمينی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰) (صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۳۱۰)

پیام امام خامنه ای (مدظله) :

* حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری نخستین کنگره "راه کربلا"، ویژه بزرگداشت شهدای انجمنهای اسلامی دانش آموزان، پیامی صادر فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم

در بوستان پربار و برکت ایثار و شهادت که فضای ایران اسلامی را آکنده از عطر صفا و معنویت کرد لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند. هرگاه در میان ملتی تفکر سالم و نجاتبخش در سطح وسیع جوانان نورسته گسترش و عمق یابد فلاح و رستگاری آن جامعه و آن ملت، محتوم و تخلف ناپذیر می گردد. نسل جوان مظهر تلاش و ابتکار و صفا و وارستگی است. انقلاب کبیر اسلامی توانست در برابر هجوم بی امان فساد و شهوترانی و بیکارگی و عادت های زشت به سوی نسل جوان معاصر خود، سدی نفوذ ناپذیر بسازد. دستهای مرموز، دل های بدخواهی که تهاجم آن گنداب اخلاقی را به سوی دل و جان جوانان در همه جای گیتی سازماندهی می کردند در این حصار تسخیرناپذیر از کار بازماندند و نتیجه همانست که در تاریخ افتخارات ایران در شمار بلندترین قله هاست. امروز دولت و ملت بخصوص مسؤولان امور آموزش و پرورش و دیگر مسائل جوانان، باید حفاظت از آن سد منبع را بزرگترین وظیفه ی انسانی و انقلابی خود بدانند.

از خداوند متعال علو درجات شهدای دانش آموز و دیگر شهیدان این مرز و بوم و صبر و اجر بازماندگان آنان را خواستارم.

سید علی خامنه ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر^(ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۷۳ شهید دانش آموز شهرستان محمودآباد به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، ارشاد اسلامی که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مر بوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم .

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمت از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میثم عادل - تیر ۱۳۹۶

این کتاب را تقدیم به روح مطهر همه شهیدان راه حق، علی الخصوص شهید گرانقدر، رفیق و همسنگر عرصه جهاد فرهنگی در روزهای سخت **مداح شهید علیرضا فلاح** می نمایم. باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله

فهرست:

نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه	نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه
علی	ابراهیمی	۱	حبیب الله	سیفی مقدم	۷۶
اصغر	ابراهیمی	۳	علی	شالیکار کاسب	۷۸
علی	ابوالفضلی	۵	فتح الله	شهابی	۸۰
مرتضی	اسماعیلی	۷	رحیم	شیرویه	۸۲
ایرج	اکبرزاده	۹	سیف الله	شیعه زاده	۸۴
ایوب	اکبرزاده	۱۱	ناد علی	صادق نیا	۸۶
احمد	اکبری	۱۳	احمد	صادقی	۸۹
نظام علی	اکبری	۱۵	علی محمد	عباس پور وازیک	۹۱
یونس	امانپور	۱۷	اسماعیل	عباسی	۹۳
تقی	بابکی	۱۹	باب الله	عبداللهی	۹۶
احمد	ببوجانی	۲۱	قاسم	عیدی	۹۸
اصغر	بذرافشان	۲۳	قاسم	عیدی	۱۰۰
مظاهر	برزگرپور	۲۵	رحیم	علیپور	۱۰۲
رستم	بشکار	۲۷	حسین	فتاحی	۱۰۴
امید	پرکار سرخرودی	۲۹	علی	فلاح	۱۰۶
رضا	پهلوان	۳۱	عبدالرضا	قاسمی	۱۰۸
حسن	ترزبان	۳۳	حسین	قلی نژاد	۱۱۰
ستار	توکلی	۳۵	علی اصغر	کثیری	۱۱۲
مصطفی	جعفرزاده	۳۷	عسگری	کریمی	۱۱۴
حمید	جلالی	۳۹	محمدرضا	کیانی	۱۱۶
غلامحسین	حسن پور	۴۱	رحمت الله	لطفی	۱۱۸
قاسم	حسین زاده	۴۳	موسی	محمدرزاده	۱۲۰
سیدصادق	حسینی	۴۶	هادی	محمدرزاده چمازگتی	۱۲۲
حسن	خاکپور	۴۸	احمد	مرزبند	۱۲۴
مجتبی	درویشی ثانی	۵۰	غلامعلی	منصوری	۱۲۶
علی اصغر	دشتی	۵۲	کمال	موسوی	۱۲۸
سیدمنصور	دم زده	۵۴	غلامرضا	مهدوی	۱۳۰
محمدکاظم	رامی	۵۶	علی	میرزائیان	۱۳۲
قدرت الله	رحمانی	۵۸	حسین	نجف پور	۱۳۴
نورالله	رستمی	۶۰	پرویز	نصیری	۱۳۶
مهرداد	رستمی	۶۲	سیدکریم	نورانی	۱۳۸
صادق	رضازاده	۶۴	غلامعلی	نوروز مقدم	۱۴۰
حمزه	رضایی	۶۶	علی	ولی پور	۱۴۲
علی	رنجبر	۶۸	نصرت الله	ولی پور	۱۴۴
قادر	سلمانی	۷۰	غلامحسین	یداللهی	۱۴۶
سیدنادر	سلیمانی	۷۲	علی	یزدانی	۱۴۸
حسن	سلیمانی	۷۴			

علی ابراهیمی

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی ابراهیمی

علی ابراهیمی در ۸ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فرنگیس نجفی و پدرش علی اکبر ابراهیمی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ملاکلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید علی ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ عملیات رمضان منطقه شلمچه کوشک در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ملاکلای شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم

درود به رهبر کبیر انقلاب این قلب تپنده امت قهرمان و شهید پرور و درود بر تمام شهیدان اسلام از زمان حضرت محمد (ص) تا انقلاب اسلامی ایران و این جنگ تحمیلی عراق به ایران و درود به شما حسینیان که علی اکبرهایتان را به قتلگاه فرستادید و در نزد خداوند طلب شفاعت می‌کنند.

درود به شما ابراهیمیان که اسماعیلیان را به قربانگاه بردید و خود را از امتحانی که خدا در برابر شما قرار داده بود به در بردید.

مادر! اگر من شهید شدم مبدا ناراحتی به دل راه بدهی. اگر من شهید شدم تو افتخار مادرهای دیگر هستی و شما خانواده شهدا چشم و چراغ ملت هستید. شما اگر می‌دانستید که شهادت چه فضیلتی دارد خیلی وقتها پیش مرا به جبهه می‌فرستادید تا در راه خدا به شهادت برسیم و اجری هم برای شما کسب کنم.

اگر من از علی اکبر امام حسین (ع) بالاتر بودم شما از شهادت من حق داشتید حتی خودتان را بکشید، ولی نه. من فقط پیرو راه علی اکبرم، ارزشی ندارم.

امام حسین در موقعی که فرزندانش و جوانانش را قتل می‌رساندند می‌گفت: خدایا من رضایم به رضای تو. پس اگر شما خودتان را حسینی می‌دانید [این گونه باشید] و انسان حسینی باشید و ابراهیم وار کارد را بر گلولی فرزندتان بفشارید. و شما هم بگوئید خدایا ما رفتیم به رضای تو.

می‌دانید من به کجا می‌روم؟ من به نزد سالار شهیدان می‌روم، من به نزد محمد(ص) و علی(ع) و حسین(ع) و فاطمه زهرا(س) می‌روم، من به نزد خداوند خویش می‌روم. برای رفتن من به این جاها دیگر ناراحتی ندارد. خدمت پدر و مادر عزیز سلام می‌رسانم خدمت مادر بزرگ و اصغر و تمام اعضای خانواده خصوصاً منیژه و حسین و خدیجه سلام می‌رسانم. خدمت تمام دوستان و فامیلان سلام می‌رسانم، آرزوی من سلامتی آنهاست. اگر برای من ناراحت باشید، بدانید که دیگر نامه ای بدست شما نمی‌رسد.

ما هر چهار نفر باهم هستیم و خیلی هم خوشحال و سرحال هستیم.
خداحافظ شما باشد. انشا الله

علی ابراهیمی

اصغر ابراهیمی

شهادتنامه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اصغر ابراهیمی

اصغر ابراهیمی در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فرنگیس نجفی و پدرش علی اکبر ابراهیمی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس ملاکلا و دبیرستان طالقانی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اصغر ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۲۰ منطقه عملیات عین خوش در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ملاکلای شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اصغر ابراهیمی

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ

در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند.

سلام بر حسین (ع) اسوه شهادت و معلم شهادت و درود بر یاران پاکش، بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی و با درود بر تمام شهدای راه حق.

چند کلمه ای را به عنوان وصیت نامه می نویسم؛ تنها چیزی که ما را به پیروزی رساند حفظ وحدت بوده پس دست از تفرقه و جدایی بردارید و به سخنان امام گوش دهید و اوامر او را عمل کنید.

پدر و مادر و مادر بزرگ! من برای شما فرزند خوبی نبودم و همیشه شما را ناراحت کرده ام پس این گناهان را بر من در مانده و بیچاره ببخشید. وقت آن رسیده است که هر لحظه در انتظار گلوله ای باشم که سوراخ کند و مرا بکشد. ولی آیا کشته شدن مرا می توان شهادت نامید؟

خدایا! از بخشش و لطف تو نا امید نیستم اما می ترسم که گناهان من آنقدر زیاد و کثیر شده که قابل بخشش نباشد و می ترسم که توبه ام پذیرفته نشود.

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنْ أِحَامِي أِبْدَاءً عَنِ دِينِي

مرا از یاران اباعبدالله الحسین (ع) قرار بده و پیروزی اسلام بر کفر را به دست رزمندگان غیورت تحقق بخش. مادر بزرگم! شاید تحمل دیدن جنازه ای دیگر را نداشته باشید. من هم بروم حالا جهنم، بهشت، آن با خدا می باشد اما من را ببخشید. ثابت قدم باشید و سرافراز و سربلند از امتحان شهادت و بدانید که هر لحظه در معرض امتحان الهی قرار داریم و دارید. از میان ما فقط محمدرضا براتیان بماند.

تا می توانید بکوشید، در کارخانه، در مزرعه، در مدرسه، در جبهه و بالاخره همه شما در همه جا فعالیت کنید تا این انقلاب را به پیروزی کامل برسانید. که مقدمه ای برای انقلاب جهانی مهدی موعود باشد.

در پایان از همه کسانی که به طریقی آنها را آزرده و باعث ناراحتی آنها شده ام عاجزانه تقاضای بخشش دارم. به دوستانم نیز سفارش می کنم که ورزش و بازی را ادامه دهند، چون روح سالم در بدن سالم است.

دیگر بیش از این چیزی نمی نویسم و نوشته ام را با چند دعا خاتمه می دهم.

خدایا من در ادای نماز و روزه خیلی کوتاهی کردم، خدایا به کرامتت ببخش.

خدایا تمام گناهان مرا ببخش، خدایا این جنگ را به نفع اسلام پیروز کن.

خدایا خانواده ام را از شر شیطان و بلا حفظ کن ((بگردان))

خدایا رهبر انقلاب را زیر پرچم ولی عصر عج حفظ بفرما.

خدایا تو را به جان مهدی تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار.

حقیر اصغر ابراهیمی

نثار وطن جان و تن می کنم من جهان را سراسر وطن می کنم من

شکست افکنم بر صف شب پرستان شفق را به تن پیرهن می کنم من

چو خورشید رخشان برآیم ز خاور شب تیره را در کفن می کنم من

جهان را کنم پر ز گلبانگ توحید پراکنده را انجمن می کنم من

دم از عدل قرآن زند انقلابم ستمکار را ریشه کن می کنم من

علی ابوالفضلی

شهید زرافشان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی ابوالفضلی

علی ابوالفضلی در ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زرافشان تسلیم بخش و پدرش عیسی ابوالفضلی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس انقلاب و امام خمینی و دبیرستان شهید بهشتی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی ابوالفضلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۲۶ پس از تحمل اسارت در اثر شکنجه قطع نخاع شد و در بیمارستان شفا تهران شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تسکا محله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی ابوالفضل

خاطره

اولین بار او را در بیمارستان شفا در تهران، خیابان مجاهدین اسلام دیدم. داخل اتاقی که پنج اسیر آزاد شده مجروح بودند. بهانه حضور من، حسین معظمی نژاد بود، از بچه های با صفای شوستر که حالا با نخای قطع شده از اسارت برگشته بود. همانجا با علی ابوالفضل آشنا شدم.

یک روز پدر و مادرش آمدند ملاقات. ظاهرا محله را برای ورودش آذین بسته بودند و همه اشتیاق زیارتش را داشتند.

آن روز سه شنبه باهم رفتیم جمکران. ساعت از یک و نیم بامداد گذشته بود که راه برگشت را در پیش گرفتیم. من و علی آخر اتوبوس کنار هم نشسته بودیم.

او روی ویلچر با پاهای متورم شده و من روی صندلی اتوبوس با دلی شکسته می نالید و چشمانش را پرده اشکی گرفته بود. از دوستانش می گفت که شهید شده اند.

از اینکه باید تا ابد با بدنی مجروح زندگی کند و دیگر نمی تواند به جبهه برود و سرانجام حرف آخرش را زد و گفت: بین حمید بزار راحت کنم من می گم خدا منو دوستم نداره! چون اگر دوستم داشت منم می برد.

امشب کلی بهش التماس کردم که منم بیره پیش خودش من طاقت اینجا موندن رو ندارم، می دونی؟ نمی خوام بمونم مگه زوره؟

اگر دوستم داره باید منم مثل رفیقام بیره، مثل همونایی که توی عملیات جلوی خودم شهید شدند.

نه اینکه دوستم نداره اما اگر من را ببرد باورم میشه که خدا هنوز دوستم داره...

هیچ جوابی نداشتم بدهم، همه ی خواسته علی در جمکران این بود. چند روز بعد رفتم تبلیغات گردان اولین نامه را که دیدم سریع آدرس فرستنده را نگاه کردم. از بیمارستان شفا بود، حسین معظمی نژاد. خوشحال شدم بلافاصله بازش کردم. وای، ای کاش باز نمی کردم حسین نوشته بود: حمیدجان پنجشنبه گذشته قرار بود چندتا از مجروحین از جمله علی ابوالفضل را برای مداوا به آلمان ببرند، صبح همان روز وقت اذان صبح وقتی پرستار آمد علی را برای نماز بیدار کند هرچه صدایش کرد جوابی نشنید. دکترها آمدند ولی علی دیگر شهید شده بود: خدا چه زود به او ثابت کرده بود که دوستش دارد....

سخنی از مادر شهید:

برام تعریف می کرد: زمانی که من اسیر آنها بودم هرچه به من اصرار می کردند که به مصاحبه آنها جواب بدهم من جواب نمی دادم. زن عریان را پیش چشمم می گذاشتند و من فقط می گفتم خدایا یا جان را بگیر یا کاری کن من این زن را نبینم.

می گفت: مامان بیهوش شدم یک وقت چشم باز کردم می دیدم آن خانم نیست...

نحوه شهادت - نقل قول از آقای امید خسروی

این شهید والامقام در تاریخ ۶۳/۱۲/۰۵ پس از ۱۸ ماه اسارت، آزاد شد و در صبح روز ۶۴/۰۴/۲۶ و تنها ۲ ساعت قبل از اعزام به خارج کشور جهت مداوا به آرزوی دیرینه اش رسید و بسوی معبود پر کشید.

لطفا جهت اصلاح تاریخ شهادت اقدام کنید. با تشکر

مرتضی اسماعیلی

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی اسماعیلی
مرتضی اسماعیلی در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنسا احمدی و پدرش احمد اسماعیلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدرسه گل محله - کرمانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مرتضی اسماعیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۳/۳۱ منطقه عملیات ماووت عراق در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گل محله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضى اسماعيلي

بسم الله الرحمن الرحيم

الذين اذا اصابهم مصيبه قالوا انا لله وانا اليه راجعون

آنانيکه چون به حادثه سخت و ناگوار دچار شوند صبر را پيشه گرفته و گویند ما به فرمان خدا آمده و به سوی او

رجوع خواهیم کرد. قرآن کریم

با سلام به یگانه منجی عالم بشریت (عج) و نایبش پیر طریقت شهدای ره دین و شریعت، سالکان مسلک حق و حقیقت، فضلان راه فر و فضیلت، زاهدان ره زهد و شجاعت و با سلام به آنانیکه جان دادند و جانانه رفتند، دل دادند و دلبر گزیدند.

خدایا تا لحظات دیگر چند به عملیات نمانده کوله بارم را بسته و خود را با غسل شهادت عطر آگین نمودم تا با دشمنان تو که می خواهند ظلمت شب را بر بندگان شایسته تو چیره سازند بتازم و با افتخار به سویت عروج نمایم. آری سخنم را با تو ای بسیجی آغاز می کنم، با تو ای اکبر دوران، قاسم و حبیب زمان، با تو ای پاکدلان عاشق، قهرمان جبهه ها، با تو ای یاور حسین، با تو که رنج های فراوانت از فرزندان و همسر جوانت چشم پوشیدی تا بر خصم زبون بتازی، با تو که تمام زیبایی های دنیا نتوانست تو را بترساند. با تو که عشق الله در سراسر وجودت فروزان است. با تو برادرم، می دانم که با خدایت عهد بستید تا دشمن کنار [غدار] را از سرزمین مقدس بیرون نکنی، سلاحت را بر زمین نخواهی گذاشت. می دانم که با امامت هم پیمان شدی تا هر آنکس که با دین و آرمان و هدف مقدس تو سر کین دارد از پای در آوری بگذار نادانان بگویند تو برای حب دنیا می جنگی و خلاصه بگذار تو را بسیجی دیوانه بخوانند. ای عزیزان بیدار دل! بیاید فریاد شوید بر خصم. اژدهای سهمگین شوید بر استعمار. عصای موسی شوید بر فرعون. قرآن محمد (ص) شوید بر قریش. و خشم خمینی شوید بر آمریکا.

و اما شما ای امت حزب الله نگذارید فساد اخلاقی و فکری رواج پیدا کند و کم کم جوانان مسلمان ما به انحراف کشیده و در آخر سر سپرده شرق و غرب شوند، هر چه بیشتر تقوا پیشه کنید، راه شهیدان را ادامه دهید راهی که امام حسین (ع) به آن افتخار می کرد، راهی که من همیشه به خود می گفتم اگر در کربلا به نزد حسین (ع) بودم هرگز او را ترک نمی کردم و هم اکنون کربلا در ایران است و حسین زمان خمینی کبیر است و ما هم سرباز اسلام. پدر و مادر عزیزم!

خدایا هر کس را به روشی آزمایش می کند و شاید شما را با گرفتن فرزندان آزمایش کرده باشد. از شما می خواهم که خدا را شکر گوید تا انشاءالله از این امتحان بزرگ رو سفید در آید. عزیزانم آنچه را که آموختم خود در گوش های کوچکم زمزمه نمودید. اگر دیدید که صحرای تغذیه جبهه ها را بر هوای لطیف مازندران ترجیح دادم، اگر دیدید که عوالم مادی زیبای دنیا و طبیعت قشنگ را پشت سر گذاشته و هجرت نمودم، از آن شیر پاک تو بود مادرم، که بر من خوراندی، آری عشقی که با شیر می آید لاجرم با خون بیرون می رود.

و شما برادرانم اگر بدی از من دیدید امیدوارم که مرا ببخشید و سلاح خونینم را که بر علیه خصم دون بکار برید. از شما خواهرانم می خواهم که در شهادتم هرگز در محل عام گریه و شیون نکنید چرا که دشمن از این کار شما سوء استفاده میکند و از شما می خواهم که حجاب اسلامی خود را حفظ کنید و همانند قهرمان کربلا، زینب، پیام رسان خون شهیدان باشید.

بار خدایا! تو را به سرخی خون شهیدان سوگندت می دهم که گناهان این بنده حقیر را ببخشید و عفو کنید. پروردگارا! خودم را [دارای] لیاقت شهادت نمی بینم اما می بینم که چه گل هایی پرپر شده، و به همین منظور به سویت حرکت کردم تا شهادت در راهت را نصیب من گردانی.

در آخر از کلیه کسانی که به نحوی در دوران کوتاه زندگیم به آنان جسارت نمودم می خواهم که مرا ببخشایند و دعای همیشگی خود را که «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار» را فراموش نکنید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

شهید مرتضی اسماعیلی

در آخر از همه شما می خواهم که در خمینی ذوب شوید همانطوری او در اسلام ذوب شد.

ایرج اکبرزاده

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ایرج اکبرزاده

ایرج اکبرزاده در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منوچهره شیرویه و پدرش جهانگیر اکبرزاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس مهرابی و شهید هاشمی نژاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ایرج اکبرزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۶ منطقه شلمچه عملیات رمضان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۷ سال تفحص شد و اردیبهشت ۱۳۷۷ تشییع و در گلزار روستای سرخورد شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ایرج اکبرزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب ایرج اکبرزاده فرزند جهانگیر اکبر زاده به تاریخ تولد ۱۳۴۵ صادره از آمل

با درود به روان پاک شهدای صدر اسلام و شهیدان کربلای ایران وصیتم را آغاز می کنم:

برادران عزیزم! خواهران گرامی! پدر و مادر مهربانم! آگاه باشید که بازگشت همه به سوی الله است پس بازگردید به سوی خودتان، خودمان را دریابید تا خدای خود را بشناسید.

وظیفه سنگینی داریم باید از خون هزاران، هزار شهید پاسداری کرد، باید اسلام عزیز را نگه داشت. شما الان ببینید که چه گرگ هایی برای نابودی اسلام و ملت شهید پرور ایران دندان تیز کرده اند. برادران و خواهران! شما را بخدا قسم می دهم که به حرف های امام گوش کرده و آن را در زندگی و عمل خویش سرمشق قرار داده و به او دعا کنید تا نورش افزوده گردد که واقعا انسانیت از او آباد است، نه اینکه بشر دوستی آمریکا.

پدر عزیزم! همیشه در نمازتان به یاد خدا باشید که خدا همیشه همراه شماست. مادرم! شما را به خدا قسم می دهم مرا حلال کنی و از ناراحتی هایی که برای تو به بار آوردم ببخشی مرا.

پدر عزیزم! شما را به خدا قسم می دهم که برای من ناراحت مباحی چون من هدفی مشخص داشته و برای رسیدن به هدفم کوشش می کنم که هر سدی جلوی من باشد از بین ببرم و اسلام را به جهان نشان دهم. برادران و خواهران! من برای یاری قرآن و اسلام و به فرمان رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله امام خمینی بت شکن بزرگ و آن ابراهیم زمان به جبهه جنگ رفتم، تا دنیا بداند که در هر زمان سربازان اسلام برای فداکاری اسلام گوش به رهبر کبیر خود هستند. برادران و خواهران! از شما می خواهم هرگز دست از رهبر انقلاب بر ندارید چون تنها او می تواند این کشتی انقلاب را به ساحل برساند.

در اینجا همه شما را به خدا می سپارم و خواهش من از شما این است که امام را هرگز از یاد نبرید و تنهانش نگذارید. پدر و مادر عزیز! حلالم کنید و برایم عزاداری نکنید. شاد باشید.

در آخر وصیتم به درگاه خدا پناه می برم. خدایا دردمندم و از شدت درد می سوزم، قلبم می خروشد، احساسم شعله می کشد و بند بند وجودم از شدت درد صیحه می زند. در بستر مرگ آسایش بخش، خسته شده ام، دلشکسته ام، نا امیدم، دیگر آرزویی ندارم، احساس می کنم که این دنیا دیگر جای من نیست، با همه وداع می کنم و می خواهم فقط با خدای خود تنها باشم:

خدایا به سوی تو می آیم، از عالم و عالمیان می گریزم، تو مرا در جوار رحمت خود سکنی ده. خدایا هدایتم کن، زیرا می دانم که گمراهی چه بلای خطرناکی است.

خدایا مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده تا حقایق وجود را ببینم و جمال زیبای تو را مشاهده کنم.

با این اشعار مرا به مزارم ببرید:

شهید جمهوری اسلامیم مادرم کفن بود لباس دامادیم مادرم

خدایا من کوچکم، ضعیفم، ناچیزم، پر کاهی در مقابل طوفان ها هستم، به من دیده ای بصیرت بین ده، تا ناچیزی خود را ببینم و عظمت و جلال تو را به راستی بفهمم و به درستی تسبیح کنم.

والسلام - در آخر پیامی که به مردم شهید پرور ایران دارم این است؛

برادران و خواهران مسلمان ایران! از شما می خواهم که پرچم اسلام را در سرتاسر دنیا به اهتزاز در بیاورید و در تمام دنیا دین اسلام را پیاده کنید. در این راه شما سختی های زیادی را تحمل کرده اید اما این انقلاب هنوز به هدف نهایی نرسیده است و تارسیدن به هدف باید سختی و مشکلات فراوانی را تحمل کنید اما به خاطر خدا از پا نشینید و پیش روید.

واحد مهندسی تخریب. والسلام

ایوب اکبرزاده

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ایوب اکبرزاده

ایوب اکبرزاده در ۲ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب موسوی و پدرش مالک اکبرزاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع دبیرستان در مدارس سرخورد و فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید ایوب اکبرزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ منطقه عملیات فاو در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع و در گلزار روستای سرخورد شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ایوب اکبرزاده

بسم رب الشهداء والصدیقین

با سلام و دورد بر منجی عالم بشریت مهدی صاحب الزمان و با سلام و دورد بر امام امت، پیر جماران، بت شکن زمان، حامی مستضعفین، خار چشم دشمنان اسلام و درود بر رزمندگان پرتوان اسلام این شیر مردان میدان نبرد و با سلام و درود بر معلولین و مجروحین شهیدان راه حق و حقیقت، که با نثار خون خود درخت اسلام را آبیاری نمودند و بارو کردند. وصیت نامه خود را شروع می کنم: «هرگز میندازید کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه آنان زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند» قرآن کریم

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهان را بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

اگر قرار باشد که انسان در طی زندگی خود در این جهان سرانجام بمیرد پس چه بهتر است مرگی را انتخاب کند که با عزت و شرف باشد و آن کشته شدن در راه خدا می باشد. ای انسان، ای انسانی که در این جهان با عظمت زندگی می کنی هوشیار باش و آگاه باش که دشمن به اسلام و قرآنت ضربه نزند. هوشیار باش به ناموست حمله نکند. ای انسان تو که در این دنیای به این عظمت زندگی می کنی بدان که سرانجام این زندگی پایانی دارد و به آن جهان سفر می کنی و در آنجا کارهائی را که در دنیا انجام دادی به حساب می کشند. اگر کارت خوب بود پاداش و اگر کارت بد بود کیفر می بینی، پس کاری انجام بده که در آخرت موجب پشیمانی نشود. برادران مرگ به سراغ شما می آید و مانند شتری است که در هر خانه ای زانو می زند و نمی توان از مرگ فرار کرد اگر در سوراخ موش هم پناه ببری مرگ به سراغ شما می آید. چه من جوان باشم چه فرد پیر باشم چه فرد کوچک. باید راهی را انتخاب کنیم که بهترین راه باشد. «انا لله و انا الیه راجعون». ای برادرانی که در راس امور جامعه می باشید! بدانید که شما در جایی نشسته اید که پیامبران و امامان در آنجا نشسته بودند. قلمتان را چنان دست بگیرید و بنویسید که موجب ضرر و زیان کسی نشود و طبق موازین اسلام عمل کنید. و ای خواهران گرامی! از شما می خواهم که حجاب خودتان را حفظ کنید و در سنگر حجاب بکوشید چون یکی از مهم ترین عمل می باشد و شما خواهران حزب الله از شما عاجزانه تقاضا دارم هر کسی که به این انقلاب ضربه می زند شدیداً جلوگیری کنید. ای برادران و خواهران! امام عزیز و پیر جماران را تنها نگذارید و مثل مردمان کوفه نباشید و شعار «ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند، مگر امت بمیرد امام تنها بماند» یادتان نرود و قرآن را همیشه بخوانید و به آن عمل کنید و چند نکته هم به خانواده عزیزم:

پدرم اگر شهید شدم و به لقاء الله پیوستم برایم گریه نکن و افتخار کن که چنین فرزندی تربیت کردی که به اسلام کمک کرد و در این راه جان خود را فدا نمود و هیچ ناراحت نباش و در تربیت دیگر فرزندان کوشا باش و راهم را ادامه بده و امام را تنها نگذار، اگر او را دیدی سلام مرا به او برسان. مادرم! مادر عزیزم، مادری که رنج زیادی برای من کشیدی و شبها بی خوابی کشیدی تا مرا بزرگ کردی، مرا ببخش که فرزند خوبی برایت نبودم و زحمت تو را تلافی نکردم و اگر شهید شدم برایم گریه نکن و همچون فاطمه استوار باش و راه فاطمه(س) را پیشرو خود قرار بده و کارهای او را بر کارهای خود مقدم مدار.

و برادرانم! اگر شهید شدم راهم را ادامه دهید و نگذارید که خون من پایمال شود و نگذارید منافقین به این انقلاب ضربه بزنند و سلاح گرم را به زمین نگذارید و ناراحت نباشید که من از شما جدا شدم و پدر و مادر مرا خوب نگهداری کنید و مواظب آنها باشید.

و خواهرم! در تربیت فرزندان خویش کوشا باشید و فرزندان به جامعه تحویل دهید که راه اسلام را پیش گیرند و همچون زینب استوار باشید و راه زینب(س) را پیش بگیرید و کار او را بر خود مقدم بدارید و امام و رزمندگان را دعا کنید.

در آخر از تمام فامیل و آشنایان و رفیقان آرزو بخشش دارم و اگر بدی در نزد شما کردم مرا ببخشید و از خدا آرزوی شهادت دارم. مرا پهلوی شهیدان سرخوردن کنید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. آمین

خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروشان بگردان. آمین
خدایا خدایا قدرت بده به حزب الله، بگیرد کربلا را. آمین

امضاء ایوب اکبرزاده - ۶۵/۱/۴

حسین حسین شعار ماست شهادت افتخار ماست

احمد اکبری

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد اکبری
احمد اکبری در ۸ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش سکینه مغرزی و پدرش رمضانعلی اکبری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع دبیرستان در مدارس شهید مدرس، شهید اندرزگو و
شهید بهشتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب
در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی
آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و
حضور پررنگی داشت.

شهید احمد اکبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۰
منطقه عملیات شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ ماه تفحص
و تشییع شد و در گلزار روستای حاجی کلای شهرستان شهید پرور محمودآباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد اکبری

بسم رب الشهداء و الصدیقین

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون

به نام آن کسی که شما را آفرید و بازگشت همه به سوی اوست. پروردگارا استوارم گردان تا در راه مقدس تو گام بردارم و با مشرکان و دشمنان دین و قرآن تو یعنی آمریکای جنایتکار و صدام خون آشام بجنگم و دین خود را نسبت به دین تو و قرآن تو ادا نمایم.

با درود و سلام بر مهدی موعود (عج) فرزند زهرا (س) و نایب بر حقش امام امت پیر جماران، ابراهیم زمان، مرهم زخم دل یتیمان و درود و سلام بر خانواده های شهدا و مفقودین، اسراء، جانبازان، مجروحین و با درود و سلام بر شما ایثارگران پشت جبهه. سلام بر شما پدران گرامی و مادران مهربان و برادران ارجمند و خواهران دلسوز. ضمن عرض سلام، سلامتی همه شما را از درگاه ایزد منان خواهانم و امیدوارم که حلالم کنید مخصوصاً مادرم. نمی توانم با زبان بی زبانی زحمتهای زیادت را جبران کنم اما با فکرهای زیاد، راهی به جز خدمت به اسلام که در سن کودکی سرم را روی زانویت می گرفتی و مرا شیر می دادی، شیر پاکی که در عزای حسین از غذای حسین تغذیه کرده بودی و مرا عاشقش کردی، بروم و خود را جزء یکی از خدمتگذاران فرزند زهرا (س) که در جماران در انتظار پیروزی نشسته است کنم و در این راه قربانی شوم تا با ریخته شدن خونم راه بسته شده کربلا باز گردد. تا خانواده های شهدا و همچنین پدر و مادرم و شما امت حزب الله از روی خونم عبور کرده و به زیارت ابا عبدالله بروید. تا از این طریق بتوانم جبران زحمت های تو را کرده باشم. مادرم تنها آرزویم در زندگی شهادت می باشد. در مشهد، امام هشتم (ع) را متوسل شدم که این بار در جبهه با مادرت زهرا (س) پدر بزرگوارش و فرزندان عزیزش را ملاقات کنم و در جوار مبارک ابا عبدالله شربت شهادت را بنوشم. مادرم! وصیتم را بشنو و اینکه بعد از شهادتم برایم گریه مکن و اگر خواستی گریه کنی شیون مکن تا صدایت را نامحرم بشنود و یا اینکه منافق بشنود و خوشحال شود. اگر خواستی گریه کنی برای مظلومیت حسین (ع) و بی کسی او در روز عاشورا که صدای «هل من ناصر ینصرنی» او بلند شد و کسی نبود تا یاریش کند، گریه کن. مادرم! اگر فکر می کنی که من در آخرین لحظه جان دادم تنها و دور از شما جان سپرده ام گریه کنی، دلت بسوزد برای بی مادری حسین (ع) که در میدان قتلگاه با لب تشنه به شهادت رسید. مادرم! دلت بسوزد، فرزند حسین (ع) حضرت رقیه در جلوی چشمان او که نازدانه پدر بود سر پدرش را بالای نیزه کردند. مادرم! بعد از شهادتم امت حزب الله شما را دلداری خواهند داد اما دلت بسوزد برای دختر سه ساله حسین (ع) و خواهرش زینب که به جای دلداری سیلی به صورتشان می زدند و با پای پیاده و شکم گرسنه به اسارت بردند.

ولی مادرم! اگر قطعه قطعه ام کنند، اگر بندهای انگشتانم و اگر بندهای پاهایم را بپزند، هرگز دست از دین خدا بر نمی دارم مگر آنکه در راه خدا کشته شوم که هر قطره خونم ندا می دهد خمینی، خمینی و حسین، حسین.

سلام بر بسیجی، سلام بر این کوچک های بزرگ، درود بر این بزرگ های کوچک. در اول بسیج فقط کلمه ای بود ساده و سطری نوشته در قاموسها و فرهنگنامه ها، خفته در خاطره ها و زاویه ذهن ها، ناگهان بسیج معنایی یافت عمیق و ژرف، مفهومی به خود گرفت، زنده در متن زندگی. بسیج مدرسه عشق است، بسیج دانشگاه شهادت، بسیج در معبد عارفان مسلح شد، بسیجی شیر روز و زاهد شب بیدار و شبهای خوف آماده خطر.

می خواستم بسیج را درک کنم، بسیجی را بشناسم، سراغ مدرسه ای را گرفتم که انسان ها در کلاسش درس عشق را آموخته اند، عشق را تفسیر و معنی کرده اند، گفتند بروید به جبهه. از بسیج پرسیدم کجای جبهه، جبهه وسیع است نشانی بده، گفتند نشانی نمی خواهد، جبهه نشانی دارد آدرسی روشن تر از جبهه نمی توان داد و اصلاً آدرس های دیگر را هم با نشانی جبهه پیدا می کنند. اگر جبهه بروید همه جا رزمندگان شجاع و عزیز ایرانی هستند، بالای ارتفاع، در شیار هر کوه، در کنار هر رود خانه، هول و حوش هر میدان مین، پشت هر خاکریز، درون هر سنگر، از غرب تا جنوب، پیر و جوان، روستایی و شهری، چه می دانم؟ خود بروید از نزدیک ببینید و بشناسید. والسلام

قسمتی از وصیت نامه شهید اکبری

نظامعلی اکبری

شهدای آسمانی



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نظامعلی اکبری

نظامعلی اکبری در ۴ مهر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ذلیخا بذرافشان و پدرش علی اکبر اکبری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع دبیرستان در مدارس شهید مدرس، شهید اندرزگو و شهید جهانیان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نظامعلی اکبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ منطقه خرمال - حلبچه عملیات والفجر ۱۰ در اثر شیمیایی و تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حاجی کلای شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم تعالی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (قرآن کریم)

با سلام و درود به پیشگاه ولی عصر، یگانه منجی عالم بشریت (ارواحنا فدا) و نایب برحقش امام امت این پیر جماران خمینی کبیر بت شکن قرن و با درود و صلوات به زاهدان شب و شیران روز، که با جوانمردی و دلیرمردی خودشان تمام ابر جنایتکاران را زیر پای خودشان له و محو و نابود کردند. با درود به شهیدان، گلگون کفنان راه حقیقت که درخت اسلام را با دادن خونشان آبیاری کردند و توانستند اسلام را تا هشت سال جنگ بارور و سبز کنند. با سلام به خانواده های شهدا که با دادن فرزندانشان از همدیگر سبقت می گیرند و یکی و دو تا را کم می دانند. با سلام به امت شهید پرور ایران که با قدم ها و رزم های خودشان توانستند پشت جبهه را گرم نگه داشته باشند و نگذارند دشمنان داخلی در اسلام نفوذ کنند. پدر بزرگوaram! من کوچکتر از آنم که برایت چیزی بنویسم از اینکه از شما دور گردیدم مرا ببخشید و اگر اشتباهی از من تا به حال سر زد مرا عفو نمایید. مادر مهربانم! شیرت را حلالم کن. بعد از شهادتم صبر و شکیبایی پیشه نما و حضرت زینب (س) و فاطمه الزهرا را الگویی و نمونه خویش قرار دهید. برادرانم! جبهه ها را محکم و استوار نگه دارید و از اسلام و قرآن دفاع کنید، هر چند جانتان در خطر بیافتد. امروز دیگر جبهه کربلا شده به درستی که در جبهه بوی لب تشنه حسین به مشام می رسد. تمامی برادران رزمنده مانند عاشقانی گردیدند که در جستجوی معشوق، روح خویش را به پرواز در می آورند. شب ها که می شود نیروهای اسلام گرد هم آمده و نوحه سرائی و سینه زنی می نمایند و مصیبت های حضرت اباعبدالله حسین را می خوانند و گریه و زاری می کنند. در اینجا برادرانی بودند که ما به چشم از نزدیک مشاهده می کردیم که در حال خواندن مصیبت اباعبدالله حسین همراه گریه و زاری از هوش می رفتند. بله می خواستم بگویم جبهه های امروز با جبهه های گذشته به کلی فرق کرده است. راستی که یک غوغایی دیگر در بین رزمندگان بر پا می گردد. ندای «یا حسین یا حسین» را بلند می کنند و همگی جانشان را در گرو اسلام فدا می کنند و از شهادت خودشان افتخار می کنند. چیزی که در جبهه هاست معنویت است. و خواهرانم حجاب را حفظ نمایید که آمریکا و شوروی و تمامی ابر جنایتکاران از حفظ حجابتان می هراسند و می بینند زنانی را که مانند زینب (س) قهرمانانه می جنگند. ای مادران! از رفتن فرزندانتان به جبهه ها جلوگیری نکنید که فردای روز قیامت نزد حضرت زینب (س) مواخذه و استیضاح خواهید شد. ای امت شهید پرور! از خط ولایت امام پیروی کنید و از امام خمینی و امید امام امت آیت الله منتظری این قائم مقام رهبری و تمامی خدمتگذاران اسلام و قرآن اطاعت نمایید چون اطاعت از این بزرگوaram اطاعت از خداست.

ای مربیان و مدرسان و معلمان آگاه و دلسوز آنچه در توان فکر شماست به محصل ها درس شهادت و ایثار و دینداری بیاموزید و فرهنگ اسلامی را در مدارس رواج دهید و تا می توانید آینده سازان خوبی برای انقلاب تربیت نمایید و ای معلمین همه شما را به خدا قسم تمام مدارس را اسلامی و پر محتوی کنید و بی تفاوتان را در آن راه ندهید چون معلمی شغل انبیاست. خدایا شهادت در راه خودت را نصیبم گردان که شیرین ترین مرگ هاست هر چند لیاقت آن را ندارم. خدایا تو شاهد باش که من چیزی عزیزتر از جانم ندارم که فدای اسلام و قرآن نمایم...

راه شهیدان را ادامه می دهم و تا به معبودم (خدا) پیوندم. خداوند! از تو طلب بخشش می کنم و از تو می خواهم مرگم را در رختخوابم قرار ندهی، بلکه مرگی را نصیبم کنی که در آن افتخار است (یعنی کشته شدن در راه خدا و اسلام و قرآن) خدایا مگر جانم از بندگان مخلص خودت چون مطهری ها و بهشتی ها و رجایی ها و غیره ارزشمندتر است و شهادت شربت گوارایی است که شهید با نوشیدن آن عطش قلبش آرام می گیرد.

پدرم و مادرم! وقتی که شهید شدم اگر جنازه ام به دست شما نرسید که چه بهتر، ولی اگر جنازه ام بدست شما رسید، اسم مرا بر روی سنگ قبرم ننویسید چون دوست دارم که مانند شهیدان دیگر گمنام باشم. پدر و مادر! اگر جسد من به دست شما رسید مرا در حاجی کلا دابو دفن کنید و برای من گریه نکنید و افتخار کنید که فرزندان را در راه حق تعالی دادید و این امانتی بود که خداوند متعال به شما داده بود و الان هم از شما پس گرفت و با شهید شدنم مسئولیت سنگین از دوشتان برداشته شده و حالا از انقلاب سهمی دارید و سلام مرا به تمامی فامیلان و آشنایان برسانید و به آنها بگویید که اگر به هر حال بدی از من دیدند به بزرگوaram خودشان مرا ببخشند چون می خواهم در جهان آخرت آسوده خاطر باشم. والسلام شهادت شربتی است که هر کس قدرت نوشیدن آن را ندارد.

مورخه ۱۳۶۵/۰۲/۲۶ روز سه شنبه ساعت ۳ بعد از ظهر - اهواز هفت تپه

یونس امانپور

شہدائے کرام

ہو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز یونس امانپور
یونس امانپور در ۱۰ شہریور ماہ سال ۱۳۴۸ میان خانوادہ ای با ایمان و متدین
در شہرستان محمودآباد استان مازندران دیدہ بہ جہان گشود و در دامن پر مہر و
محبت مادرش سیدہ سکینہ حسینی و پدرش اسحاق امانپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطہ در مدرسہ طالقانی رشتہ اقتصاد با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شہید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذہبی مدرسہ و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شہید یونس امانپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا بہ اسلام خدمت می کرد
کہ در جبهہ جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴
منطقہ عملیات مہران در اثر اصابت ترکش بہ پشت شہد شیرین شہادت را نوشید
و در جوار رحمت الہی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از ۷ سال
تفحص و تشییع شد و در گلزار روستای آزادمون شہرستان شہید پرور محمودآباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.

یونس امانپور

بسم رب الشهداء والصدیقین

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي

ای نفس آرمیده، بازگرد به سوی پروردگارت خوشنود پسندیده داخل شود در بندگانم و داخل شو در بهشت (سوره والفجر آیه ۲۸ الی آخر به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود بیکران به یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و نایب بر حقش امام خمینی و با سلام به شهیدان راه حق و حقیقت که با ایثار خونشان درخت انقلاب را آبیاری کردند و با درود به تمامی رزمندگان جبهه های حق علیه باطل، وصیت نامه ام را شروع می کنم. شاید وصیت نوشتن برای جوانی که هنوز عمری و سالی را نگذرانده بسیار سخت و مشکل باشد. وصیت نوشتن به معنای آن است که انسان خود را برای مرگ آماده می سازد و خود را آماده دیدار با خدایش بنماید. به خانواده عزیزم سلام می کنم امیدوارم این سلام آخر مرا بپذیرید و اگر ناراحتی و یا نارضایتی از بنده داشته اید مرا عفو کنید، اینک که در بین شما نیستم می دانم چه احساسی دارید امیدوارم که ذره ای غم و اندوه به خود راه ندهید زیرا آنکس که به من جان داد و حیات داد، اینک جانم را خریده و با کمال میل جانم را تقدیمش می کنم و به سوی او باز می گردم (انا لله و انا الیه راجعون) آن وقت احساس راحتی می کنم که بدنم پاره شود و آن لحظه که من در بین شما نیستم فقط روح من است که با شادابی با شما خواهد بود.

این است حیات جاودانی که خداوند وعده داده است. خدا را شکر و سپاس که اگر لغزش هایی برایم پیش آمده، دچار آنها نگشتم هر چند که با گذشت اندک عمرم هنوز به درجه ای که انتظارش را دارم نرسیدم، که امیدوارم خداوند انشالله عنایت بفرماید. بنا به حقانیت انقلابم و دستور امام عزیز خودم پا در این راه و قدم به جبهه گذاشتم و کسی برایم اجباری نیاورد. دین خود را ادا کردن به اسلام عزیز و به پیروزی رساندن انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی وظیفه ایست شرعی برای یکایک ما که امیدوارم هر کسی به سهم خودش دینش را ادا کند تا در سرای آخرت در پیش خداوند و ائمه طاهرین و شهدای عزیز سر به زیر نباشیم.

در هنگام دفن من، چشمانم را باز بگذارید تا کوردلان بدانند که من این راه را کورکورانه نیافته و دستانم را بیرون بگذارید تا دنیا طلبان ببیند که من با خودم از این دنیا چیزی نبردم و مشت هایم را گره کنید تا در لحظات آخر با بی جانی مشت بر دهان شوق و غرب بکوبم. اما شما ای خواهران و برادران مسلمان! این شما هستید که باید همچنان یار و یاور این نعمت بزرگ یعنی امام بزرگوارمان، خمینی عزیز باشید و همیشه از خون شهیدانی که هدفشان جز استقرار حاکمیت الله بر روی زمین نبوده و مستضعفان جهان برای رهایی از ظلم و ستم جباران شرق و غرب، چشم امید به انقلاب اسلامی شما دوخته اند همواره پاسدار و نگهبان باشید و نگذارید منافقین و دشمنان خلق، انقلاب اسلامی را که با خون بهترین فرزندان شما به ثمر رسیده بازیچه هوس های نامشروع خود قرار دهند و خواست اربابان نشان را به انجام برسانند و شما وظیفه دارید در مقابل دشمنان انقلاب اسلامی ایران سرسختانه تا آخرین قطره خون بایستید که مطمئنم خواهید ایستاد و از توای مادر عزیزم! می خواهم که دیگر فرزندان خود را برای جنگیدن با صدامیان و ضد انقلابیون و برای حفاظت از دین اسلام بفرستی و به تمام مردم بگو خودشان را برای جنگ با کافران آماده کنند و فرزندان خود را برای جنگ در راه خدا بفرستند که این فرزندان از آن خداوند می باشند و هر کس امروز امام امت را یاری کند در دو عالم رستگار شده و سعادت مند است. هیچوقت از هجرت من به سوی پروردگارم افسوس نخورید زیرا این راهی بود که خود انتخاب کردم، من فقط به سه جهت این راه را انتخاب کردم (۱) «قربۀ الی الله» یعنی برای نزدیکی به خدا (۲) «فی سبیل الله» یعنی در راه کسی که او را می شناسم و با او راز و نیاز می کنم (۳) برای «لقاء الله» یعنی به خدایی که او را پرستش می کنم، برسم. آری من میروم به سرزمین کربلای خوزستان تا با خون سرخ خود ایران و اسلام را گلستان کنم. بدانید که «یونس» فدای خدا و فدای رسول خدا و فدای ائمه معصومین علیهم السلام پیرو خط امام و یک قربانی مبارزه با ظلم و وجود طاغوت شیطان بود. نمی توانم در تمام عمر سراغ عملی را گیرم که بوی خلوصی بدهد و بوی تعفنش و ریا و سالوسی و عجب از آن بر نیاید. شاید سرخی خونم را جزء شهدا محسوب نمایند و همین باعث حرکتی شود که مصداق روایت «ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر و بقوم لاخلاق لهم» بدینوسیله اعلام می کنم که پاسدار چه زنده باشد و چه شهید گردد انقلاب اسلامی ما همیشگی است زیرا پاسدار زنده است. سد راه ضد انقلاب ها و شکنندۀ تار و پود آنهاست و آن زمان که شهید گشت قطره قطره خون او که بر زمین می چکد بر ریشه های فاسد ضد انقلاب اثر گذاشته و آن را نابود می کند. در آخر از مادرم می خواهم که شیرش را حلال من کند و به من جوان ناکام نگوید چون به کام خود رسیدم. و از پدر خود می خواهم که این فرزند حقیر و کوچک خودش را ببخشد و امیدوارم که هیچگونه ناراحتی در دل خود راه ندهید و از برادران خودم می خواهم که همیشه پیرو خط امام و ولایت فقیه باشید و همیشه به کشور خودتان خدمت کنید و از خواهر خودم می خواهم که حجاب خودش را حفظ کند که حجاب او بهتر از خون شهید است. در آخر از تمامی دوستان و آشنایان و بستگان و فامیلان می خواهم که به بزرگی خودشان مرا عفو کنند.

خدا، حق شهیدان دلاور به گلگون جامگان راه رهبر نما نابود خصم امت ما بسوزان ریشه صدام کافر
خدایا، قادرا، پروردگارا نما دور از خمینی هر بلا را زعیم ما علم بگرفته بر دوش رسان بر ما عزیز مصطفی را

والسلام علی عبادۀ الصالحین فدایی دین اسلام و رهبرم - یونس امانپور ۱۳۶۶/۶/۱۲

تقی بابکی

شهرآراموز



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تقی بابکی

تقی بابکی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان دماوند استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خانم سلیمانی و پدرش مرتضی بابکی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدرسه شهید بهشتی محمودآباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید تقی بابکی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۲۵ منطقه عملیات دهلران - چنگوله در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

تقی بابکی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. خط سرخ شهادت خط آل محمد و علی است. امام خمینی (ره)

با درود بر بقیه الله اعظم امام زمان (عجل الله) و نائب بر حقش، پیر جماران، نجات دهنده ملت مظلوم ایران، امام خمینی و با درود بر ارواح طیبه شهدا، از شهدای صدر اسلام تا شهدای کربلای ایران و با درود بر رزمندگان غیور اسلام و امت شهیدپرور که با کمک های بی دریغ خود نقش والایی در به ثمر رساندن انقلاب اسلامی ایران داشتند و حمد و سپاس خدای را که انوار رحمت او در دل شب تاریک، درخشان است و حمد خدای رحمان را که همواره در هر سختی و مشکلات مرا از رحمت خود بهره مند گردانید و در جوار لطفش مرا جای داد. وظیفه هر مسلمان است که در مقابل تجاوزات بیگانه که به میهنش و دینش می شود دفاع نماید. من برای حفظ اسلام و پاسداری از ولایت فقیه در این راه با سعادت گام می گذارم و داوطلبانه با دشمنان می جنگم تا با خون خود درخت اسلام را آبیاری کنم تا این خون ها باعث شود که پرچم اسلام را در جهان به اهتزاز در آوریم.

پدر و مادر عزیزم! سلام و درود بر شما که حسینوار (علیه السلام) فرزند خود «علی اکبر» را به نبرد با کافران فرستاده اید. پدر و مادر گرامی ام! اگر باری بر دوش شما بوده ام مرا ببخشید. مبدا در شهادتم دشمنان اسلام، شما را گریان بینند، شما در سوگ من به اسیری اهل بیت امام حسین گریه کنید. و ای برادران و آشنایان! اگر هر خطایی از من دیدید مرا ببخشید همیشه فکر و ذکر شما رهبر و اسلام باشد و توصیه من به شما این است که مبدا گول شیاطین را بخورید و لحظه ای از امام و جمهوری اسلامی جدا شوید. این را بدانید که شیطان هر لحظه در کمین است تا موقعیت بدست آورد و جا خالی کند تا ضربه به اسلام وارد سازد و در دعای کمیل و نمازهای جمعه و جماعت و در مجالس مذهبی شرکت کنید به خصوص مجالس های امام حسین (ع) و برای طول عمر رهبر عزیزمان دعا کنید تا موجب لطف و رحمت پرورگار و شفاعت اهل بیت قرار گیریم. انشا الله

ای برادران! همیشه به یاد خدا باشید و کارهایی که می کنید برای رضای خدا باشد و در راه خدا قدم بردارید. بدانید که قدم برای غیر خدا هلاک می شود و وحدت را حفظ نمایید تا بتوانیم انقلاب اسلامی را پا برجا نگه داریم. ای جوانان! مبدا که در رختخواب ذلت بمیرید که حسین در میدان نبرد شهید شد، مبدا که در غفلت بمیرید که علی در محراب عبادت شهید شد. ای مادران! مبدا که از رفتن فرزندان تا به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب (علیها سلام) را که تحمل فراق ۷۲ عزیز را نموده بدهید. ای پدران و مادران! همه مثل خاندان وهب باشید و جوانان خود را به جبهه بفرستید. زیرا که مادر وهب فرمود: «سری را که در راه خدا داده ام پس نمیگیرم». خدایا زنده ماندنم ممکن بود که برای اسلام سودمند نبوده بلکه شهادتم برای اسلام سودمند باشد. شهادت دعوتی است الهی به تمام هدایت شدگان در راه خدا. شهادت هجرتی است که مهاجر با شناخت برای پیوستن به لقا الله انتخاب می کند.

آنکس که تو را شناخت، جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

ای همسنگران! سلام مرا به رهبر برسانید و بگویید تا آخرین قطره خونم سنگرم یعنی سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد. با خدای خود پیمان می بندم که در هر زمان و در هر مکان با حسین زمان همراه باشم تا وقتی که همه احکام خدا در زیر پرچم اسلام به اجرا در آید.

والسلام علیکم و الرحمه الله و برکاته
سرباز کوچک امام زمان تقی بابکی

احمد بیوجانی

شهر شهید



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد بیوجانی

احمد بیوجانی در ۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گل ابرو اصغریور و پدرش بیوجان بیوجانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بنی اکرم و استقلال رودبار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد بیوجانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۵ منطقه مهران - هفت تپه عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اورطشت شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسمه تعالی

با درود و سلام بر مهدی موعود و نایب بر حقش امام امت و امت شهید پرور و شهیدان راه الله و با سلام بر پدر و مادرم. سلام علیکم؛ بعد از عرض سلام وصیتنامه ام را با یاد خدا آغاز می‌کنم و از پدر و مادرم در درجه اول می‌خواهم که مرا ببخشند که این حقیر طاق عذاب الهی را ندارم و از خداوند تقاضا نمایم که این حقیر را ببخشد.

از پدر و مادرم می‌خواهم که همیشه در همه حال در خط انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی که همان اسلام عزیز است باشند و حتی برای یک لحظه از خط انقلاب بدور نشوند و از برادرم محمد می‌خواهم که همان طوریکه تا به حال در خط انقلاب بوده از این به بعد نیز در خط انقلاب و اسلام تلاش بنماید. از آنجاییکه امروز تمام استکبار جهانی و عده ای در لباس دوستی و عده ای در لباس دشمنی در فکر آوردن ضرباتی بر پیکر این انقلاب می‌باشند.

و از پدر و برادرم و تمام هم سن و سالم در محل که در دوران انقلاب بزرگ شدند تقاضا می‌کنم که با رفتن خودشان به جبهه های نبرد، حتی فکر هر گونه تصمیم و تفکر را از آنها سلب نمایند.

ای ملت ایران امروز که ما بیش از ۲۰۰۰ روز در جنگ با صدام و استکبار جهانی هستیم، یکی از آرزوهای ما رفتن به قبر شش گوشه ابا عبدالله الحسین بود، حال اگر ما سعادت دیدار را نداشتیم و به دیدا معبودمان شتافتیم شما ای ملت وقتی که به آن تربت مقدس وارد شدید به حسین (ع) بگویید که: حسین جان! هزاران جان در راه تو داده شد تا راه کربلای تو باز شود. حسین جان! چه جان ها و چه شهیدانی که در کربلاهای جنوب و غرب ایران جان هایشان را باختند و آرزوی دیدار شما را داشتند. عده ای همچون «فتح الله» بعد از یک نبرد طولانی و پیروز از جهاد در راه خدا و برگشت از جبهه های نبرد بدست عده ای نا خودآگاه به دیدار معبودشان مظلومانه شتافتند.

ای ملت نگذارید که ماجرای زشت حکمیت در این جنگ پیش بیاید و عمروعاص ها خیانتی عظیم و ضربه ای بس بزرگ بر پیکر اسلام بزنند و هر گونه صلحی بدون نظر امام یعنی سازش در برابر ستم می باشد که امام فرموده اند «جنگ را تا رفع فتنه در جهان ادامه خواهیم داد». پشتیبان امام باشید و در همه حال منتظر فرمان آن پیر جماران باشید و از حزب الهی ها مخصوصاً حزب الهی های محله مان می‌خواهم که به عوامل استکبار جهانی که در داخل کشور فکر توطئه هستند امان ندهند و در همه حال با هم متحد باشند.

و ای خدای بزرگ! اگر چه جوانان ایران هزاران آرزو دارند و داشتند، اما همه آرزوهای اینها را یک چیز جبران نمود و آن هم رسیدن به لقا الله بود و است.

ای حسین! ما را در قیامت پیش جدت شفیع باش که محتاج شفاعت تو می‌باشیم.

خدایا از اینکه افتخار شهادت را نصیب من نمودی به خودم می‌بالم و افتخار می‌کنم. جمله امام را تکرار می‌کنم که فرمودند: (گریه کردن بر شهید، زنده نگهداشتن نهضت است). اما نه گریه غم و اندوه، بلکه گریه شادی. که من نیز از پدر و مادرم و خواهرانم و آشنایانم می‌خواهم که گریه کردنتان به خاطر شادی باشد نه غم. و از خواهرانم می‌خواهم که راه حسینی مرا با راه زینبی خودشان ادامه دهند.

ضمناً هر کجا که میل پدر و مادرم می‌باشد و هر کجا که صلاح دیدند مرا دفن نمایند.

دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی شما

والسلام علی عباده الله الصالحین

احمد باباجانی

۱۳۶۵/۰۴/۰۵

اصغر بذرافشان

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اصغر بذرافشان
اصغر بذرافشان در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه قاسمی و پدرش حمزه بذرافشان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس مدرس و هاشمی نژاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اصغر بذرافشان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ منطقه خرمال - حلبچه عملیات والفجر ۱۰ در اثر اصابت ترکش و شیمیایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حاجی کلای شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اصغر بذرافشان

بسم الله الرحمن الرحيم- ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء و عند ربهم يرزقون

گمان مبرید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدایشان روزی می خورند.

برای ملت ما شهادت یک رستگاری بزرگ است و بچه خردسال و پیرمرد بزرگ آرزوی شهادت می کند. امام خمینی «اوصیکم بتقوی الله» شما را دعوت می کنم تقوی پیشه کنید که خداوند تقوی پیشه کنندگان و متقین را دوست دارد.

شهادت سعادت می خواهد نصیب هر کس نمی شود. از خدا می خواهیم که شهادت در راهش را نصیب این بنده حقیر کند. خدایا چه لذت بخش است در راه تو کشته شدن و چه آرام بخش است مرگ در راه تو و چه حیات بخش است شهادت در راه تو و شهادت تصادفی نیست بلکه لیاقت و سعادت است بزرگ، که نصیب هر کس نخواهد شد. و شهادت همانند یک قله ای است بزرگ که هر کس نخواهد آن قله را فتح کند باید مشکلات و سختی ها را تحمل کند تا به آن نقطه برسد. اینکه که پا در وادی عشق نمودم و به سرزمین خونین و سرزمین عشق و ایثار و از جان گذشتگی قدم نهادم سرتاسر وجودم را شوق دیدار وصلت با حق فرا گرفته و تمامی جوارح و اعضاء بدنم را التهاب این دیدار باور نکردنی پر کرده و تمامی روح و جان و هستی ام را مجذوب این شوق بخود جلب کرده و مرا مات و مبهوت از این همه جلال و عظمت و زیبایی ساخته و حال، هجرت دل انگیز و مست کننده شهادت مشامم را نوازش می دهد و مرا لحظه و لحظه به دیدارش مشتعل می سازد. آنقدر این وصلت زیبا در دلم جای گرفته که احساس می کنم روحم به عالم معنی پرواز کرده و فکر می کنم اصلا وجود خارجی ندارم. اما وقتی که به خود می آیم می بینم خودم هستم و خود را در میان عاشقان طریق حق که با دلهای شکسته شان خداوند را صدا می زنند می بینم. آه چقدر زیباست در راه معشوق فکر کردن و خود را در جوار حق یافتن و پس از مدت‌ها انتظار به خواسته خود رسیدن. دیر زمانی است که در انتظار این لحظات لحظه شماری می کردم و حال احساس کردم که در این کاروان شهیدان هستم و در این لحظات آخر چند کلامی برایتان به یادگار بگذارم.

واقعیت در این است که بنده خواستم از نفس دنیوی و قفس تن که روحم در آن زندانی بوده رها شوم و با جهاد در راه خدا زنجیره ها را بگسlem و عروج کنم و به معشوقم برسم و چه خوش است دیدار یار رفتن. اما با رفتنم تنها دیدار دوست نیست بلکه بیداری و هوشیاری شماست. به این خاطر که دست همت بدهید و راهی جبهه نور علیه ظلمت شوید و بر قلب سیاه دشمن یورش برید و ادامه دهندگان راهمان باشید، هر کس طنین امام و ولایت فقیه را بشنود و راهی قبله گاه عشق نشود، او مسلمان واقعی نیست، بلکه شیعه نماست.

پدر و مادرم! در بهار آزادی در جبهه جهاد تا آخرین قطره خون سنگر را رها نخواهم کرد. روز رستاخیزم در همین بیابان و میدان جنگ باید برپا گردد و زندگیم اینجا پایان پذیرد و از همین جا به صحرای محشر خواهم رفت. اکنون صلح بدون شرایط مطرح شده به منزله سازش با کفر است و سازش با کفر ننگی بزرگ بر دامن اسلام و مسلمین خواهد بود. موقعی که روی زمین راه می روید فخر نکنید که روزی همین خاک بر سر ما ریخته خواهد شد، حتی المقدور در محل کار خود صادقانه خدمت کنید، مردم را سرگردان نکنید.

پدر و مادر مهربانم! راهی را که من انتخاب کرده ام راه امام حسین(ع) و نهایت آن اگر سعادت داشته باشم شهادت است. اگر این افتخار بزرگ نصیبم شد چند خواهش از شما دارم که امیدوارم بپذیرید؛ اول اینکه اگر شهید شدم برایم گریه نکنید و به یاد آن پدر و مادرهایی باشید که پنج یا هفت فرزند خود را از دست داده اند و با خود بگویند مگر خون فرزند ما از دیگر شهدا رنگین تر بود و اگر شما ناراحت باشید بدانید که روح من ناراحت خواهد بود.

پدر و مادر عزیزم! مرا حلال کنید و بدانید که من با آگاهی قدم به این راه گذاشته ام. در مرگ من خون و اندوه به دل راه ندهید که این تنها شما نیستید که فرزند خود را از دست داده اید که هزاران هزار خانواده فرزندان خود را تقدیم خدا کرده اند، پس ای پدر و مادر «فاصبروا ان الله مع الصابرين» و خدا را به یاد داشته باشید که خداوند به شما صبر عنایت می فرماید. دوستان و برادران عزیز! همیشه در خط ولایت فقیه که همان راه انبیا و اولیا است حرکت کنید و همواره در تهذیب و تزکیه نفس خود بکوشید، از برادران خود خواهش می کنم که اگر بدی یا خطایی از من دیده اند به بزرگی خودشان مرا ببخشند. از فامیل ها و دوستان خود می خواهم که اگر غیبت یا چیز دیگری که پشت سر شما گفته ام از شما طلب بخشش می خواهم که امیدوارم مرا ببخشید.

در آخر شما همسنگران و همدردان که سالهای سال برای اسلام و قرآن زحمت تحمل کرده اید، باید در این راه مقاوم باشید و دست از اسلام و قرآن بر نکشید و از امام جلوتر حرکت نکنید و پشتیبان روحانیت باشید. والسلام
دعای همیشگی یادتان نرود، خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - خداحافظ شما اصغر بذرافشان

مظاهر برزگریور

شهادت آموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مظاهر برزگریور
مظاهر برزگریور در ۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا رحیم نیا و پدرش حسینعلی برزگریور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس حیدرزاده و شهید رجایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید مظاهر برزگریور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۵ منطقه عملیات بوکان در اثر اصابت تیر به بدن و شکنجه دمکرات شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کلوده شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مظاهر بزرگ‌پرور

ای کسانی‌که ایمان آورده اید، واجب است که جنگ و جهاد کنید.

با درود و سلام فراوان به شهیدان زنده اسلام که در راه خدا و اسلام عزیز، جان خود و این پر بهاترین سرمایه حیاتی خود را اهدا نمودند، شهیدانی که به امر امام به جبهه‌ها شتافتند و با دشمن کافر این مزدوران اجیر شده آمریکا مردانه به شرف شهادت نائل گشتند و به سوی خدای خود شتافتند.

آری، خداوند کریم در قرآن وعده‌های زیادی به رزمندگان داده. فرمود؛ (اگر خون را در راه خدا اهدا نمایید خداوند بزرگ در عوض ایثار و فداکاری شما بهشت جاویدان نصیبتان خواهد کرد).

آری، شهیدان خون خود را اهدا نمودند و به وعده الهی خویش رسیدند و برای ما دو چیز به ارمغان گذاشته‌اند؛ یکی حفاظت از سنگرهایشان و دیگری حفاظت از خونشان و رساندن پیام خونشان. شهیدانی که با اهدای خونشان آرم جمهوری اسلامی را رنگین کردند و جمهوری اسلامی را برای ابد در کشور عزیز ما تثبیت نمودند.

بار الها! من فهمیدم که تو را باید در جبهه‌ها ملاقات کنم. تاکنون یک بار به جبهه رفتم اما تو را نیافتم. پاک نشده بودم و سعادت ملاقات تو را نداشته بودم. این بار سعی کرده امتحان خود را خوب پس بدهم و خودم را پاک کنم و نفس ناپاک خود را پاک کنم تا تو مرا به ملاقات خود فراخوانی.

حال چند نکته است که می‌خواهم به مردم حزب الله به خصوص اهالی کلوده تذکر دهم، این است که همیشه گوش به فرمان ولایت فقیه باشید و از روحانیت خط امام و سپاهیان پاسدار این دو بازوی ولایت، پشتیبانی کنید و وحدت کلمه خویش را تحت رهبری پیامبر گونه امام خمینی حفظ نمایید و با هم برادر باشید و دنیا فایده‌ای ندارد و همه ما باید روزی از این جهان فانی به جهان ابدی برویم و تنها چیزی که از شما به جا می‌ماند اعمال نیکتان می‌باشد. با منافقان و دشمنان خدا بجنگید و هرگز از کشتن و کشته شدن در راه خدا نهراسید. نماز جمعه و جماعت را زنده نگهدارید که دشمن از جماعت شما می‌ترسد. از تمامی مردم کلوده تقاضای عاجزانه دارم که اگر از من بدی دیده‌اید عفو کنید.

دیگر پیامی به پدر و مادرم دارم. ای پدر و مادر عزیزم! به خود می‌بالم که والدینی همچون شما داشته‌ام که مرا در دامتان پرورش داده‌اید. شما باید از خداوند بخواهید که این قربانی ناقابل‌تان را به درگاه کرمش قبول نماید و مردم را برای دفاع از اسلام تبلیغ کنید و به مردم تبریک بگویید و پیام رسان خونم باشید. گر چه من فرزند خوبی برایتان نبودم امیدوارم تمام بدی‌هایی که از من دیدید عفو کنید و به خواهرانم توصیه می‌کنم که حجاب‌تان را که حافظ خون ماست حفظ نمایید و به برادرم اکبر بگویید زمانی که بزرگ شد اسلحه افتاده از دستم را بردارد و بر دشمنان خدا بتازد و سنگر را خالی نکند.

دیگر تقاضای من از خویشان و دوستان این است که بر روی مزار من گریه نکنند و مخصوصاً از پدر بزرگ و پدرم می‌خواهم که مثل پدران شهید دیگر از جمله آقای «جمالی» باشند و دیگر این که اگر برادران برای تشییع جنازه و مجلس ختم و مراسم هفت شرکت می‌کنند اگر کاری دارند واجب نیست که دست از کارشان بکشند و برای بزرگداشت من بیایند. مراسم را به طور ساده بر پا نمایید و خانه مرا چراغانی کنید چون که من نمردم بلکه دوباره در دنیای ابدی متولد شده‌ام.

در آخر از شما تقاضا دارم جنازه‌ام را در ردیف قبر مطهر برادران شهید عزت الله جمالی و محمد سبک‌رواق دفن کنید. مرگ بر آمریکا و ایادی داخلی و پاینده باد جمهوری اسلامی ایران به رهبری امام خمینی.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

رستم بشکار

شهر آرم

هو الشهيد

زندگی نامه شهید دانش آموز رستم بشکار

رستم بشکار در ۲۰ مهر ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهری شکراله پور و پدرش رمضان بشکار پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس سپاه دانش و امام خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رستم بشکار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در درگیری های آمل شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۰۶ منطقه عملیات جنگل های آمل در اثر اصابت گلوله شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آرم شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

✽ توصیه نامه شهیدا

به شما عزیزان توصیه می‌کنم که تا پای جان تابع و پشتیبان ولایت فقیه باشید. به یکدیگر خوبی کنید و ساده زیست باشید و از تجملات دوری کنید. و در کارهای خود مسیری را انتخاب کنید که دنیا دوستی در آن نباشد. عزیزان شما را سفارش می‌کنم به مطالعه زیاد، که باعث می‌شود دید بازتری نسبت به همه مسائل داشته باشید و تصمیمات بهتری در زندگی بگیرید. از خواهرانم می‌خواهم که حجاب خود را رعایت کنند که برترو بالاتراز



امید پرکار

شهدای آموزش



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امید پرکار
امید پرکار در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش گوهر درزی و پدرش ابراهیم پرکار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سرخرود و فریدونکنار با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید امید پرکار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۷ منطقه خرمال
عملیات والفجر ۱۰ در اثر اصابت ترکش به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار روستای سرخرود شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امید پرکار

الَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

کسانی که هجرت کردند و به خاطر حمایت از حق از خانه هایشان اخراج شدند و در راه من آزارها دیدند و جهاد کردند و به شهادت رسیدند حتما گناهان آنها را می پوشانم و آنان را خواهم بخشید. قرآن کریم

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) آخرین اختر فروزان آسمان امامت و با درود و سلام بر نایب بر حقش حامی مستضعفان و یاور محرومان و مظلومان، بت شکن زمان حضرت امام خمینی و با درود و سلام بر حماسه سازان عرصه توحید که با رزم خویش خصم زبون را بلرزه در آوردند و جان عزیزشان را فدای اهداف مقدس انقلاب اسلامی نمودند، درود خدا بر روانشان، که با نثار خون خود درخت پر بار اسلام را آبیاری کردند و درود و سلام بر مجروحان و معلولین و مفقودین و اسرای جنگ تحمیلی. خداوند کریم در قرآن مجید درباره وصیت می فرماید: بر شما لازم است که هر گاه مرگ شما فرارسد و ترک دنیا می کنید برای والدین و بستگان وصیتی شایسته و حکیمانه داشته باشید که وصیت برای با تقویان لازم است.

وصیت، انسان را به یاد مرگ و آخرت می اندازد. وصیت هشدار و نهیب به نفس انسان است که به خود آید و اصلاح نفس اماره نماید. وصیت، یادگاری بعد از مرگ انسان است. در اهمیت وصیت، رسول خدا(ص) فرمود: (هر که وصیت کند و بمیرد گویا شهید از دنیا رفته و هر کس وصیت نکرده از دنیا برود گویا در زمان جاهلیت مرده است). من هدفم از رفتن به جبهه تنها برای رضای خدا بود و بس. خدا هر گز از ما رضای نخواهد بود زمانی که شرف و ناموس و حیثیت اسلامی ما مورد تجاوز دشمن سفاک و زبون قرار گرفته باشد و ما اینجا ساکت بنشینیم. مسئله تجاوز به خاک نیست بلکه دشمن به منظور شکست انقلاب اسلامی و شکستن اتحاد زنجیره ای که از انقلاب اسلامی ما نشأت گرفته و می رفت تاریشه حکومت های ظلم و جور و فساد را از ممالک اسلامی بخشکاند، بدست اربابان کفرش جنگ را بر ما تحمیل و به خاک مقدس ما تجاوز نمود. آری یک مسلمان با غیرت در چنین شرایطی به دفاع و مجاهده بر می خیزد، خداوند در قرآن مجید می فرماید: (هر کس در راه خدا مجاهده کرد و در راه اعتلای اسلام به شهادت رسید حتما جای او در بهشت است) پس چه خوش است در راه خدا جان نثار کردن و به شهادت رسیدن و رضای خالق کسب کردن. پس به کوردلان منافق و ضد انقلاب گمراه می گویم که خیالات پوچ را از سرتان بیرون کنید و به صراط مستقیم هدایت و رستگاری بازگردید و از شهادت ما خوشحال نتوانید شد زیرا که ما خود خوشحالیم و خوشحالی خانواده هایمان عزا و مصیبت برای شماست. پس به خود بیایید، بی تفاوت نباشید نگویند ما با انقلاب کاری نداریم، نگویند به ما چه. اگر خدای نکرده دشمن به ما چیره شود به کسی رحم نمی کند. انقلابی و غیر انقلابی جدا نمی کند همچنانکه در شهرهای اشغالی خونین شهر، سوسنگرد، هویزه، بستان و دیگر شهرها مشاهده کردید که بر اهالی آن شهرها چه آوردند. از روی خانواده های شهدای محل شرم کنید. ببینید شهیدان که خون گرانبهای خودشان را در راه اهداف مقدس انبیا و اولیاء خدا ایثار نمودند. درس انسانیت و حق طلبی را بیاموزیم و جنگ ما که جنگ حق طلبی و جنگ حق بر علیه باطل می باشد را با تمام قوا حمایت و پشتیبانی کنید، زیرا که به فرموده رهبر؛ (عزت و شرف ما در گرو همین مبارزات است).

ما کشور ویتنام و سایر ممالکی که در برابر تجاوز ایستادند و پایداری کردند و از خاک کشورشان دفاع کردند را محق می دانیم اما مبارزات ملت ما یک فرق اساسی دارد و آن هدف دار بودن این مبارزات می باشد. اکنون جنگ ما جنگ عقیده است، جنگ هدف است هدف ما کسب رضای خداست. ما به خاطر پایداری دین خدا می جنگیم و بخواست خدا پیروزیم. بسیجیان شجاع جبهه ها را گرم نگهدارید مردم را نیز تشویق کنید که از مرگ نترسید زیرا که دنیا قرار گاه نیست بلکه دنیا یک گذرگاه بیش نیست، دنیا فانی شدنی است. پس چه بهتر که خود، ترک فنا گویی و جای خودت را در نزد خدایت انتخاب کنی. توصیه این حقیر به مردم حزب الله این است که تفرقه را کنار بگذارید و وحدت و یکپارچگی و برادری اسلامی را حفظ نمایید که مهمترین عامل پیروزی هر ملتی در مرحله اول وحدت و یکپارچگی است. در خاتمه از اهالی حزب الله سرخورد تقاضا دارم که اگر بدی و اسائه ادبی از این حقیر دیدند به بزرگواری خودشان مرا عفو نمایند.

و شما ای پدر بزرگواریم و مادر مهربانم! می دانم که فرزند خوبی برای شما نبودم. امروز که دفاع از اسلام و انقلاب از اهم واجبات می باشد و من هم برای رضای خدا در این راه گم برداشتم و می دانم که شما بر این امر رضایت داشتید. پس از شما خواهش می کنم که در شهادت من گریه نکنید، نکنند که دشمنان خوشحال گردند، با روحیه عالی و شاد در تشییع جنازه من شرکت کنید و افتخار کنید که چنین فرزندی بزرگ کردید و در راه خدا فدا نمودید و از شما تقاضا می کنم که مرا حلال کنید. و شما برادر و خواهران عزیزم! می دانم که برادر خوبی نبودم امیدوارم که مرا ببخشید، برادرم از تو می خواهم که این راه مقدس را ادامه بدهی و اسلحه بر زمین افتاده مرا به دست بگیر تا سنگر، خالی نگردد. تو ای خواهر! رهرو زینب باش و با حجاب اسلامی باش که حجاب تیری است بر قلب دشمنان اسلام و انقلاب.

از برادران بزرگواری جلسه پویندگان تقاضا دارم که اگر در مدت چهار سالی که در خدمت شما بودم هر گونه بدی از من سر زد به بزرگواری خودتان مرا ببخشید و من در این مدت جز خوبی از شما چیزی ندیدم. امیدوارم که همیشه در جلسات مذهبی حضور داشته باشید چون جلسه جایی است مقدس و جایی که جز مهر و محبت و جمعیت و پند و اندرز نیست. سفارش می کنم که جبهه ها را خالی نگذارید همیشه به فکر جبهه ها باشید. در خاتمه اگر کسی طلبی از من داشته که من فراموش کرده باشم از پدرم طلب نماید و از پدر بزرگواریم می خواهم که برای من مجلس زیاد بگیرد و خرج آن را به جبهه ها بدهد.

به امید پیروزی هر چه سریعتر رزمندگان کفرستیز اسلام. والسلام. هفت تپه - شب جمعه مورخ ۱۳۶۶/۱۱/۳۰ امید پرکار

رضا پهلوان

شهدای آسمان



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا پهلوان
رضا پهلوان در ۳ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش باجی خاکپور و پدرش رمضان پهلوان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رضا پهلوان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۲/۲۷ منطقه
عملیات شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای سرخورد شرقی شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا پهلوان

وصیت نامه

قسمتی از وصیت نامه

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

بنده رضا پهلوان فرزند رمضان برای بار دوم است به جبهه می روم و از مردم خوب و با عاطفه تشکر می کنم از اینکه تا حال جبهه ها را گرم داشته اند و در پشت جبهه هم گوش به فرمان رهبر کبیرشان هستند. بنده از مال دنیا هیچ ندارم فقط این را بگویم که وقتی رهبر انقلاب با آن عظمت و بزرگی به بوسیدن بازوان بسیج بوسه می زند از همه مردم تقاضا دارم که خاک پای رهبر را برای تبرک به روی خودشان بمالند تا همیشه از گزند دنیا در امان باشد.

از پدر و مادر می خواهم که بعد از شهادت من گریه نکنند چون ما خانواده ای بودیم که همه اهل جنگ و دفاع و شهادت و هم خانه ماست پس نگران نباشید و ادامه دهنده راه همه شهیدان باشید.

والسلام

شلمچه ۱۳۶۷



حسن ترزبان

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن ترزبان
حسن ترزبان در ۹ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زهرا اکبری و پدرش رحمت اله ترزبان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس محمودآباد با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسن ترزبان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۲/۰۳ منطقه
عملیات فاو در اثر اصابت تیر مستقیم قناسه شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای آهومحله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن ترزيان

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا مرا قرار ده در پناه لشکر خود، خداوندا، مرا در حزب خود قرار ده. با نام آنکه زندگی و جسم و روح و جانم در راه اوست و اوست که به من جان داده و اوست که جانم را خواهد گرفت پس چه بهتر که در راه خدا جانم را فدا کرده باشم با درود و سلام به یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و نایب برحقش امام خمینی و با درود و سلام به خانواده های شهدا، اسرا، مفقود الاثرا، شهیدانی که سر در بدن نداشته اند و با درود و سلام به شما بسیجیان جبهه جنگ که با ایثار کردن جان خود در پشت جبهه کوشش می کنید. من با عشقی که به دین و رهبر عزیزم امام خمینی دارم این راه را با دل و جان پذیرفته ام و از خداوند متعال می خواهم که در این نبرد توفیق شهادت را نصیبم گرداند. مزدوران شرق و غرب می خواهند با خیال پوچ خود این انقلاب اسلامی را بر کنار سازند ولی کور خوانده اند. تا وقتی که خون در رگهای ما جریان دارد با این سرسپردگان و نوکرانشان مبارزه خواهیم کرد. ای مسلمانان همین طور ننشینید دست در دست هم و با وحدت پر قدرت تان، با گامهای استوارتان برخیزید و امر جهاد با نفس را به جا آورید و از جنگ و شهادت نهراسید. امت شهید پرور شما همانگونه که تاکنون جبهه ها را محکم نگه داشته اید هم اکنون هم این نیاز بیش از پیش می باشد و بر تک تک شما لازم است که فرمان امام را لیبک گوید و به جبهه های حق بر علیه باطل بروید. سلام بر پدران و مادرانی که فرزندان خود را برای جهاد در راه خدا و اسلام آماده می کنند و دوستانی که لباس رزم پوشیده اند و مسئولینی که علم شهدا را بر دوششان نهاده اند و با تعهد کامل این راه را ادامه می دهند. برادرانی که امروز در تشییع جنازه ام آمدید اگر هنوز که ۹ سال از انقلاب می گذرد به علت کارهای بسیار نتوانستید به جبهه بروید من و دیگر شهدا صریحاً به شما می گوئیم که از همین فردا بروند تا ببینند خدا را، تا ببینند مهدی (عج) را و گوش به حرف منافقین ندهند چون آنها باطل هستند و باید آنها را نابود کرد. این وصیت من است؛ که دست از اسلام و قرآن و امام بزرگوارمان بر ندارید. خدایا شهادت را نصیبم گردان تا در روز قیامت سر بلند باشم. پدر و مادرم! به فرموده امام عمل کنید و مساجد را که سنگر است خالی نگذارید. این جمهوری اسلامی که خون بهای هزاران شهید است باید به دست من و شما حفظ شود و ما باید از آن پاسداری نماییم. بگذارید تا این قطره خونی را که در بدن داریم در راه امام و خدا هدیه نماییم. ای خواهران! همیشه حجاب خود را حفظ کنید چون منافقین، بی حجابی شما را می خواهند، ای خواهرانی که امروز در تشییع جنازه ام آمدید اولین آرزویم این بوده که شهید بشوم که شدم، ولی دومین آرزویم که برآورده نشده این بود که یک خواهری داشتم که او هم در تشییع جنازه ام شرکت نماید تا او هم حجابش را حفظ نماید و مشتی بر دهان منافقین بزند و با همه خواهران به نماز جمعه می رفت ولی افسوس، خب خواست خدا بوده است، هر چه خدا بخواهد همان است. من در حضور شما یک نصیحت به برادرانی که خواهر دارند می کنم که هرگز خواهرانشان را آزار و اذیت نکنند و آنها را با خدا و قرآن آشنا کنند.

هر کس بخواهد اسلام را بپذیرد باید به سخن ولایت فقیه که همان سخن امام زمان است گوش دهد و گوش به حرف طاغوت و منافقین ندهد که کلید فساد است. ای بسیجیان که امروز در تشییع جنازه من آمدید این انقلاب و به خصوص رهبر کبیر انقلاب را خداوند به عنوان یک نعمت بزرگ برای رهایی از ظلم به ما عطا کرده است و این مائیم که باید آن را نگهداری کنیم و از جان و دل پشتیبانش باشیم و شما ای مردم عزیز، ای دلاوران و ای باایمانان! سعی تان این باشد که همیشه وحدت و یکپارچگی بین خودتان را حفظ کنید. نگذارید کسی بین شما نفاق بیندازد. چون نفاق بدترین چیزی است که دشمنان می خواهند.

پیامم در آخر به مردم این است که هیچ وقت امام را تنها نگذارید تا این منافقین پست در اجتماع رخنه نکنند و بر علیه اسلام توطئه کنند. از پدر و مادرم می خواهم که بعد از شهادت من اولاً برای من اشک نریزند و ثانیاً در مقابل دشمنان اشک نریزند که باعث خوشحالی آنها می گردد و به بسیجیان پایگاه قمر بنی هاشم وصیت می کنم که هیچوقت پایگاه را خالی نگذارند و از مردم هم می خواهم که با دل و جان به پایگاه ها کمک کنند چون «ابوذر ها و علی اکبر ها و علی اصغر ها» از همین پایگاه ها است که بر می خیزند. در آخر از شما می خواهم که اگر لیاقت شهادت را یافتم آن کسانی را که از اول تا به حال بر علیه مسلمین کار می کردند و می کنند در تشییع جنازه ام راه ندهید. امیدوارم برادرانم، راهم را ادامه دهند خصوصاً برادر گرامی ام اسلحه مرا از زمین بردارد و چند جمله ای هم با برادران باشگاه کاراته شهید «فلاح»! گوش به حرف معلمتان بدهید و سعی کنید ورزش را در محور اسلام، و مشتی باشید بر دهان یاهو گویان و دشمنان، و از مربی محترم باشگاه می خواهم که برادران را برای نگهداشتن اسلام تعلیم دهند. در آخر از پدر و مادرم که آنها را اذیت و آزار و ناراحت کردم خیلی معذرت می خواهم. امیدوارم که خداوند تعالی حرف این بنده حقیر را به عنوان شهید در راهش گوش دهد و پدر و مادرم را شفاعت کنم. و از شما برادران و خواهرانی که سرتان را درد آوردم خیلی معذرت می خواهم و امیدوارم که شما و دیگران هر گونه خطایی و بدی از این بنده حقیر دیدید ببخشید. برای سلامتی قلب امام سه صلوات. در ضمن پدر و مادرم! اگر من شهید شدم مرا در تکیه آهو محله دفن نمایید. خدا نگهدار، اجر همه با سید الشهداء - حسن ترزیان ۱۳۶۶/۱۱/۱۱

ستار توکلی

شهادت آموز



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ستار توکلی

ستار توکلی در ۳ تیر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بتول درویش و پدرش اسماعیل توکلی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس انقلاب و امام خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید ستار توکلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۴ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت تیر به گلو و صورت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهومحله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ستار توکلی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله یگانه پروردگار جهانیان عالم

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان راه حق و حقیقت و با سلام و درود بر پیشگاه امام زمان و با درود و سلام بر امام امت این قلب تپنده محرومان جهان و پیر بزرگ و استوره زمان ما، که با راهنمایی خود بر تمام ملت های جهان نشان داد که اسلام دین خدایی و یگانه و هدایت است و باید به الله متکی بودند نه شرق و غرب. پس حالا قدر این پیر جماران را بدانیم و او را دعا کنیم که تا انقلاب مهدی عمرش طولانی و در کنار آن حضرت قرار داشته باشد.

من کوچکتر از آن هستم که وصیت خود را پیش این ملت جُند الله بکنم هدف من برای جبهه رفتن در حال حاضر جهاد در راه خداوند بی نیاز و بی همتا است و نابود کردن این مزدوران و کافران از خدا بی خبر و برای اینکه این مزدوران به وطن و خانه ما تجاوز کردند و ما هم نبایست بی خیال باشیم، بالاخره می بایست این دشمن خانمان سوز را از کشورمان بیرون کنیم. برادران و خواهران من! پدران و مادران بزرگوار من! من از شما می خواهم که مثل آن یاران امام حسین در صحنه کربلا باشید و امام را تا آخرین قطره خون خود همراهی کنید. همانا که آن ۷۲ مظلوم، امام حسین را تا آخرین قطره خون همراهی کردند و مادران من همچون زینب گونه حرکت کنید و ناراحت نباشید که مال و منفعت و منال و فرزندان از دست شما می روند و هر کس که در راه خداوند با مزدوران و شیاطین بجنگد و کشته شود شهید و جند الله است. پس ای پدران و مادران! بیاید که همچون حبیب ها و زهیرها و همچون زینب ها باشیم. فقط خدا ما را یاری کند تا این اسلام را خوب زنده نگهداریم تا هیچ قدرتی در مقابل دین اسلام پایدار نماند. و با یک تکبیر صفوف آنان متلاشی شود و به برادران و خواهران حزب الهی من بگویید که راهتان از بهترین حرکتها به سوی الله است و تنها حزب الله ادامه دهنده راه و خون پیام شهدا می باشد و همانا که در قرآن مجید می آید (انا لله و انا الیه راجعون) بازگشت همه به سوی اوست و اوست یگانه پروردگار جهانیان عالم و از شما پدران و مادران و برادران و خواهران عزیز و گرامیم می خواهم که صفوف نماز جمعه ها را پرتر و درازتر کنند که دشمن از این صفوف نماز جمعه ها و نماز جماعت ها و دعای توسل ها و دعای کمیل ها هراس و ترس دارد و اگر ما در این نماز جمعه ها و دیگر نماز و دعا ها شرکت نکنیم و همبستگی و وحدت نداشته باشیم دشمن از این فرصت استفاده می کند و ما را از پشت و همچون نامردان ضربه بر پیکر ما می زند که آن وقت مگر این نماز جمعه ها و دعای کمیل ها [ما را نجات دهد] پس در پنج شنبه ها صفوف دعای کمیل ها بیشتر شود و همچون نماز جمعه که وحدت و یکپارچگی ما در آن قرار دارد. به مادرم بگویید که در سر قبر و پیکرم نگرید و خود را ناراحت نکند چونکه مادرانی هستند که بیشتر از این شهید تقدیم امام کردند و درامر دفاع باشید و شما بودید که مرا به مدرسه فرستادید و بزرگم کردید پدر جان از شما می خواهم که مرا ببخشید و حلالم کنید پدر جانم جانم به قربانت.

شما ای برادران و خواهران گرامیم که با من به محبت و خوبی رفتار می کردید و با هم خوش و خندان بودیم از شما می خواهم که مرا ببخشید و حلالم کنید و پدر و برادر و خواهرم می خواهم که به خانه شهدا و مجروحین و معلولین بروید و پدر و مادر آنها را و خود مجروحین را خوشحال کنید و از شما برادران و خواهران حزب الهی و جند الله می خواهم و خواهشمندم که به خانه مجروحین و معلولین و پیش مادران و پدران شهدا بروید و در آخر از شما خواهش می کنم که لحظه ای این پیر جماران نایب امام زمان و این نور الهی را تنها نگذارید و خود را از غافله کاروانش عقب نگذارید چون بدون راهنمایی و رهبری او هیچ چیز امکان پذیر نیست پس قدر او را بدانیم و او را تنها نگذاریم که رهبریت در هر کاری ما را استوار و سربلند نگه می دارد.

مصطفی جعفرزاده

شهید
مستوفی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مصطفی جعفرزاده
مصطفی جعفرزاده در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن
پر مهر و محبت مادرش فخری جعفری و پدرش بهروز جعفرزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس سرخورد با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مصطفی جعفرزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴
منطقه عملیات شلمچه در اثر اصابت تیرمستقیم به سر شهید شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷
سال تفحص و تشییع شد و در گلزار روستای سرخورد شرقی شهرستان شهید
پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مصطفی جعفرزاده

بسم رب الشهداء و الصدیقین

مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

گروهی از مومنان رادمردانی هستند که به عهده‌ای که با خدای خود بسته‌اند پایدار ماندند گروهی در این راه به شهادت رسیدند و گروهی دیگر در انتظار شهادت ماندند.

با درود به محضر حضرت بقیه‌الہ العظم (عج) و نایب برحقش امام خمینی.

با درود و سلام به ارواح مطهر شهدای سرافراز اسلام و همه مجاهدین فی سبیل الله که در راه اعتلای اسلام و استحکام نظام مقدس جمهوری اسلامی در حال نبرد با متجاوزین عقلی (بعثی) هستند همانطور که همه می‌دانند خداوند متعال روزی همه مخلوقات از جمله انسانها را از این دنیای فانی به سرای باقی می‌برد. پس چه خوب است که ترک این دنیا، لذت جهان آخرت را به همراه داشته باشد. این حقیر مصطفی جعفرزاده بنده‌ای از بندگان خدا که به واسطه هم‌زمان بودن زندگی ام با عصر امام خمینی، خداوند این توفیق را به من داد تا با رهبری امام حقانیت و مظلومیت اسلام را در اوایل عمر جوانی بشناسم و به فرمان رهبر عزیزم سنگر علم را ترک کرده و برای دفاع از کیان اسلام لباس رزم بپوشم و راهی میادین نبرد با کفار شوم و بر این عقیده‌ام که تا دشمن را در سر جاییش نشانم دست از مبارزه برندارم مگر خداوند توفیق شهادت را نصیب من فرماید و مرا در درگاهش بپذیرد تا به خیل دیگر شهدای سرافراز اسلام رهسپار شوم و امیدوارم با ایثار جان خود، خانواده‌ام را در نزد خدا و پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) رو سفید گردانم، پدر عزیز و بزرگوارم هر چند که با رفتن من زندگی برای تو کمی سخت تر می‌شود اما توکل بر خدا داشته باش زیرا که با شهادت من بهترین معامله را با خدای خود نموده‌ای و امیدوارم در بهشت تو را زیارت کنم، پدر بزرگوارم از تو میخواهم اگر اشتباهی در طول زندگی از من سر زده مرا حلال نمایی.

ای مادر عزیز از اینکه جبهه رفتن من با سرعت صورت گرفت حتما قضا و قدر الهی بود که من موفق به خداحافظی آخر با شما نشوم. مادر بر مصیبت از دست دادن من صبر را پیشه خود قرار ده زیرا که این صبر تو بدون اجر نمی‌ماند و انشاءالله در قیامت در بهشت برین شما را ملاقات میکنم، و از شما نیز حلالیت میطلبم.

به خواهر مهربانم سلام میرسانم و انتظارم این است که زینب گونه رسالت خون مرا به دوش کشد و با رعایت حجاب اسلامی حافظ خون شهدا باشد. به برادران سفارش می‌کنم که بهترین و شیرین‌ترین لحظات زندگی انس با خدا و تمسک به اهل بیت (ع) است. همیشه ارتباط خود را با ادای نماز و انجام واجبات محکم نگه دارید. به پدر بزرگوارم و مادر بزرگوارم، عموها و عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌ها سلام می‌رسانم امیدوارم که فرد خوبی برای آنها بوده باشم. باید بگویم در حوالی منطقه ای هستم که عموی دلاورم رجبعلی جعفرزاده در آنجا مفقود شده است من به او افتخار میکنم و امیدوارم که هر چه زودتر وضعیت او برای شما مشخص شود. به دوستان عزیز و بزرگوارم می‌گویم که اگر می‌خواهند درس را ادامه بدهند با اراده و پشتکار قوی مشغول تحصیل شوند، ولی اگر علاقه‌ای به درس ندارند فعلا در این دانشگاه درس خواندن بسیار آسان است و مدرک خوبی هم می‌دهند و این دانشگاه جبهه است.

جایی که روزها جنگ و رزم و غرش تانکها و توپ‌ها و هوایماهاست و شب‌ها ناله سوزناک دعا و انابه به درگاه احدیت است. جایی که می‌توان خدا را لمس کرد. رزمندگان اسلام سر میدهند که تا زودتر به معبود خویش برسند به شما سفارش می‌کنم که اسلحه به زمین افتاده شهدا را بگیرید و بر دشمن دون یورش برید و در پشت جبهه نیز با انجام اعمال پسندیده حرمت رفاقت با دوستان شهیدتان را نگه دارید که شیطان در کمین نشسته است.

در خاتمه از همه دوستان و اهالی محترم و شریف سرخورد خصوصاً خانواده‌های معظم شهدا میخواهم که مرا حلال کنند و به همه سفارش می‌کنم که در کارها خدا را ناظر بر اعمال خود بدانند و از انقلاب اسلامی که دستاورد خون

هزاران شهید و جانباز است حفاظت کنید. والسلام. ۱۳۶۷/۰۲/۰۴

مصطفی جعفرزاده

منطقه عملیاتی شلمچه، کانال دریاچه ماهی

حمید جلالی

شهادت آموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمید جلالی
حمید جلالی در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرگس
صدیقی و پدرش عبدالعلی جلالی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کلوده و شهید رجایی آمل رشته
تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در
تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن
دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور
پررنگی داشت.

شهید حمید جلالی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۰۵ منطقه
هورالعظیم عملیات قدس ۲ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار روستای کلوده شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بنام الله پاسدار حرمت خون شهيدان

آنانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و در نزد خدایشان روزی می خورند. (قرآن کریم) سلام خدا بر حجت او امام مهدی (عج) و نایب بر حقش امام خمینی و سلام بر تمامی مومنانی که برای اسلام خدمت می نمایند و سلام خدا بر خانواده های شهدا و سلام خدا بر تمامی حزب الله که همیشه برای پیشبرد دین مقدس اسلام پیش قدم هستند خدایا تو را شکر میکنم که مرا از سربازان امام زمان قرار داده ای تا اینکه به جبهه حق علیه باطل بیایم تا اینکه در راه دین و عقیده ام جهاد نمایم و سپس در راه هدفم [که] همانا الله می باشد شهید گردم. خدایا خودت می دانی که برای لقا تو به جبهه آدمم و امیدم جز وصل تو نیست، و تو دست رد بر سینه امیدواران نمی زنی و آنان را میخوانی. خدایا میدانی که رو سیاهم و از گذشته هایم و از صفات رذیله ام و از گناهان کثیرم، فقط تو آگاهی و تو خودت گفتی که برای توبه، تو فرمودی که توبین (توبه کنندگان) را دوست داری و هم اکنون آمده ام و با نگاه امید به تو می نگرم و میدانم که قول تو حق است، بار الها به درگاهت شکر میکنم که سعادت حقیقی را نصیبم کردی و با حسینیان همراه کردی و در جبهه مرا راه دادی و هم نوای مجاهدان قرار دادی. و مرا از تفکرات و تخیلات بیهوده رهانیدی و از ظلمت به نور رهنمود ساختی و از لذتهای دنیا و از انوار الهی سوق دادی و شربت عشقت را به من نوشاندی و در زمره کسانی که در راه تو نبرد می کنند قرار داده ای و ای مردم هوشیار باشید و کمر بر بندید و گوش به فرمان رهبر عظیم الشان امام خمینی و امید ملت آیت الله منتظری باشید و نگذارید که اجانب و اجنبی پرستان شرق و غرب (منافقین و کفار) به اهداف شوم خودشان برسند و به هوش باشید که شاید کسانی هم باشند که شعارشان در ظاهر همگام با شما و حرکت ظاهری آنان هم مانند حزب الله باشند و ژست انقلابی هم داشته باشند به هوش باشید که اهداف شومشان جز تصفیه نهرهای انقلابی از صف انقلاب و انفجار آن از درون چیزهای دیگری نیست. و از نیروهای اصیل انقلاب و متعهد به انقلاب اسلامی همچون روحانیت عزیز اسلام که در راس همه اینها ولایت فقیه حاکمیت دارد حمایت کنید و نیروهای فرصت طلب و مفسد جویی که در صف شما مردم انقلابی نفوذ کرده اند چه آگاهانه چه ناآگاهانه میخوانند به حیثیت و شرف اسلامی شما ضربه وارد میسازند هر چند شاید هم یک ماسک خیلی انقلابی بر روی چهره شان کشیده باشند بی محابا آنان را از صحنه روزگار بر اندازید و دست جنایتکارشان را از این انقلاب و اسلام و مردم مسلمان دفع نمایید و معنویت و شعارهایتان را حفظ کنید.

ای برادران و خواهران با انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات تقوای خویش را حفظ و پاسدار انقلاب و اسلام باشید و شما برادران خود را مجهز به سلاح ایمان و علم سازید و لحظه ای غافل مباشید که حساسترین مسئولیتها اکنون بر دوش شماست و بیانات امام امت را به گوش و دل بشنوید و با تمام وجود در انجام فرامینش کوشا باشید و شما برادران مسئول، قدر یکدیگر را بدانید و خود را مسئول در پیشگاه خداوند متعال بدانید از سستی و تهمت و غیبت و حب دنیا بر حذر باشید مراقبت و محاسبه نفس را فراموش نکنید. ای برادران و خواهران من هر چه در این دنیا خوشی داشته باشیم پیش از آن سختی و شدائد هست، چرا که خداوند تعالی میفرماید «لقد خلقنا الانسان فی کید». پس چه بهتر این سختی را خود به اختیار متحمل شویم و در عوض برای همیشه در ناز نعمت بهشت می باشیم.

ما امروز مانند ماهی در دریایی از نعمت خداوند قرار گرفته ایم لکن قدر آب را نمیدانیم. امروز پس از چهارده قرن احکام خدا بر روی زمین جاری می شود و این احکامی که پیامبر عظیم الشان آن همه برای آن زحمت کشید و فرق علی (ع) به خاطر آن شکافته شد و جگر امام حسن (ع) به خاطر آن قطعه قطعه شد و خون آقا اباعبدالله و فرزندان اصحابش به خاطر آن ریخته شد. و زینب کبری (س) و اولاد رسول خدا (ص) به اسارت رفته شدند. و اگر خدای نکرده به خاطر غفلت لطمه ای به اسلام وارد آید، جبرانش برای ما مشکل است؛ که به قول امام اگر امروز اسلام ضربه بخورد به این زودیها نخواهد توانست کمر راست کند.

ای برادرانی که دستی در مسائل سیاسی انقلاب دارید به شما عرض می کنم برادران گرامی اگر ما قدر نعمت وجود امام را ندانیم کفران نعمت است و سزای کفران نعمت را زبانم لال نیز میدانید چیست. در امام ذوب شوید همچنانکه او در اسلام ذوب شده و دنیا را به تحریر وا داشت.

برادران نکند خدای نا کرده مسائل جزئی و کوچک دنیایی بر ما عمده شود و ما را از اسلام و انقلاب باز دارد پدر و مادر، خواهران و برادران، محلیها و فامیلها، آشنایان و دوستان، می گویم اگر بدی یا کار زشت از من سر زد از آنها تقاضا میکنم به بزرگی خودتان مرا ببخشید و به پدر و مادرم می گویم بعد از شهید شدن من گریه نکنند و صبور باشید و دشمن از گریه های شما خوشحال می شود. به سر قبر شهدا زیاد بروید و هر کدام میتوانید به جبهه بشتابید که وعده خدا وعده بهشت است. به مردم حزب الله گلوته توصیه می کنم که نماز جماعت را برقرار کنند و نماز پر شکوه و دشمن شکن جمعه را همیشه بر پا دارند که دشمنان از این نمازها به لرزه می افتند و در آخر به ولی الله و ذبیح الله میگویم که اول درسشان را بخوانند بعد اسلحه افتاده مرا بردارند. فرزند کوچک شما حمید جلالی ۶۴/۳/۱۸

غلامحسین حسن پور

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامحسین حسن پور
غلامحسین حسن پور در ۳۰ آذر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حمیده حسینی و پدرش قربانعلی حسن پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سرخرو و شهید رجایی آمل رشته فرهنگ و ادب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید غلامحسین حسن پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۳۰ منطقه مریوان عملیات والفجر ۴ در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اسلام محله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامحسین حسن پور

بسم رب الشهداء و الصدیقین

متن وصیت نامه اینجانب غلامحسین حسن پور

ستایش خدای را که ما را بر این مقام راهنمایی کرد که اگر هدایت و لطف الهی نبود ما به خود بر این مقام راه نمی یافتیم. الان که سعادت نصیب این عبد گنهکار و سیه روی خدا شده است که در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور یافته باشم تنها حرفی که به عنوان آخرین کلمات برخاسته از فکر این عبد کوچک خدا سرچشمه می گیرد بر روی کاغذ می آوردم تا بلکه آنانکه برای در هم کوفتن اسلام برخاسته اند بفهمند که الهامات امام خمینی، این قائد بزرگوار، عاشقانی ساختند که هیچ سر از پانمیشناسند که از زمان درک خوب از بد هدفشان ایثار و جانفشانی برای برپایی و دوام اسلام و حکومت اسلامی می باشد و در این راه ترس از مرگ ندارند که اینها معتقدند اگر کشته شوند پیروزند و اگر بکشند پیروزند؛ لذا بی باکانه بر بساط مست پایه کفر میتازند و کاخهای ظلم را با ظالمان جهان فرو خواهند کوفت و زمینه ظهور آقا و مولایمان امام زمان(عج) را آماده می کنند تا او جهان را از ظلم و غارتگری پاک سازد و همه جا را از نور عدالت پر کند و ما همه به این امید می جنگیم و می رزمیم و به پیش میرویم و به این امید هم طالب شهادت هستیم که بعد از شهادت، آقایمان بر سربالینمان خواهد آمد و گنهکارانی چون مرا شفاعت خواهد نمود و اما شما ای پدر صالح و مادر مؤمنم اگر اولاد حقیرتان سعادت شهادت داشته هیچ آزرده نباشید و افتخار نمایید که همچنین فرزندی تحویل این جامعه داده اید که مردانه در مقابل ظلم و ستم ایستادگی کند و در این راه از تقدیم جانش باکی نداشته باشد و ضمناً مگر خون ما از خون بهشتی ها و باهنرها و رجایی ها و ... رنگین تر می باشد.

برادرانم اگر می خواهید روح من راضی باشد مرا ببخشید و حلالم کنید و پس علاوه بر اینکه از فرامین ولایت فقیه که امروز به عهده امام امت خمینی روح خدا این نایب مهدی می باشد اطاعت کنید و دیگران را هم به این خیر دعوت کنید زیرا که خون همه شهیدان بر پای این نهال ریخته شده است شما از این نهال خوب حفاظت نمایید این راهم باید بدانید که ما برای خاک نمی جنگیم بلکه برای اسلام می جنگیم و باید اسلام را به تمام جهان صادر کنیم سعی کنید فضائل اخلاقی را کسب کنید و رذائل اخلاقی را از خود برانید در پایان چند کلمه با پدر مهربانم و مادر عزیزم دارم. سلام بر شما پدر و توای مادر عزیزم.

[قسم] به آن صورتی که رضای خداست رضای شما را طلب میکنم. ساز اینکه موجب نارضایتی و آزار شما بودم حلالم کنید و در فقدان من کاری نکنید که روحم را آزاد دهید و منافقین را که هیچ نمی فهمند خوشحال کنید افتخار کنید و سرفراز باشید که فرزندان چنین سعادت را یافته و از هیچ کسی تسلیت نگیرید و به همه بگویید به شما تبریک بگویند چرا که من تولد یافته ام و روز عروسی من است.

خرماندهید بجای خرما شیرینی بدهید چرا که من نمرده ام بلکه به گفته خدا زنده ام چرا که مرده آنست که او را نکشند. از تمام برادران و خواهران و دوستان میخواهم اگر طلبی از من دارند، آزاری و یا حرکتی ناخوشایند از من دیده اند حلالم کنند. اگر مقدور است این وصیت نامه مرا در روز هفتم من بخوانید به دوست عزیزم سلیمان سعادت بگویید مرا از یاد نبرد و هر شب جمعه بر مزار من بیاید و با هم درد و دل کنیم درست است من پهلوی او نیستم ولی من بهتر میشنوم حرف او را.

والسلام

غلامحسین حسن پور

قاسم حسین زاده

شهادت

هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز قاسم حسین زاده

قاسم حسین زاده در ۱۵ بہمن ماہ سال ۱۳۴۶ میان خانوادہ ای با ایمان و متدین در شہرستان محمودآباد استان مازندران دیدہ بہ جہان گشود و در دامن پر مہر و محبت مادرش زینب دہقان و پدرش حسین حسین زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطہ در مدارس حر و امام خمینی و ۴۰ شہید آمل رشتہ برق با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذہبی مدرسہ و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شہید قاسم حسین زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا بہ اسلام خدمت می کرد کہ در جیبہ جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقہ عملیات شلمچہ در اثر جراحات واردہ بہ بدن شہد شیرین شہادت را نوشید و در جوار رحمت الہی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص و تشییع شد و در گلزار روستای سیاہرودسر شہرستان شہید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.

قاسم حسین زاده

به نام خدا و به یاد خدا و برای خدا - برای او که زنده می کند و می میراند، بنام آن یکتا، بنام آن معبود عاشقان، بنام آن یاری دهنده دل‌های صادق و بنام او که جانم در دست اوست و رفتن من برای او و نزد اوست.

با سلام بر سرور و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی (ع) و با سلام بر مهدی موعود (عج) منجی عالم بشریت و امید مظلومان جهان و عاشق دل‌های خداشناسان و برپا کننده عدل الهی بر روی زمین و با درود و سلام بر نایب بر حقش که برپا کننده جمهوری اسلامی در کشور ایران می باشد و با سلام و درود بر تمامی شهدای کربلای حسین (ع) و کربلاهای ایران اسلامی و با سلام و درود بر سنگر نشینان و شیرمردانی که ندای حق طلبانه امام عزیزی را شنیدند و لیبیک گفتند و به سوی جهاد مهیا گشتند.

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون - گمان مبرید آنانیکه در راه خدا کشته شده اند، مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند. (قرآن کریم)

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند رویه صفتان زشت خوی را نکشند

اینک که راهله دل انگیز و مست کننده شهادت مشامم را نوازش می دهد و سراسر وجودم را عشق و شوق آن وصلت زیبا فرا گرفته و آنقدر روحم به عالم معنی پرواز کرده که احساس می کنم دیگر نباید نشست و باید به پا خواست تا دین مقدس اسلام پایدار و جاوید بماند. و دشمن بداند که ما عاشقان شهادت تا پوزه استکبار جهانی و صدام امریکایی را به خاک سیاه و مذلت نشانیم ساکت نخواهیم نشست و این نبرد الهی را تا پیروزی کامل ادامه خواهیم داد. ما که برای خدا قیام کردیم با فش فش بازیهای صدام امریکایی میدان مبارزه را ترک نخواهیم کرد چون خون شهیدانی چون مفقودالجدسدها: سید صادق حسینی - حسن سلیمانی ها و شهیدانی چون: علی اصغر دشتی و محمد دومیری و دوستعلی فتحی و علی اکبر شجاعیان و حاج حسین بصیرها نباید به هدر رود که ما مدیون خون این شهیدان هستیم. خدایا تو خودت میدانی که من فقط برای تو و برای اسلام تو و دین مقدس تو و آن عشقی که به تو و شهادت شیرین در راه تو داشتیم به جبهه می آمدم و اگر در این راه شهادت که فوزی عظیم و اوج ایمان و نهایت کمال انسانی است نصیبم شد امیدوارم قبول بفرمایید و مرا با شهدای کربلای حسین (ع) و کربلاهای ایران اسلامی محشور بفرمایید.

ای امت شهید پرور؛ وظیفه اسلامی ما اینطور اقتضاء می کند که با تمام وجود از اسلام عزیزمان دفاع کنیم، زیرا تنها راه نجات ملت‌ها در پیروی کردن از احکام اسلام است و اسلام بدون امامت معنی ندارد. باید بطور کامل و دقیق و متعبدانه پیرو فرامین امام عزیزمان باشیم در این شرط که حفظ اسلام بستگی به حضور خود در جبهه دارد، به لطف خدا به جبهه آمدم. بله باید عاشق شد، عاشق خدا، که:

عاشق شدن تیر به سر باید خورد زهری که رسد همچون شکر باید خورد
در راه وصال دوست با چهره پاک دریا دریا خون جگر باید خورد

بله شهید باید شد و شهادت را نه برای فرار از مسئولیت اجتماعی و نه برای راحتی شخص می‌خواهم بلکه از آنجا که شهادت در راس قله کمالات است و بدون کسب کمالات شهادت و شهید شدن میسر نیست، با تقاضای شهادت از خدا در حقیقت می‌خواهم که وجودم سر تا سر خدایی شود و با کشته شدن در راه دین اسلام، خود خدا برایم و صداقت و پایمردی ام در راه دین و بر عشق پاکم به او، مهر قبولی بزند.

خدایا در این راه کمکم کن پاکم ساز تا رسیدن به تو و حضور در محضر خودت دستم را بگیر.

دوستان خوبم؛ سعی کنید در خدمتگذاری به انقلاب اسلامی از همدیگر سبقت بگیرید و برای انقلاب یار و فرزندان صدیق، امین و فداکار باشید. از هیاهو، جنجال و خودنمایی پرهیزید عزت دنیا و آخرت شما در این نهضت و در اطاعت از امام خمینی عزیز است. حضور در صحنه داشته باشید. حضور شما مایه نشاط و قدرت نهضت حسینی اسلام است. مردم!! وحدت و همسویی و همدلی شما برای اسلام مایه رحمت است و برای دشمن مایه زحمت و شکنجه و خواری. امروز که اسلام تمام قدرتها و حکومت‌های جهان را تحت الشعاع قرار داده است و تمام وجدانهای بیدار جهان به نیرومندی این انقلاب گواهی میدهند و قدرتهای پوشالی جهان در برابر آن به خاک ذلت افتاده و به در یوزگری مشغولند، ما باید در مقابل انقلاب و امامان خاضع باشیم و فقط از خدا بترسیم و به این قدرت الهی افتخار کنیم و ببینیم که انقلاب اسلامی از ما چه می‌خواهد تابدان جامه عمل بپوشانیم. خدمتگذاری برای این انقلاب سراسر افتخار است و پشیمانی ندارد همه باید فرزند اسلام باشیم سعی کنیم با اسلام زندگی کنیم و با اسلام بمیریم.

قاسم حسین زاده

من با اراده و پشتیبانی ایمانم به جبهه مقدس اسلام آمده ام، پیش شهدا و مفقودین و خانواده معظمشان شرمندۀ بودم خدای بزرگ هم لطفش را مرحمت فرمودند و احساس کردم حضور در جبهه صالحترین و محوری ترین عمل برای حیات و دوام انقلاب است که در قرآن کریم نیز بدان اشاره شده است.

بدرستی اگر یک مسلمان در وجودش روح جهاد و شهادت نباشد به مرداری شبیه است که از غیرت ایمانی و آزاد مردی تهی است. حال که امروز استکبار به جنگ ارزشهای انقلابمان آمده است باید با قدرت تمام آنچه دشمنان دینمان را نابود سازیم که برای همیشه تاریخ سرفاکنده و ذلیل بمانند. مطمئن باشید که اقتدار آینده جهان اسلام بستگی به میزان فداکاری دلباختگان امروز انقلاب اسلامی دارد.

وصیت هاییکه به خانواده و اهل بیت خود دارم اینست؛ بدانید که خداوند یکی از نعمتهای بیکرانی که شامل حال ما گردانید این بود که توفیق یافتیم در زمانی که بزرگترین معجزه قرن بلکه قرنهای پس از پیغمبر اسلام (ص)، شاهد باشیم و آن ظهور جمهوری اسلامی ایران است.

شماها مانند کسانی باشید که رفتن را در ماندن و جاودانگی و سعادت را در شهادت دانستند. حب خدا را در دلهایتان جای دهید و کتاب خدا (قرآن) را بخوانید و روح خدا یعنی امام عزیزمان را یاری نمایید. ما رفتیم تا قداست اسلام بر اوج قله توحید سرفراز باشد، رفتیم تا با خونمان با مسلمانی مان، با ایمانمان ریشه کفر اندیشان را بسوزانیم. پس شما هم ادامه دهنده خط سرخ شهیدان باشید. بایستی می رفتیم و همه باید برویم تا سفره چپاولگران را در صحنه گیتی بر هم زنیم و حاکمیت ولایت فقیه را تثبیت کنیم.

مادرم؛ تو مثل مادرانی باش که بعد از مرگ عزیزانشان با مقاومتی شگفت انگیز بدنهای بی سر فرزندانیشان را بوسه زدند. مادرم؛ مسئولیت پاسداری از انقلاب و خون پربهای شهیدان مرا به اینجا فراخواند و من ارزش خود را در لحظه ای میتوانستم مشاهده کنم که خدمتی برای نظام مقدس انقلاب اسلامی کرده باشم. پس از خدا طلب کنید که این حقیر و عاصی را به درگاه خود قبول نماید.

و اما پدر و برادران محترم؛ از اینکه در این عمر کوتاه خود خیلی گستاخی کردم مرا ببخشید و از دست دادن فرزند بدرگه حق تعالی افسوس نخورید که ما هم از اویم و به سوی او باز میگردیم.

از پدر و مادرم میخواهم از اینکه حقشان را ادا نکردم مرا حلال کنند چون در این موقعیت حساس باید حق اسلام را ادا کرد و اسلام برای پایدار ماندن خون میخواهد و من حقیر خون ناچیزم را در راه خدا هدیه نمودم تا خون ناقابل در دریای بیکران خون تمامی شهدا حل شود و پیروزی نزدیک [است] برادران عزیز و خواهران خوبم؛ الحمد لله تاکنون به اسلام خدمت کرده اید، این شالله این راه مقدس را با معرفت و کوشش بیشتری انجام دهید و جز رضای خدا دنبال چیز دیگری نباشید.

اقوام و بستگان خوبم، دوستان و برادران و همسنگران بسیار عزیزم؛ بدانید که حقیقتی جز خدا نیست و هر چه هست اوست و همه چیز فانی است و همه مقامات ظاهری دنیا و همه دارائیهای خیالی است و وسیله امتحان ما و ابزار رشد ماست. مبدا دل به دنیا ببندید و مبدا به خاطر از دست دادنش اندوهگین شوید. دنیا در همه چیز مثل فرزند و مال و مقام علمی و ریاستی تجلی میکند و بترسید از اینکه در غفلت باشید و امتحان الهی فرارسد و بترسید از اینکه پیک اجل فرارسد و شما در خواب باشید. به فکر خودتان و تعالی روحتان باشید و در جهت کسب معرفت و محبت خداوند و پاک شدن از آلودگیها و جهاد با نفس اماره بوده و بدانید که هر چه بخواهید درید خداست.

اللهم احشرونا مع شهداء الاسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

من بحمد الله به حق ملحق شدم

توشه راهم سعادت بود و بس

شمع بزم عاشقان حق شدم

داروی دردم شهادت بود و بس

والسلام

بسیجی عاشق امام خمینی ره - قاسم حسین زاده - ۱۳۶۷/۰۲/۰۱

سیدصادق حسینی

شهدای کربلا



هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدصادق حسینی

سیدصادق حسینی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده حلیمه حسینی و پدرش سیدیوسف حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سیاهرودسر و شهید بهشتی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدصادق حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۵ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثرا می باشد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید صادق حسینی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون. قرآن کریم.

بنام خدا، بنام او که همه چیزم از اوست. بنام او که زندگی در جهت اوست. بنام آنکه زنده به اویم. بنام او که از اویم و زندگی ام به خاطر اوست. رفتنم در جهت اوست. بودنم از اوست. یادم اوست. جانم اوست.

با سلام و درود بیکران به محضر اولیای دین و نائب ارجمندشان امام امت و شهدای راه حق و حقیقت و سلام بر والدینم. خداوند چنین خواست که زندگی اینطور باشد و ما هم راضی هستیم به رضای او. نکند خدای ناکرده بی وفا به امام باشید و او را تنها بگذارید. سوگند به خداوند تبارک و تعالی که شهادت آرزوی دیرینه من بوده است و هر چه بیشتر به جبهه می آمدم بیشتر به شهادتش عشق می ورزیدم و دشمن نیز بداند که ما عاشقان شهادت تا دمار از روزگار مزدوران آمریکائی و اطرافیان او در نیاوریم ساکت نخواهیم نشست. برادران بزرگوارم در دنیا دو صف وجود دارد صف باطل که همان صف فرعون و شاه معدوم و صدام بی خبر از خداست و صف حق که صف تمامی پیامبران و راه خمینی کبیر است پس همیشه گوش به فرمان امام باشید و از این نعمت گرانبها که خداوند متعال نصیب شما کرده است حداکثر استفاده بنمائید. خدا را چنان پرستش کنید که گوئی او را می بینید و اگر شما او را نمی بینید او شما را می بیند.

ای جوانان مبادا در غفلت بمیرید که علی در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر امام حسین (ع) در راه نبرد با دشمن شهید شد. ای مادران مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود. بدانید که در روز قیامت فرشتگان مرحبا گویان به استقبال مجاهدین خدا که با سلاح بخود آویخته از درب مخصوص یعنی «باب المجاهدین فی سبیل الله» وارد بهشت می شوند و می روند. برادران راه خدا بهترین و والاترین راههاست پوینده و کوشنده در این راه باشید و غیر اسلام و قرآن به چیز دیگری فکر نکنید که هر چه خیر و صلاح انسان است در این کتاب نهفته است پس پیوسته در راه اعتلای اسلام عزیز کوشا و ندای فرامین حضرت امام را با جان و دل پذیرا باشید.

ای خواهران حجاب و عفت و پاکدامنی را سر لوحه خود تان قرار دهید و همیشه فاطمه وار و زینب گونه زندگی کنید. چرا که بی حجابی و بد حجابی منشاء فساد در جامعه اسلامی و مایه ورود استعمار است. برادران و خواهران بهترین چیزی که برای شما جهت انجام آن در وصیت نامه خود می گنجانم تقوی و ترس از خداست و اکتفا کردن به آنچه خدا به شما واجب گردانیده است.

امت شهید پرور! خود را برای تحمل رنج ها و مصیبت ها و ناکامی ها و ناروایی ها آماده کنید و دلتان را قوی بدارید که قادر یکتا پشتیبان و نگهبان شماست و تنها اوست که شما را از شر دشمنان نجات می دهد و مصیبت شما را به خیر می گرداند و دشمنان شما را به انواع عذاب ها و شکست ها دچار می گرداند. این مصیبت ها و سختی ها، زودگذر و تمام شدنی است ولی پاداش این جانفشانی ها و فداکاری ها به نعمت های ابدی و بی پایان خداوندی خواهید رسید و بر سریر کرامت و بزرگواری تکیه خواهید زد.

امت حزب الله! در امام بیشتر دقت کنید و سعی نمائید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را همچنان حفظ کنید. اگر فیض شهادت نصیب شد آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت فقیه اعتقاد ندارند برایم گریه نکنند و بر جنازه من حاضر نشوند.

و اما پدر بزرگوارم! دیگر پیش جلدان سرشکسته نیستم چون راهی را رفته ام که آنها رفته اند و امید من این است که در شب اول قبر به پا بوس آنها بروم. مادر جان! خوشحالم که بالاخره بر احساس مادرانه ات فاتح گشتی و فرزندت را روانه میدان نبرد با کفار کردی و گفתי که تو را در راه خدا هدیه انقلاب اسلامی می کنم و من نیز به وجود تو افتخار می کنم که تو از سالله حضرت زهرا (س) هستی.

پدر و مادر داغدارم! ناراحت نباشید همه ما باید سراغ مرگ برویم، مگر انسان یک بار بیشتر میمیرد؟ پس چه بهتر که آن یک مرتبه در راه خدا باشد. اکنون که وصیتنامه مرا می خوانید و یا می شنوید چشمانتان اشکبار شده اند، چون ذاتا در نهاد هر خانواده ای موجود است که وقتی فردی از خانواده اش شهید و یا به مرگ عادی از دار دنیا می رود در لحظه اول غمگین می شوند و سپس با صبر خداوندی استقامت می کنند و من هم امیدوارم که صبری عظیم تر از آن را خداوند متعال به شما عطا نماید. خدایا! بار الها! معبودا! معشوقا! مولایم! من ضعیف و ناتوان دوستدارم چشم هایم را دشمن در اوج دردش از حدقه در «بستان» در آورد و دست هایم را در تنگه جزابه قطع کند، پاهایم را در خونین شهر از بدن جدا سازد، و قلبم را در سوسنگرد آماج رگبارهایش کند و سرم را در شلمچه از تن جدا نماید تا در کمال فشار دشمنان مکتبم ببیند که اگر چه چشم ها، دست ها، پاها، قلب و سینه و سرم را از من گرفته اند اما یک چیز را نتوانستند بگیرند و آن ایمان و هدفم است و ایمان به الله و معشوقم و به خالق جهان هستی و عشق به شهادت و عشق به امام و اسلام است. اگر قرار بر ماندن است چگونه شد که مجاهدان در گاهت و دوستان خالص رفتند، و اگر قرار بر رفتن است چرا من و امثال من بی آبرو بمانیم؟ خدایا! به حدی گناه کردم و از فرمان تو سرپیچی کردم که شرمنده ام. مرا از بخشیده شدگان درگاه خود قرار بده. پدران، مادران برادران و خواهران! از همه شما التماس دعا دارم و از شما می خواهم که اگر گناه و یا اشتباهی از من سرزده و یا از طرفی موجب ناراحتی و آزاری شده ام به بزرگی تان مرا ببخشید. (ان شاء الله) سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید بگوئید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد. با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و میدان را خالی نکنم تا هنگامی که همه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا در آید.

به امید آنکه نماز جماعت را ملت عزیز ما بزودی با امامت امام والا مقام در حرم امام حسین (ع) خوانده شود و به امید پیروزی و فتح نهایی مسلمانان جهان بر مستکبران شرق و غرب. «واحشرنا مع الشهداء الاسلام» خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

حسن خاکپور

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن خاکپور
حسن خاکپور در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش نجیبه اکبرزاده و پدرش مهدی خاکپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسن خاکپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۱۸
منطقه عملیات موسیان(شهرک زبیدات عراق) در اثر اصابت ترکش شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار روستای سرخورد غربی شهرستان شهید پرور محمودآباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن خاکپور

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

هرگز مپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

با درود بر امام امت خمینی عزیز، این یاور محرومان و دشمن مستکبران و با درود به سرور شهیدان حسین بن علی (ع) و با درود بر شهیدانی که به خاطر اسلام و قرآن بهترین خون های پاک خویش را بر زمین ریختند تا درخت اسلام آبیاری گردد.

ای خدای بزرگ تو گواه باش، این بنده ضعیف و ناتوان در این جهاد مقدس برای رضای تو که جان تمام جهان در دست توست فدا می کنم و برای پیشبرد دین مقدس اسلام من و هزاران مثل من جان می دهیم و بر این جان دادن افتخار می کنیم و در ضمن من به ندای حسین گونه امام عزیز، خمینی کبیر را لبیک گفته و گوش به فرمان او می باشم و بر اساس فتوای جدید امام، من جبهه رفتن را بر درس خواندن ترجیح دادم و روانه جبهه شدم و این امید را دارم این بار خداوند شهادت، که آخرین مقام انسانیت است نصیب ما هم بگرداند و اگر کشته شدم فقط دعا کنید که خداوند مرا در زمره شهیدان درگاهش قرار دهد و به مادرم می گویم که ای مادر:

آرزوی من برآورده شد و گریه نکن و گریه را برای سرور شهیدان حسین بن علی (ع) و قاسم و علی اکبرها بکن، نه برای من حقیر و از طرف دیگر باید خدا را شکر و سپاسگزاری کنی که چنین سخاوتی نصیب شما شده است و باید خوشحال باشید که این فضل و برکت الهی نصیب فرزندت شده است و باید افتخار کنی که چنین فرزندی تربیت کردی که در راه خدا و به رضای خدا به شهادت رسیده است.

ای مادر! به شما می گویم که گناهی در حق تو کرده ام به خاطر خدا مرا ببخش. اگر تو مرا نبخشی خدا مرا نمی بخشد و به پدرم بگویند من که خدمتی برای شما نکردم ولی از شما درخواست می کنم به خاطر هر چه که می پرستی و دوست و اعتقاد داری مرا ببخش.

و از برادران و خواهران تقاضا دارم اگر گناهی و اشتباهی از من دیدند به خاطر خدا و به بزرگیشان مرا ببخشند و تقاضایی از شما پدران و مادران دارم که:

ای پدران! شما باید اسماعیل وار و اسماعیل های زمان خود باشید و خودتان را آماده کنید که اگر فرزندانان در راه الله حرکت کردند و شهید شدند، مبادا غمی بر چهره مردانه تان بنشیند و شاد باشید و بدانید شما خواهر و مادرهای گرامی باید رسالت زینب را بر دوش بگیرید و کار زینبی بکنید و در ضمن به ندای امام عزیز لبیک گفته و گویی به فرمان این پیر جماران و قلب فروزان باشید و هیچ وقت امام را تنها نگذارید و دعا کنید که خداوند امام ما را تا انقلاب مهدی (عج) صحیح و سالم نگه دارد، و مرا پهلوی شهید بزرگوارمان «علی شیرویه» دفن کنید.

خدایا! آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

در مورد مادر: تو ای مادر مکن زاری که من اکنون بسی شادم

نمردم زنده می باشم بود رنج تو در یادم

برادر و خواهر! دیگر مکن شیون، مزن بر سر

اگر بر خاک افتادم، که این است افتخار تو

به جبهه می روم بهر سعادت

بیا مادر عفو کن شیرت حلالم

به جبهه می روم شاید نیایم

که فرزندات شد با حق پیوند

من آن عهدی که بستم با شهیدان

رساندم عهد و پیمان را به پایان

عشق بازی در زمین کربلا کار من است

باک از این لشکر ندارم تا خدا یار من است

به امید پیروزی هر چه زودتر رزمندگان اسلام علیه کفر جهانی - ان شاء الله

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار - خدایا، خدایا، بده قدرت تا حزب الله بگیرد کربلا را

والسلام علیکم ورحمه وبرکاته

مجتبی درویشی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجتبی درویشی
مجتبی درویشی در ۱۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان بابل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم بانو گرجی و پدرش علی درویشی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه شهید رامی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مجتبی درویشی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۷ منطقه فاو عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت تیر به گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهومحله شهرستان شهید پرور محمود آباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مجتبی درویشی

بنام خدا خدائی که به من هستی بخشید تا در صراط مستقیم حرکت کنم خدائی که ابراهیم را از آتش و موسی را از آب نجات داد و خدائی که برای راهنمایی بشر پیامبرانی فرستاد و آنان نیز در راه صراط الله به سوی معشوق خویش شتافتند و با اسلام بر امامان خمینی که کوهها باید استواری و دریاها خروش را از او یاد بگیرند و آن پیری که هنگامی که لب به سخنان می گشاید غرب و شرق را در امواج سخنان خویش گنج می کند سخنانی گویا از سرشت و اعمال دل میلیونها انسان بیرون میاید و او به سبک انقلاب حسینی در روز عاشورا و در کربلائی پیاده کرده و به ندای هل من ناصر حسین(ع) پاسخ مثبت داده و می رود تا با رهبری خویش طوفانی که از ایران خروشیدن گرفته کاخهای سفید و کرملین را از جا بر کند بر ملتمان که امام می گوید من از صدر اسلام تا کنون این چنین ملتی سراغ ندارم ملتی که بهترین هستی خویش و جگر گوشه خویشرا هدیه می کند و می روند تا تداوم بخش و بلکه باید گفت زمینه سازان ظهور حضرت مهدی(عج) و پایان بخش ظالم و ستم در گیتی باشند ملتی که مظلومشان در هفت تیر و رنگ و خونشان را در جنوب و غرب کردستان باید یافت و مردمی که خورشید به نظاره آنها ایستاده است و سکوت زمان را تماشا می کند آری برادر که همین چشم می توانست باور کند که بار دیگر در کوفه طنین ملکوتی (فزت و رب الکعبه) را شاهد باشد و فواره خون در دشت لاله زار کربلا مرگ را به مسخره بگیرد در شکل مظلومیت عاشورا تجسم کند باید دوازدهم محرم با ۱۵ خرداد گره بخورد و اسلام بر خاک حاکم شود انشاءالله.

و با سلام گرم خودم را به پدر و مادر عزیز عرض می نمایم و از خدای متعال و بزرگوار میخواهم که به شما صبر دهد و به یاری... مستقل و مستحکم باشید و از اینکه پسران را از دست دادید ناراحت نباشید و مادر عزیز انشاء... که شیرت را بر من حلال خواهی کرد من پسر حقیر و کم لطفان از شما می خواهم که شهید شدم برایم گریه مکن و چشم دشمنان را کور کنی امیدوارم که مرا ببخشی و به گفته هایم گوش کن پدرم تودر زندگیت آسایشی نداشتی و همش تو رنج و رحمت بودی انشاء... خدا تو را قوت دهد تا بتوانی با کارهایت مشتی بر دهان ابر قدرتها باشند با اسلام بر برادرانم مرتضی و مصطفی و اسماعیل سلام عرض می نمایم انشاءالله که حال تک تک شما خوب است و آماده اید که سلاح مرا بر دست بگیرید و به انتقام خون من و بچه های که غرب و جنوب کشور به شهادت رسیدند بگیری برادرانم پایگاه شهید آستین فشان پایگاهی است که واقعا بچه های چریک و مسلمان که با قدمهایشان قلب دشمن را به تپش می انداختند الان به جبهه ها آمدند و بسیاری از بچه ها شهید شدند نمونه آنها شهید دهقان آستین فشان- ابوالقاسم محمدزاده و خصوصا هادی محمدزاده روانشان شاد.

مرا در آهو محله محمودآباد دفن کنید در مزار شهدای این پایگاه دفن کنید و با سلام بر خواهرانم انشاءالله حال تک تک شما خوب است خواهران عزیزم از شما می خواهم که درس خود را ادامه دهید و به راهی که میخواهید بروید و در این راه غیر از راه حق و ایمان و اسلامی هیچ راهی را انتخاب نکنید با حجابهایتان و با رفتار و کردارتان به ابر قدرتها نشان دهید که اگر ما نمی توانیم عقلا با کمکهای مالی و معنوی و فکری خود به جبهه های جنگ کمک خواهیم کرد خواهرانم حجاب اسلامی را همچنان که رعایت می کردید رعایت کنید و به دیگران هم درس عقیدتی و اسلام بیاموزید و به امیدی که اسلام پا بر جا خواهد ماند و پرچمخون در سرتاسر جهان نسب خواهید کرد. از برادران بسجی میخواهم از آنها خواهش می کنم که پایگاه آستین فشان و پایگاههای دیگر که بسیجی ها مبارزی بودند که در همین پایگاه فعالیت می کردند الان در بهشت هستند و در پیش خدای خود روزی می خورند انشاء... برادران و چه خواهران راه شهدا را ادامه دهید برادران با جای پر کردن به سنگرهای جبهه ها و خواهران با پولها و خیاطیها و کارهای دیگرشان به جبهه ها و خون شهدا را ادامه خواهید داد.

و چند کلمه با شما برادران و خواهران و ای پیام رسانان خون شهیدان و ای کسانی که رسالت زینبی بر دوش دارید پیام ما را به رنج دیدگان و زحمت کشان برسانید و شما ای گروهکهای ضد اسلام و خدا تا دیر نشده از سد راه این است دور شوید و گرنه سیل خروشان حزب... شما گندابها را از سر راه بر خواهد داشت به امید پیروزی رزمندگان بر لشکریان کفرتا به... قبر شش گوشه امام حسین(ع) زیارتی کنیم... و پرچم اسلام را سرتاسر کشور و جهان برافرازم.

آمین یارب العالمین، به امید پیروزی رزمندگان اسلام.

جنگ جنگ تا رفع فتنه - چند سخن نسبت به مادر، اول از روی محبت به تو ای گل بیمار سلام دوم از روی محبت به تو دارم پیغام اول نامه سلامت میکنم که به جان ناقابل فدایت میکنم گرننداری جان ناقابل قبول سرفدای خاک پایت میکنم آنقدر عشق تو در خود جای دهم که خجالت زده باز آری و گوئی که بس است. والسلام.

علی اصغر دشتی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر دشتی
علی اصغر دشتی در ۱ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش رحیمه حسینی و پدرش علی دشتی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدرسه شهید بهشتی رشته انسانی با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی اصغر دشتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲
منطقه مهران عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار روستای آزادمون شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اصغر دشتی

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

دروود حق بر محمد و آل محمد (ص) و بر نایب زمان (عج) رهبر انقلاب این پیر خردمند و آقای جماران و مراد و رهبر جمله شهیدان، کوه صبر و استقامت، تجلی گاه نور کبریایی همان تسلی بخش جان پاسداران و سربازان و بسیجی های جان بر کف و درود بر رهبر فقیه و عالی قدر و مجاهد نستوه حضرت آیت الله منتظری و رزمندگان غیور در جبهه های ستیز و پیکار و با درود و سلام بر معجز و حین جنگ جانبازان انقلاب و خانواده های شهدا وصیت نامه ام را آغاز میکنم؛ من نه مال دارم و نه اموال و نه زن و فرزندى که آنها را تحت سرپرستی کسی قرار دهم بلکه فقط پیامی دارم و پیام همان شهیدان است، پیام که از منطق حضرت اباعبدالله الحسین (ع) سرچشمه می گیرد، پیام من حفظ و احیاء اسلام است پیام من تحقق اهداف عالی سید و سالار شهیدان است، پیام من آموختن درس آزادگی و شرف و عزت اسلامی است، پیام من حفظ استقلال آزادی جمهوری اسلامی است. گرچه در جهت فرهنگ و رشد و تربیت اسلامی جوانان سخنی بسیار رفته ولی گرمای ترین آنها وصیت نامه شهدا است امید وارم مرا در پوستر و کتابچه خلاصه نکنید که من زنده جاویدم و این هدف اسلامی بود که مرا از حیات دنیوی به جهان شهادت و بقای جاویدان آشنا کرد تا نگاهم به رزم و تلاشهای امت اسلام باشد و قلب من به قلب امام درد آشنایمان نزدیکتر شود پس سلاحم را بر کف گیرید که این دنیا جای ماندن نیست و فانی می باشد و همه ما باید برویم.

عزیزان! شرافتمندانه ترین مرگ شهادت در راه رضای خداست ما فلسفه جنگ با صدام و جناح کفر جهانی و نیز فلسفه ادامه و استمرار جنگ را از مکتب حسین (ع) آموخته ایم؛ اگر در منطق حسین (ع) برای حاکمیت الله باید قیام کرد پس دفاع از حکومت اسلامی به طریق اولی مقدس و ضروری است؛ در منطق حسین (ع) فداکاری مرز نمی شناسد حتی اگر به قیمت فداکردن همه جوانان تان، خراب شدن و سوخته شدن خانه ها، و اسارت ها و آماده شدن آنها و خلاصه از دست دادن همه هستی باشد، آری حسین (ع) به من و ما آموخت که اگر دین داری و به خدا و راه او معتقدی پس به حکم او در مقابل دشمنان متجاوز بایستید و از ناموس و دین خودتان دفاع کنید و هرگز ننگ و ذلت و سر فرود آوردن در برابر دشمن را برای خود مپسندید آزاده و غیور، کرامت پیشه و با فضیلت باشید و هیچ گاه ذلت اطاعت از فرومایه گان را انتخاب نکنید.

شما ای امت حزب الله ای جوانان مسلمان! ای برادران! همت کنید و به جبهه ها بشتابید و سنگر دیگر عزیزانتان را خالی نگذارید که دشمنان ما خوشحال گردند، برادران هر بار که واقعه کربلا را برای شما نقل می کردم می گفتید ای کاش در صحرای کربلا بودیم و حسین (ع) را یاری مینمودیم، برادران! الان ایران کربلاست و صاحب الزمان (عج الله تعالی) این جنگ را با معجزات فراوان خود فرماده می نماید و به قول امام امت امروز دفاع از اهل و احیاء است. برادرانم اکنون شب موعود فرا رسید و هر کدامان باید با نثار جان شیرین اسلام را پر رونق تر کنیم و در پشت جبهه اخلاق اسلامی را رعایت کنید فروتن و خاشع بوده، نماز را فراموش نکنید که پایه و اساس دین است.

پروردگارا! در زمانیکه روزهای ما عاشورا است و زمینها و صحراهای نبرد ما کربلا و در قتلگاه، بهشتی های ما حسین و وار مظلومانه شهید می شوند، رزمندگان ما را پیروزی عطا بفرما و شهادت مرا که جز برای رضای تو چیز دیگر نیست قبول بفرما.

امت حزب الله گر مالک کوی حسینی گر پیرو پیر خمینی رو به سوی جبهه کن در آرزوی کربلا

آری ما رهروان راه حسین (ع) و علی (ع) می باشیم که فرمود: دلیل ترین مردم کسانی هستند که کشورشان و کوچه و بازار شهرشان مورد هجوم و تاخت و تاز بیگانگان قرار بگیرد ولی آنها بی تفاوت باشند، از این رو من به همسنگرانم اعلام میداریم که تا آخرین قطره خون می جنگیم و تن به تسلیم ساز نمی دهیم. خداوند بزرگ را سپاس می گویم که مرا در این برهه از زمان به دنیا آورد و به من توانایی داد تا در صف جند الله قرار گیرم و خمینی بزرگ را درود می فرستم و او را از صمیم قلب دوست میدارم که مرا رهبری و هدایت فرمود تا به محبوبم، الله رسیدم. من آن گلولة را دوست دارم که بدنم را پاره پاره نماید تا از این خاکدان پست رها شوم. وصیت من به عنوان یک برادر کوچکتر از شما این است که دست از امام و روحانیون و پاسداران بر ندارید که من آنها را بی نهایت دوست می داشتم مخصوصاً روحانیونی که ما را ارشاد می نمودند، عزیزان! پشتیبان ولایت فقیه باشید که به شما هیچ آسیبی نمیرسد و به ندای امام امت لبیک بگوئید که اگر از آن جدا گشتید فنا خواهید شد و اگر از او جلو زدید گمراه می گردید.

سخنی با پدر و مادر من؛ من میدانم که چقدر برای من زحمت کشیدید، اگر در ختان قلم شوند و بر گهای آن کاغذ و آب دریاها مرکب نمیتوانم زحمات شما را یاد داشت کنم. در شهادتم گریه و زاری نکنید و به یاد حسین (ع) اشک بریزید همانگونه که اموال شما خمس دارد اگر من شهید شدم مرا خمس فرزندانان به حساب آورید، من فرمان قرآن را شنیدم و حرکت کردم که فرمود: «تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (۱۱ صف)» و انتخاب من با آگاهی و چشمهای باز بود. از برادرانم «علیرضا و اکبر» که پاسدار اسلام است تشکر میکنم و از آنها طلب بخشش می نمایم. برادرم علیرضا اسلحه مرا در دست بگیرد و لباس رزم را بر تن کند و راهم را ادامه دهد که دشمنان اسلام و منافقین از خدا بی خبر بفهمند که با شهادت ما مقاومت امت اسلام پایانی ندارد.

از عمومی محترم «حسن آقا» قدر دانی می کنم که مرا ارشاد می کرد و مرا به اسلام سوق می داد و از او می خواهم در مراسم شهادت من با صوت قرآن بخواند و از عمومی بزرگوارم روحانی مبارز و خستگی ناپذیر تقاضا مندم که هر کجا هستند بیایند و در جلسات و مراسمهای بعد از شهادت سخنرانی نمایند و با آن تحلیل های جالب خودش مردم را از توطئه های دشمن آگاه سازد و شما خواهانان! زینب وار پیام سرخ شهادت مرا به گوش کلیه خواهران برسانید و بدانید حجاب شما ضامن بقای اسلام است و سر انجام شما ای برادران انجمن اسلامی! و پایگاه شهید مظلوم بهشتی آزادمون، شما بازوی ولایت فقیه باشید و رسالت سنگینی بر دوش دارید که همان رسالت انبیا است و رسالت انبیا انسان سازی بود که انسانهای مادی و پست و فاسد و بدون ایدئولوژی را به انسانهای الهی و کامل مبدل می ساختند و عزیزان بهترین جابرا برای انجام این رسالت مسجد است که مسجد سنگر است و باید به فرمان امام آن را حفظ کرد؛ وحدت را حفظ کنید؛ دعای کمیل و جلسات انجمن را تقویت نمایید و سعی کنید که جاذبه شما قوی تر باشد و افراد را جذب کنید و در عضو گیری افراد کوشا باشید. بار الها! تو خودت شاهد بودی که در صحرای کربلا امام حسین (ع) ندا داد «هل من ناصر انصرنی» من هم به ندای امام لبیک گفتم و به سوی جبهه ها شتافتم تا حسین زمان را یاری کنم خدایا مرگ مرا شهادت قرار بده و شهادتم که نابود کننده دشمنان اسلام است قبول بفرما، در پایان مرا در کنار دیگر شهیدان آزادمون دفن کنید، و مراسم مرا بعد از ظهر ها بدون صرف نهار بر گزار کنید از همه شما امت حزب الله آزادمون طلب بخشش دارم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

سیدمنصور دمزده

شهدای آسمانی

هوالشہید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمنصور دمزده

سیدمنصور دمزده در ۲۰ آذر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فرخنده قلی زاده و پدرش سیدعباس دمزده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس انقلاب و امام خمینی و شهید بهشتی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمنصور دمزده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۴ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص و تشییع شد و در گلزار روستای توسکامحله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

إن الله الشتری من المؤمنین بانفسهم و اموالهم بان لهم الجنة

بنام خدا آن آرامش دهنده قلبها و آن هستی بخش بی همتا که تمامی وجود ما وابسته به اوست او که به ما متاع پر بهای جان بخشید و ما را در جهان آزاد برای انتخاب مسیر زندگی گذاشت و باز هم به نام او که خود خریدار این جان با ارزش شد و با سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ما امام خمینی.

بار الها! من خود مسیر زندگی خویش را با توکل بر تو انتخاب کردم و در این راه از جان خود گذشتم و در میدان عمل ثابت کردم که ایمان به این انقلاب الهی دارم و هرگز مانند آنهایی که فقط شعار دادند زندگی نکردم. خدایا، این جان ناقابل ما را در دوران جوانی بگیر و بر پایداری این انقلاب خدایی که رهبر آن فرزند فاطمه زهرا (س) و نایب امام زمان (عج) امام خمینی است بیفزا (آمین)

خدایا! ما در این راه از هیچ مانعی نهراسیدیم و با نثار خونمان بر جهانیان اعلام داشتیم که ما همواره مانند مولایمان حسین بن علی (ع) مرد جهادیم و بهترین مرگها برایمان شهادت است در این راه اگر پایمان را قطع کنند با دستنمان می جنگیم و اگر دستنمان را قطع کنند با زبانمان می جنگیم و اگر زبانمان را قطع کنند با چشمانمان برای حقانیت انقلاب گریه میکنیم تا خداوند اشکهایمان را اقلأ سبب تداوم انقلاب گرداند و اگر ما را کشتند خونمان مایه ریشه کن شدن نظام ظلم و فساد است و هرچه بیشتر خونمان ریخته شود پایه های این انقلاب محکم تر می شود آری این متن اسلام است که پیروزی بر ظلم را خون میرود نه اسلحه های مدرن. دشمنان دین ما این خفاشان شب پرست بدانند که هرگز ما تن به ذلت نمی دهیم حتی اگر بدن ما را با گلوله هایشان پاره پاره کنند و این مرام ماست چرا که مولایمان حسین بن علی (ع) در روز عاشورا فرمود: «هیئات من الذل» و ما هم پیروان صدیق راه آن بزرگوار می باشیم دشمنان ما چه منافقین کور دل و چه استکبار جهانی بدانند که مرگ همگی آنها فرا رسیده است و امت قهرمان هم باید با تمام توانشان هر گونه حرکت غیر اسلامی را سرکوب کنند. از مردم قهرمان پرور دیار اسلامیمان می خواهم که نگویید چرا کمبود داریم حال که ما در این راه باید از جانمان بگذریم و خونمان را به پای درخت شکوهمند انقلاب بریزیم شما هم در پشت جبهه پشتیبانی خود را با مقاومت اعلام کنید. دوستان و برادران هم‌رزم و هم خط می دانم برایتان فراغ یاران سخت است ولی آگاه باشید که همه ما باید فدا شویم پایگاه ها و سنگر ها را خالی نکنید؛ فعالیت و حضور بیشتر داشته باشید. برادران پایگاه شهید قادر سلمانی از اختلافات پرهیزید یکدیگر را دوست بدارید و مکان جلسات پایگاه را محترم بشمارید چرا که آنجا قدمگاه بسیاری از دوستان شهید ماست که غریبانه به شهادت رسیدند.

پدر و مادر عزیزم! سلام خدا و رسولش بر شما باد، شما که پرچم خونین اسلام را بدستم سپردید و در این راه قبول کردید که تا سر حد جان مقاومت کنیم و یک لحظه پشت به امام و انقلاب نکنم، افتخار کنید که امانت خدا را سالم و بدون عیب دنیایی به او برگردانیدید، غمگین مباشید دل به خدا بسپارید از خدا می خواهم به شما صبر عطا بفرماید. برادران و خواهرانم! میدانم بسیار برایتان سخت است ولی به یاد صحرای کربلا باشید که شش برادر یکجا فدا شدند سعی کنید بیشتر اطاعت خدا کنید و در نماز و دعائتان از خدا بخواهید که رهبر انقلاب ما را در پناه خودش سلامت بدارد و در آخر از خدا می خواهم که همگی شما را در رسیدن به اهداف عالیه اسلامی موفق بدارد و دل بستگی از دنیا را از دل شما برگیرد. (إن شاء الله) با دعای خیر بر شما همگی شما را به خدای بزرگ می سپارم.

سرباز فدایی امام و امت اسلام

سید منصور دمزده

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۱۳۶۵/۰۸/۲۰

محمد کاظم رامی

شہداء آرموز


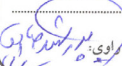


هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز محمد کاظم رامی
محمد کاظم رامی در ۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و
متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر
مهر و محبت مادرش مریم برگریزان و پدرش صادق رامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع ابتدایی در مدرسه رامی با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شہید محمد کاظم رامی در سنگر مدرسه و مسجد به اسلام خدمت می کرد
که در حوادث انقلاب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۲ در
پاسگاه رژییم طاغوت شاهنشاهی در محمود آباد بر اثر اصابت تیر مستقیم شہد
شیرین شہادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شہید
بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آھومحله شهرستان شہید پرور محمود آباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.



بسم الله الرحمن الرحيم
 هنگامی که مردم مسلمان و انورین عمر را با شرف و کبریا
 به پیشگاه ما از دست نبردهای و همدانند سرشده و کرامت را
 به هراکیر از رسول آمدن کیش، علم غم امارت درین مهین بر
 شرفین به شهر و بیخ مردم در صبح و سپین از آنجا
 سمت پیشگاه و نزار می حرکت کرد که در جهان بود
 با کلام در فضیلت نفع و در حکم انتقال به بیستاد
 شرفین که آن به نجات رسیده


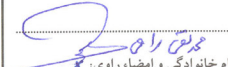
نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: 
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: 

۷

بسم رب الشهداء

عنوان خاطره:


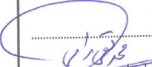
شهر محمد کاظم رامی با ترجمه به سن کوش در اکثر
 اظهارات ضدتشی شهر محمد را بدین همراه مردم
 مسلمان شریک نیک دانستم است
 حضور در مراسم در مراسم مذهبی از جمله بزرگنمایی نماز
 غروب در شب و در مسجد جامع شهر

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: 
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: 

۳

بسم الله الرحمن الرحيم

شهر محمد کاظم رامی به بیخ کردن در شرف مسن خرد آنجا
 در حد توان خود ترکان و نماز به دیه را در هفتین به
 هراکیر آنجا به دنبال بروی دیوارها شده حایه به
 نفرین است که خواهرم میب تر که شرف را از قول من است
 و شرف بر سر شاه خاشاک درود بر هفتین

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: 
 نام و نام خانوادگی و امضاء راوی: 

۴

قدرت الله رحمانی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قدرت الله رحمانی
قدرت الله رحمانی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه مهدوی و پدرش روح الله رحمانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دبیرستان امام خمینی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قدرت الله رحمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۲ سال تفحص و تشییع شد و در گلزار روستای زنگی کلادابو شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قدرت الله رحمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام خداوند بیوند دهنده قلوب مسلمین و با درود و سلام بر امام زمان (عج) و نایب بر حقش خمینی بت شکن و با درود بر روان پاک شهیدان سخنم را آغاز می کنم؛ در ابتدا خدمت پدر و مادر و برادر و خواهر و پدر بزرگ و مادر بزرگ و تمامی دوستان و فامیلان دعا و سلام می رسانم و سلامتی همگی را از درگاه خداوند متعال خواهان و خواستارم اگر احوالی از این حقیر و برادران بزرگوار «پسر عمو، خلیل عمو، حاجی سمیعی، اسماعیل، تقی، غلامرضا عزیزی» خواسته باشید حال همگی خوب و خوش است.

جبهه دانشگاه است برای عاشقان الله و ایثارگران مؤمن و شیران روز و زاهدان شب و توانگران مخلص، اکنون زمان آن رسیده است که دست به یاری حسین زمان بزنیم؛ ای آنهاييکه یک عمر صدای حسین جان زدید وقت و این زمانه برای آزمایش شماهاست و مسلماً کسانی به یاری حق می شتابند که بر آنها ظلم شده است و برای گرفتن حق خود از ظالمان به ما می خیزند و به قول پیامبر گرامی اسلام (ص) «إن لقتل الحسين حرارة في قلوب المسلمين» به درستی که شهادت حسین حرارتی در قلوب مسلمین افکنده است و با یزیدیان زمان به نبردی می پردازند و حال می بینیم گفته پیامبر در این زمان به تحقق پیوسته و هر گاه پرچمی از دست سرداری بیفتد سردار دیگری آن را به دست خواهد گرفت و پیش می رود و عکس شهیدی را پشت کاغذ می بینید؛ چهار برادر دیگرش در جبهه هستند دو نفر از برادران شهید پیش ما و دو نفر دیگر در جبهه مریوان هستند مگر اینها برای چه چیزی به جبهه می آیند غیر از اینکه اولاً راه برادرش را ادامه دهند و دیگر آنکه با ظالمان به دفاع پردازند و اسلام را گسترش دهند و سخنم اینجاست که آنهایی که توان جبهه رفتن را دارند و نمی روند مدیون این برادران هستند و مدیون خون شهیدان هستند و در آخرت یقئاً اینها را خواهند گرفت پس ای عاشقان حسین بشتابید به سوی جبهه ها که کنون وقت رزم و امتحان است.

الهی ما همه بیچاره ایم و تنها تو چاره ای و ما همه هیچ کاره ایم و تنها تو کاردان.

الهی گریه زبان کودک، بی زبان است آنچه خواهد از گریه تحصیل می کند از کودکی راه کسب را به ما یاد داده ای ای قابل کاهل را از کامل مکمل چه حاصل.

الهی کسی شریک دارد تاتو را شریک باشد من واحد بی شریکم چگونه تو را شریک باشد.

از کتاب الهی نامه حسن زاده آملی

دیگر عرضی ندارم به جز طول عمر و سلامتی امام و غلبه حق بر باطل

در ضمن برای ما نامه ندهید چون مکان ما معلوم نیست و فعلاً از اهواز وارد دهلران شدیم.

والسلام

نورالله رستمی

شهدای آسمانی



هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورالله رستمی
نورالله رستمی در ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش ساره صدقی و پدرش شمس الله رستمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان شیر کلا با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید نورالله رستمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۱/۱۷
منطقه عملیات چنگوله در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای علمه شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و
تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسمه تعالی

همه از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست با درود و سلام بر محمد(ص) و آل محمد(ص) و با درود و سلام بر ائمه اطهار(ع) و با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت و با سلام بر امام امت و آیت الله منتظری. پدر و مادر عزیزم شهادت مایه پیروزی می باشد؛ پدر و مادر عزیزم گلوی تشنه من جز شهادت با چیز دیگری سیراب نمی شود. خواهران و برادران ارجمندم دعا را سلاح کار خود قرار دهید و برادری و برابری را که دشمنان از این وحدت مسلمین در زجر و ناله هستند در کردارتان و وجودتان پیورانید؛ نماز را که ستون دین می باشد هرگز از او دوری نفرمایید. پدر و مادرم شهادت یک زندگی جاودانی می باشد که انسان با معبود خویش آشنایی بیشتری می یابد. بعد از مرگ مرا در جایی دفن کنید که در آزار و اذیت مردمان نباشد و اگر میتوانید گریه نفرمایید زیرا که این شهیدایی که خداوند قبول کرد شهید واقعی و شهید کربلا می باشد.

خانواده عزیزم! مرا ببخشید که برادری یا پسر خوبی نبوده ام و شایستگی چنین خانواده ای نبوده ام و آنطوریکه بایستی احساس مسئولیت کرده باشم نکرده ام. نمی دانم چرا این زمانها شاد هستم خودم علت هایش را نمی دانم فقط این را میدانم که شهادت هر لحظه و هر نفسی که می کشم به سوی شهادت نزدیک می شوم. آری! گفتم شهادت؛ افتخاری بود، چقدر دوست دارم آن لحظه فرا رسد؛ لحظه ای که امام زمان را می بینم و امام حسین (ع) را، همیشه آرزویم بود که شهید راه حق شوم و با شهدای کربلا محشور شوم. امام حسین (ع) که در کربلا هر کسی شهید میشد بر بالینش می رفت من هم آرزوی چهره اش را در دم آخر دارم ما که لیاقت زیارت کربلایش را نداشتیم حداقل در دم آخر او را ببینیم و بفهمیم که داریم بسوی چه کسی می رویم به سوی کسی که ما را آفریده و به ما جان داد و ما را از خاک آفرید و باز به سوی خاک بر می گرداند. بلی شهادت چه لذت بخش است.

شهید عمر جاوید دارد همانطوریکه قرآن کریم می فرماید: «آن کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده پندارید بلکه آنان زندگانند و در نزد خدای خویش روزی می خورند» خدایا! مرا بیامرزد و مورد رحمت خودت قرار ده، خدایا! پروردگارا! بیامرزد مرا امروز؛ نمیدانم چقدر خوشحالم و دلم همانند عاشقی است که دنبال معشوق می گردد خدایا محبتی کن که اخلاص عمل داشته باشم و از این راههایی که برایمان به ارمغان گذاشتی خوب در جهادش شریک شوم، خدای من دلم خواهد که گریان باشم ولی مهر و محبت در دلم مشتاق باشم، من نمیدانم چرا امشب افسرده هستم و مثل اینکه در جهان دیگری هستم و همیشه و در هر لحظه آرزوی گریه کردن را دارم در چنین موقعی بود که آلبوم عکس رو برویم مشاهده شد و آلبوم را گرفتم و نگاه کردم دیدم عکس برادر عزیز «شهید حسین پور» را، چقدر حالت گریه به من دست داد و وقتی چهره ملکوتیش را دیدم با اخلاص نگاه کردم چه منظره زیبایی بود؛ در این لحظه احساس دیگری به من دست داد و هر لحظه احساس جهان دیگری میکردم. خدایا! مرا ببخش نسبت به خانواده ام از جمله پدر و مادر و برادران و خواهران برادر مهربانی نبودم و همیشه سر به هوا با آنها حرف میزدم امیدوارم که مرا ببخشید و مورد عفو خود قرار دهید خدایا مرا بنده خالص خود قرار ده و مرگمان را به راه شهادت ختم گردان. خدایا نمیدانم امروز چقدر حالت شوق به من دست داد و همیشه انتظار شهادت می کشم. دوستانم بسیار لطف و مهربانی به من داشته اید اما من در مقابل دوستی شما کاهلی کردم و بی مهربان بودم.

پدر عزیزم زحمت تو برایم خیلی بود و هست و رنجها و زحمتهای زیادی برایم کشیدی ولی من گوشم بدهکارش نبود و رنجها و زحماتی داده ام؛ افسرده خاطر من با چه زبانی از تو بخوام که مرا حلال کنی و با چه رویی رویت را نظاره کنم پدر جان به خدا مرا به رضای خدای خودت ببخش، مادر مهربانم! ای زینب زمان! میدانی میخوام چه بگویم ولی چه کنم مادر پریشان؟ و گذشت میخوام؛ مرا ببخش همانطوریکه پدر بخشید من فرزند خوبی برایتان نبودم این را خودم می دانم من همانند کودکی هستم که دنبال مادرش در شهر گم شده ای می گیردد و هر کسی را از دور می بیند به خیالش مادرش هست. خواهر و برادرانم امیدوارم مرا حلال کنید و یادم را همیشه گرامی بدارید و هدفم را دنبال کنید؛ دوستانم میدانم دوست خوبی برایتان نبودم و اخلاق نیکو نداشتم ولی از شما همگی که این همه ناراحتیها را برایم متحمل شده اید عفو می خواهم و توصیه می کنم که هیچگاه در راه خدمت به خداوند و خدمت به امت اسلام کوتاهی نفرمایید و دلسرد نشوید اگر به قیمت جان شما تمام شود خواهش و خواسته ام را بپذیرید، من از میان شما میروم اما این گفته های من میماند. من هر خواهشی که کسی از من میکرد تا آنجایی که توان داشتم انجام میدادم و اگر کوتاهی شد عذر می خواهم.

در پایان از تمام خویشاوندان در علم و تقوا سفارش میکنم و آرزو دارم راه کربلا باز شود و امت تشنه حسین(ع) به دیدارش بشتابند. و از خدا میخوام در دم آخر مهدی (عج) و امام حسین(ع) را زیارت نمایم - والسلام. من الله التوفیق. امام را دعا کنید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار (آمین) نورالله رستمی - ۱۳۶۳/۰۶/۰۹

مهرداد رستمی

شهدای آرزومند

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهرداد رستمی
مهرداد رستمی در ۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش راضیه رستمی فر و پدرش یوسف رستمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان شیرکلا با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مهرداد رستمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۱/۰۷
منطقه عملیات چنگوله در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در
گلزار روستای علمه شرقی شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

همه از او بییم و و به سوی او باز میگردیم، آخر زمانی فرا رسد شهادت خوبان امت مرا گلچین می کند. محمد (ص) گمان مبرید کسانی که در راه خداوند کشته شدند، مرده اند بلکه زنده هستند و در نزد او رزق و روزی می خورند. قرآن کریم این شهادتهاست که به ملت ما وعده پیروزی میدهد امام خمینی چرا از شهادت می ترسید مگر کودکی سراغ دارید که از پستان مادر بترسد، پس از ستایش خداوند سبحان و درود بر رسول اکرم (صل الله) و ائمه اطهار (ع) بالاخص حضرت مهدی (عج) و نایب برحقش امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و ملت شهیدپرور ایران و با درود فراوان به روان تابناک تمامی شهیدان به خون خفته اسلام که با خون پاک و مطهر شان نهال تازه ریشه دوانده اسلام را آبیاری کردند و به پیشگاه معبودشان شتافتند و با درود بر رزمندگان اسلام؛ بنده مهرداد رستمی فرزند یوسف بر اساس رسالت و مسئولیتی که حس نمودم در راه الله برای پاسداری و حراست از انقلاب کبیر اسلامی که خونبهای هزاران شهید و مجروح است به جنگ علیه ضد خدا شتافتم. پدر عزیزم! درود خدا بر تو باد، مرا به این آرزوی بزرگی که داشتم رسانده ای و سلام بر مادر عزیز و زحمتکش من که مثل لیلی وار توانسته در زیر دامن پاک خود مرا بزرگ کند تا من بتوانم مثل علی اکبر و علی اصغر یک رزمنده امام زمان (عج) باشم و مرا به جبهه فرستاید تا بر دشمن پیروز شویم. مادر عزیزم من میدانم داغ پسر خوردن چقدر مشکل است. اما باید مثل مادران شهدا استقامت کنید؛ مادرم تو باید مثل کوه باشی و چون کوه استقامت کنی، لحظه ای از نام و یاد خدا غافل مباش، در راه خدا و در راه دین بکوشید که هر چه بکوشید باز هم برایتان کم است و قامتت را بلندگیر و ندای الله اکبر خمینی رهبر و فریاد شهیدان راه خدا را به مردم برسان که همانا فریاد ما پیروی کردن از خدا و قرآن و خمینی است. و از برادران میخواهم جای خالی مرا پر کنند. خصوصاً برادرم «یحیی و سلیمان و حسین» که مثل حسین وار خالص برای خدا کار کنند. وصیتم به خواهرانم این است که مثل زینب وار زندگی کنند که چند روز یا چند سال که در آزمایش خداوند متعال قرار دارند بتوانند در آزمایش استقامت کنند و راه را ادامه دهند. پدر و مادرم، خواهر و برادرم امکان دارد اتفاقی پیش بیاید و جنازه من به دست شما نرسد آن وقت به یاد شهدای کربلای حسین بیفتید مخصوصاً سرور شهیدان سیدالشهدا حسین مظلوم که تشنه لب سر حسین مظلوم را از تن جدا کردند و هیچ ناراحتی از خود بروز کنید. و وصیت به برادران مسئول بسیج این است که برادران آموزشی را با آموزشهای نظامی و فکری مسلح کنند، و به ملت ایران و دوستان و آشنایان میگویم که جنگ را فراموش نکنند، مخصوصاً الان که بیشتر جبهه ها به نیروی زیادی احتیاج دارد و همیشه در وقت نماز امام و رزمندگان اسلام را دعا کنید که خداوند در قرآن میفرماید: «هر کس در سر نماز دعا نکند با من جفا کرده و اگر دعا کرده من دعای او را مستجاب نکردم من با او جفا کردم».

پس ای برادران و خواهران این دعا خیلی اهمیت دارد دعا را فراموش نکنید؛ و از برادران انجمن میخواهم که هر وقتی بیکار هستند وقت خودشان را به هدر ندهند، این وقتها خیلی ارزش دارد و این وقت را صرف ارشاد برادران کنید و اگر پدرم مالی برای من در نظر داشته است این مال را هر سال در ماه محرم در شب عاشورا خرج امام حسین علیه السلام کنید. اگر مزاحمتی و ناراحتی برای مردم علمده شرقی نباشد مرا در مسجد آن محل دفن کنید، در روز مجلس عزای من زیاد خرج نکنید و توای مادرا! اگر میخواهی برای من گریه کنی در خانه ات گریه کن نه در بیرون گریه کنی که دشمن شما شاد شود. و در پایان از همگی میخواهم که در هر حال پیرو ولایت فقیه باشند و همچنین از همه میخواهم که مرا حلال کنند مخصوصاً پدر و مادر و برادر و خواهران و دوستان و آشنایان، و از همه کس بخواهید مرا حلال کنند. سلامتی امام و امت اسلام در طول عمر پر برکتشان را آرزو میکنم و در آخر چون سر شما را درد آوردم چون حرفهای آخرین لحظه این دنیای من بود یک شعری دارم درباره شهید و همه شما را به خدای مهربان می سپارم.

مادر گوش بده این سخن من	آزادی اسلام بنویسید کفن من
دوستان و رفیقان که گور رفت ابدیت	بهشت زهرا شده آخر وطن من
رفتم که گلستان صفا شاد و خرم	پژمرده شده نو گل باغ چمن من
گر پرسید اگر دوست رفیقان منو مادر	جان داده بگو در ره قرآن پسر من
یاران بگور رفت عزیزم ابدیت	سرباز لباسم شده آخر کفن من
این فانی دنیا که عزیز آخرین مرگ است	هر مجلسی عزا یاد کنید چون سخن من
خواهر و مادر عزیز گریه و نالان مکن	تسلیت قلب شوید این سخن من
راه حق مرده شده و مادرم این جبهه اسلام	این خاک بیابان شده آخر وطن من
تیر خورده شدم در ره قرآن	بهشت زهرا شده آخر وطن من
قربان شدم اصغر بر اکبر و قاسم	پژمرده شده نو گل و آخر چمن من
خداحافظ - امام را دعا کنید. واسلام - مهرداد رستمی -	خوشا آنانکه با عشق حسینی شهادت را پذیرفتند و رفتند.

صادق رضازاده

شهید آراموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صادق رضازاده
صادق رضازاده در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آسیه فیروزمند و پدرش محمدعلی رضازاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید رجایی و باهنر آزادمون با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید صادق رضازاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ منطقه مهران عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت تیر و ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آزادمون شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

صادق رضازاده

الذی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم احسن عملا

اوست خدایی که مرگ و زندگی را بیافرید تا بیازمایدتان که در صحنه پیکار حق و باطل کدامین از شما نیکوتر است؟ (قرآن مجید)

اکنون که در دیار عاشقان هستم خوشحال و مسرورم و قلبم آرام است از اینکه به این سعادت عظمی نائل گشتم، سر از پانمی شناسم و در دلم غوغای دیگری است از اینکه توانستم به پیروی از آیه شریفه «أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» با لیبیک به ندای «هل من ناصر اینصرنی» امام امت که بر من فرض دانسته و عزیمت به جبهه ها را از اهم واجبات دانسته اند و با اطاعت از ولی امر مسلمین که همانا اطاعت از رسول خداست و اطاعت محض پروردگار است در صدد جلب رضای خداوندم، خوشحال و سرافرازم و به اینگونه بودنم افتخار می کنم چرا که در اینجا در جبهه نور علیه ظلمت احساس زنده بودن می کنم و در اینجا است که مفهوم زندگی را درک می کنم خدایم شاهد است که چگونه قلبم با این عشق می تپد و با این سوز می سوخت، زمانی که در خانه ام بودم روحم در جبهه ها پرواز می نمود و اکنون این توفیق بدست آمد در آخرین لحظات حرکت به سوی خط جدال با کفر و ستم برای نوشتن وصیت نشسته ام و نمی دانم که چگونه بگویم و از کجا شروع کنم؛ مگر می شود آنچه که در دل است به قلم آورد؟ هر چه بگویم باز هم دلم فریادی دگر دارد دلم در آتش عشق خدا می سوزد، خدایا مرا در این عشقت بسوزان و آنگه خاکسترم را در جایگاه عاشقانت بپاش تا بتوانم اینگونه با عاشقانت محشور گردم.

و اینک سخنی با خانواده ارجمندم؛ در شرایطی قرار گرفته ایم که مسئولیت دینی و وجدانی ما اقتضا می کند که تکلیف خود را ادا نماییم و در این زمان امام ما بر ما تکلیف کرده اند که به جبهه ها بشتابیم و من نیز به حسب وظیفه این ندا را لیبیک گفته ام تا خدایم از من راضی باشد، هر چند که میدانم احترام به والدین لازم و واجب است و خدایم نیکی به پدر و مادر را به من امر می کند ولی اکنون دیگر مسئولیت سنگین است و رضایت خدا بالاتر از دیگر رضایات هاست از شما پدر و مادر و برادران و خواهرانم حلالیت می طلبم و اگر بدی از من سر زده است مرا ببخشید تا در روز آخرت راحت باشم.

و شما ای دوستان و آشنایان و امت حزب الله همیشه و در همه حال پیرو خط امام باشید و با وحدت خود دست از یاری امام بر ندارید و بنا به فرمان امام جمهوری اسلامی را حفظ کنید و با هر که در این خط است، دوست و با هر که دشمن این خط است دشمن باشید، و شما ای امت حزب الله عزیزان زیادی شوق دیار عاشقان را دارند از شما می خواهم فرزندان شما که خواهان عزیمت به جبهه های حق علیه باطلند جلوگیری نکنید و بدانید که با فرستادن فرزندان خود هم خدا را راضی نمودید و هم سعادت فرزندان خود را امضا نمودید، دیگر عرضی ندارم. والسلام

دعا به جان امام و رزمندگان یادتان نرود

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

جنگ جنگ تارفع فتنه در جهان ۱۳۶۵/۰۴/۰۲

صادق رضا زاده

حمزه رضایی

شهدای آسمان



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمزه رضایی
حمزه رضایی در ۲۰ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش لیلا محمدی و پدرش حسین رضایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حمزه رضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۲ منطقه
عملیات شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای
شهیدآباد شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمزه رضایی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

با درود فراوان بر یگانه منجی بشریت حضرت مهدی (عج) و نایب آن حضرت امام امت این پیر جماران و این قلب تپنده مستضعفان و دشمن مستکبران و با سلام به خانواده های شهدا، مفقودین، اسراء، معلولین، مجروحین و رزمندگان و با سلام به پدران و مادرانی که فرزند عزیز خود را با زحمت بزرگ کردند و با دستن خود فرزند عزیز خود را حسین وار به میدان قربانگاه می فرستند و با سلام به شما امت حزب الله (آنقدر به جبهه می روم و می‌جنگم تا شهید شوم) امروز که جنگ به مرحله حساسی رسیده است بار دیگر راهی جبهه های نبرد نور علیه ظلمت شدم تا به یاری لشکریان کفر ستیز بشتایم تا به یاری خدا با کمک دیگر رزمندگان اسلام صدام و لشکریانش را سرنگون نمایم و دیداری با تربت پاک کربلا داشته باشیم و به مزار شاه شهیدان حسین بن علی برویم و بعد از تربت پاک کربلا راهی قدس شویم و این اسرائیل غاصب را سرنگون کنیم و قدس عزیز را نجات بدهیم و پرچم لا اله الا الله را بر سراسر جهان بر افراشته کنیم و به این ابر قدرتها نشان بدهیم که ما تا آخرین قطره خون خود که در بدن داریم می‌جنگیم و با خون خود این درخت اسلام را آبیاری می‌کنیم و آنقدر به جبهه می‌رویم تا پیروز شویم و یا به شهادت برسیم.

و ای دوستان من که با شما خوبی نکردم امیدوارم که مرا حلال کنید و مرا ببخشید و از شما می‌خواهم که در مرگ من بی‌تابی نکنید و اسلحه زمین افتاده مرا بردارید و به جبهه عازم شوید، چون ما در ایران بالاتر از جبهه جایی را نداریم چون جبهه دانشگاه است؛ جبهه کارخانه انسان سازی است و درسش هم شهادت است. من از شما می‌خواهم که امام را دعا کنید و جبهه را فراموش نکنید، من و همه شما می‌دانیم که مردن حق است و چه خوب است که در تاریکی و ظلمت از این دنیا برویم و چه خوب است با روحی شاد و سرفراز از دار دنیا برویم و چه خوب است که مرگ سیاه را از خود دور کنیم و گول شیطان را نخوریم و به سوی مرگ سرخ هجرت کنیم به سوی نور که همان شهادت است بشتابیم و می‌خواهم به شما بگویم که زندگی در این دنیا نیست و بلکه زندگی، در دنیای آخرت جاودانی است؛ این دنیا بیش از آنکه امتحان نیست و هیچ ارزشی هم ندارد و به شما سفارش می‌کنم که دنبال دنیا نروید مال دنیا برای انسان غرور می‌آورد و انسان را در دنیا و آخرت بدبخت می‌کند و چه خوب است که دنبال مادیات نباشیم و تا آنجا که می‌خواهیم دنبال معنویات باشیم تا در دنیای آخرت سرفراز باشیم و پرونده اعمال خود را در دست راست بگیریم و وارد بهشت جاودانی شویم و زندگی خوبی در دنیای آخرت داشته باشیم. اگر چنین سعادت نسبی شود به امید خدا.

آری ای پدر گرمی و مادر عزیزم! شما برایم خیلی زحمت کشیدید و در حق من خیلی خوبی و مهربانی کرده اید اما من نه تنها فرزند خوبی نبودم بلکه باعث سردردی شما می‌شدم و امیدوارم که مرا ببخشید و حلالم کنید و ای پدر گرمی از شما می‌خواهم که اگر شهادت نسبی من شد در روز شهادت من زیاد خرج نکنید و به مستضعفان و به جبهه ها کمک کنید و ای مادر عزیزم در روز شهادت من زیاد گریه نکنید چون شما با گریه کردن خود منافقین و دشمنان اسلام را شاد می‌کنید و از شما می‌خواهم که صبور باشید و صبر داشته باشید چون خداوند صبر کنندگان را دوست می‌دارد.

و ای برادران! از شما می‌خواهم که به جبهه ها روید و دشمنان اسلام را نابود کنید و بعد از کربلا، قدس عزیز را نجات دهید.

و اما شما خواهران! از شما می‌خواهم حجابتان را خوب نگه دارید تا با حجاب خود مشت محکمی بر دهان ابر قدرتها بزنید و زینب وار رفتار کنید.

و در آخر از همه شما طلب حلالیت می‌نمایم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار.

(آنقدر به جبهه می‌روم و می‌جنگم تا شهید شوم.)

علی رنجبر

شهدای آسمان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی رنجبر

علی رنجبر در ۹ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه قربانی و پدرش حسینعلی رنجبر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه رشته ادبیان در مدارس اورطشت و وازیک با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی رنجبر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۲۶ منطقه عملیات مهران در اثر اصابت تیر به چشم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اورطشت شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

گزیده وصیت نامه شهید:

- ۱- اینک زمان، زمان جهاد فی سبیل الله است زمان امتحان مومنین است و مسلمانان خالص از مسلمانان دروغین جدا می شوند و مشخص می گردند و محل این امتحان کربلای ایران است.
- ۲- هدفم از آمدن به جبهه اجرای فرمان الهی و دفاع از اسلام و مملکت اسلامی است و هدفی جز رسیدن به الله و سعادت ابدی چیز دیگری نیست.
- ۳- چون ما با حسین خون دادن هایمان ثابت می کنیم که به امام و انقلاب وفاداریم، این انقلاب، انقلابی است که باید با خون رشد کند و جهانگیر شود.



قادر سلمانی

شهدای آموزش

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قادر سلمانی
قادر سلمانی در ۱۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان اردبیل دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شکوفه
سعادت و پدرش سلیمان سلمانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس انقلاب و نصرت الدین با موفقیت و
جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید قادر سلمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۶/۲۰ منطقه عملیات
شلمچه در اثر اصابت تیر به سمت راست بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای آهومحله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

بنام خداوند بزرگ و صاحب روز قیامت و برپا دارنده عدل و قسط به وسع هر شخص. به نام خداییکه انسان را عقل داده تا راه راست را انتخاب کند و بر انگیخت و در جه جهاد برایش قائل شد تا راست روان را با نادرست فرقی باشد. خدایا در این شب دیجور و در این وادی ظلمات بر فراز این صخره های وحشتناک پرتوی از نور طاعتت را بر اندیشه ها و پاهاى خسته ما بتابان و ما را در لغزشهای سهمگین معصیت دست بگیر و در مسیر نسیمهایی که از بهشت وزیدن می گیرد قرار ده و ابر های تیره شک و یقین را که بر فراز آسمانهای دلم حجاب خورشید تو گشته اند به باران یقین بدل کن و بر جگر سوخته من بیار. جویبار زلال دلهای ما را از خزه های تردید آنان بشوی که ماه چهره تو آنچنان که هست بر دلهای ما پدیدار گردد.

خدایا! در این گرداب سهمگین خروشنده و در این طوفان بی مهابا وزنده، ما غریقان بی چاره و الم آکنده را در کشتی نجات خویش سوار کن و به جبران آب تلخ و شرر و فتنه ها از آب گوارا و شیرین مناجات خود به ما بچشان و ما را به دریای امواج مهتر بکشان.

خدایا به من چنان خلوتی عنایت فرما که در همه لحظات جز تو نبینم.

شهادت دریچه آزادی من از دنیا، شهادت منتهای حرکت یک مسلمان، شهادت آرزوی قلوب عارفان، ای مردم آزاده من چه می توانم برای شما بنویسم و چه وصیتی برای شما بگویم؟ این شما بودید که مرا پرورش دادید و مرا معشوق و رهنما بودید اکنون خون من چه ارزشی دارد در راه شما؟ ای درخت انقلاب سیراب شو از خون من و به ایستاده گیت ادامه بده. ای مسلمانها بر خروشید و به رهبری این رهبر کبیر انقلاب لیبک بگوید ای مردم بی تفاوت نباشید نسبت به انقلاب. بلند بشوید، بیدار بشوید. ای جوانان ای ملت ایران نکند در رختخواب غفلت بمیرید که علی در محراب عبادت و حسین در میدان نبرد و علی اکبر حسین در راه اسلام شهید شده اند.

ای مادرم! مبادا از رفتن فرزندت به جبهه ها جلوگیری کنی که فردا در محضر خدا نمی توانی جواب حضرت زینب را بدهی. مادرم، پدرم، برادرم، ای برادران پایگاه بسیج پاسدار شهید محمد آستین فشان! مبادا بعد از شهادت من اشک بریزید اگر جسد من هم پیدا نشد باز هم اشک نریزید. ای اقوام من بر سر مزارم اشک نریزید و با شرکت در جبهه ها و کمک های مالی خود پشت جبهه ها را یاری کنید. نگوئید مرحوم شده نه. هرگز من به بهترین راهها رفتم و به بهترین آرزوهای خویش رسیدم و این قابل درک نیست مگر برای آنانکه خدا را دوست دارند. برادران من، نماز زیاد بخوانید، استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمان ها برای بزرگترین دردهاست.

شما که در پشت جبهه های جنگ هستید و دارید خدمت می کنید بال و پران امام هستید شما در نزد خدای تبارک و تعالی جز بال و پران امام هستید و چه بال و پرهای نیرومندی که هیچ جایی به خود ندیده است.

شاید این وصیتنامه را در آخرین لحظات زندگیم برایتان می فرستم و همیشه به یاد شما هستم همه شما در قلب من هستید و من هرگز شما را فراموش نمی کنم. پایگاه مکانی که من هرگز آن را فراموش نمی کنم و از شما می خواهم شب ها تا صبح در راه خدا از آن حفاظت کنید شب ها کمتر بخوابید و روزها بیشتر تلاش کنید.

برادر! سلام مرا به همه بچه های سپاه برسان و به عنوان برادر کوچک که به بوسیدن بر دستهای آنان هم علاقمندم سلام مرا به آنها برسان و به آنها بگو که اگر خدا عمری دیگر بدهد بر می گردم و دستهای آنان را می بوسم چون آنها بهترین برادران دینی من هستند. برادران! خدا شاهد است آنقدر دلم هوای زیارت قبر شش گوش امام حسین را دارد که هر بار به فکر فرو می روم با خود می گویم ای کاش برادران پایگاه با من بودند. با عرض ادب به تمامی برادران سپاه، آنها را به خدای بزرگ و متعال می سپارم.

والسلام علی من التبع الهدی

سیدنادر سلیمانی

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدنادر سلیمانی

سیدنادر سلیمانی در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زبیده عبدی و پدرش سید یعقوب سلیمانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس سلیمانی و جمال الدین و امام خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدنادر سلیمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ منطقه مهران عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت گلوله آر.پی.جی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای معلم کلای شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

پیام شهید:

مواظب باشید دوباره افراد فرصت طلب سودجو بر سر کار نیایند تا خون جوانان حزب الله را
بمکنند.

بیشتر به آخرت و روز رستاخیز فکر کنید و خود را برای خدا خالص کنید.

همرزم: همیشه سفارش به دوست خوب می کرد و در معلم کلا همیشه آنها چهار نفر بودند که
با هم درس می خواندند و او درس می داد و بقیه گوش می کردند و به ترتیب آنها یکی یکی
درس می دادند و او از شاگردان ممتاز معلم کلا و مدرسه بود.

۸- چگونگی و تعداد اعزام شهید به جبهه ها. و نام جبهه هائی که در آن شرکت داشته است.

شهید ابتدا در تابستان ۶۳ برای یادگیری فنون نظامی در کاروان آموزشی
گت نام نمود و مدت ۱۴ روز در یارگان آموزشی منجیل سپری کرد.
در تابستان ۶۴ برای آریاری زمین راهی جبهه ها حور علی باطل شد و
در منطقه عملیاتی جنگوله و سپس به همراه رفت و مدت سه ماه در جبهه
برد. و برای بار دوم در تابستان ۶۵ همراه کاروان راهی جبهه ها
شد و در کربلای یک در منطقه مهران و قلا و دزبان شرکت
نمود و در تاریخ ۱۲/۴/۶۵ به فیض عظیم شهادت رسید.

حسن سلیمانی

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن سلیمانی

حسن سلیمانی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه اسماعیلی و پدرش سلیمان سلیمانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دبیرستان شهید بهشتی رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن سلیمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۹ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلحه های سرد و گرم خود را از نشانه گیری به روی یکدیگر منحرف و به سوی دشمنان اسلام و انسانیت که رأس آنها آمریکاست نشانه روید. امام خمینی

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون

هرگز گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته می شوند و مرده اند بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارش روزی می خورند. قرآن مجید

با سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران این اسوه خودسازی عصر و نمونه مقاومت، یگانه یاور مسلمین در زمان حال، یگانه مردی که تا حال در برابر ظالمین جهان مانند دژ محکمی ایستاده است و با سلام به ارواح پاک و مقدس شهدا از صدر اسلام تا جنگ تحمیلی و با درود به امت حزب الله که همیشه پشت هر گونه سنگری اعم از سنگر سیاسی، فرهنگی و بخصوص سنگر مسجد علیه دشمنان اسلام پر نموده اند. منافقین داخلی بدانند ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد من یک سرباز اسلام و فرزند امام امت هستم. تصمیم گرفته ام که به سهم خود حرکت کنم و برای آزادی هم کیشانم بکوشم و آنان را از پس این جهان خواران غرب و شرق و مزدوران وابسته به آن نجات دهم. بلی، ابرقدرتهای جهانی می دانند که اگر اسلام پا بگیرد دیگر جایی برای ماندن آنان نیست و حکومت های آنان که به گفته امام مانند طبل های توخالی هستند مانند حکومت های فرعون و شداد و نمرود به زودی واژگون خواهد شد و این جاست که می کوشند اسلام را نابود کنند و یا اینکه چهره واقعی اسلام را نگذارند ملتها بشناسند و وقتی می بینند که تمام توطئه های آنان نقش بر آب می شود می کوشند با اسلام به جنگ روند. این درد است برای مسلمانان جهان که نشستند و آمریکا از یک طرف کمر به قلع و قمع کردن اسلام بسته و شوروی از طرف دیگر، اینجاست که اگر انسان بمیرد حق دارد ولی اینان می خواهند اسلام را نابود سازند و به سلطه گری خود ادامه دهند و اینجاست که ناگهان ناراحت می شوم و به خود می آیم چه کنم؟ مسئولیت خیلی سنگین است. پاسدارم، باید خط سرخ امام امت را پاسداری کنم و غربی ها و شرقی ها را غربال کرده به دور ریخته، امتی خالص و معتقد به مکتب اسلام به وجود آورم. بنابراین تصمیم گرفتم برای رفتن به سوی خدا و تکامل و رشد و انسانیت پیشرفت نمایم و سرزمین اسلامی ام را از اشغال بی دینان و فتنه جویان وابسته به امپریالیسم شرق و غرب در بیاورم.

پدر عزیز و مادر گرامی ام! می دانم که چه آرزویی برایم داشته اید که مرا در این حجله دامادی ببینید اما من ترجیح دادم که همسرم تفنگم باشد و لباس دامادی هم لباس بسیجی ام باشد و حجله دامادیم سنگرم باشد و از شما میخواهم که مرا عفو نموده و از اینکه فرزند خوبی برایتان نبوده ام ببخشید و همچنین از پدر و مادرم تشکر می کنم که به پای من زحمت کشیدند و مرا این گونه تربیت کرده اند که بتوانم حسین وار حرکت کنم و حسین وار شهید بشوم. از برادران و دوستان می خواهم که برای شادی روح من و همزمانم سنگرها را پر کنند که خالی گذاشتن این سنگرها خیانت به اسلام و خون شهدا می باشد و از خواهران می خواهم که هر وقت می خواهند در سوگ من گریه و زاری نمایند برای مظلومیت حضرت فاطمه زهرا (س) گریه کنند و برای مظلومیت علی اکبر (ع) و ظهور آقا امام زمان گریه کنند. در آخر شما را به صبر و تقوا سفارش می کنم و می خواهم برای من طوری عزاداری کنید که خدای ناکرده ضجه و گریه شما باعث خوشحالی دشمنان دین مبین اسلام نگردد.

اللهم الرزقنا اشرف القتل في سبيلك تنصرتي و تنصر رسولك و اختم عاقبتنا بالشهادة

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

پاسدار کوچک امام زمان حسن سلیمانی

۱۳۶۵/۱۱/۲۵

حبیب اله سیفی

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حبیب اله سیفی

حبیب اله سیفی در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه شکری و پدرش مصطفی سیفی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دبیرستان ایثارگران رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حبیب اله سیفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۶/۰۹ منطقه عملیات هورالعظیم در اثر اصابت ترکش به کتف راست شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای زنگی کلای شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حبیب اله سیفی

بسم الله الرحمن الرحيم

با صلوات و درود به یگانه عدالت گستر جهان مهدی موعود امام عصر (عج) که با ظهورش سراسر گیتی را پر از عدل و داد خواهد کرد و سلام و درود به نایب بحق امام زمان (عج) خمینی بت شکن این قلب تپنده امت که باعث بیداری و هوشیاری مردمی دریند شده است و با درود و سلام به پیکارگران عرصه توحید که تداوم بخش خط سرخ شهدا هستند؛ خصوصاً سلام و درود و فراوان به شهدای گرامی و خانواده های عزیز و معظم آنها.

یا ولی المومنین یا غایه آمال العارفين یا غیاث المستغیثین یا حبیب قلوب الصادقین و یا اله العالمین.

ای صاحب اختیار مؤمنین، ای نهایت آرزوی عارفان، ای فریاد رس فریاد خواهان، ای محبوب دل‌های راستگویان و ای خدای جهانیان؛ گواه باش در این دنیا در تنهایی زیستم ولی تو را بهترین آمالها و عشقها یافتم، پس مرا به سوی خودت فراخوان ستایش و حمد از آن خدایی است که دنیا را محل آزمایش بندگان و آخرت را محل چشاندن و دادن نتایج اعمال قرار داد و ستایش از آن خدایی است که صفات کامل عین ذات اوست و از صفات سلبیه مبراست. در تاریخ جهان دیدیم و شنیدیم که کفر همیشه در مقابل اسلام قرار داشته و دارد یعنی قبایل در مقابل هابیل، فرعون در مقابل موسی، ابوجهل و ابوسفیانها در مقابل رسول خدا(ص) و شیطان بزرگ آمریکا و صدام مزدور در برابر امام عزیزمان. خدایا با قدرت خودت تمامی کفر را ریشه کن بگردان تا دین اسلام در سراسر گیتی عطر آگین شده و کتاب خدا و سنت و سیره پیامبران در جوامع اسلامی حکمفرما شود. خدایا! بخاطر تو و اسلام تو و قرآن تو به هر کجای دنیا برای مبارزه سفر خواهم کرد. خدایا! بخاطر رسیدن به تو از همه چیز حتی از جان خود گذشته و سراسیمه بسوی تو می آیم، امیدوارم قبول فرمایی که من بجز گناه چیز دیگری در کوله بار خود ندارم. تا بحال من مرده بودم و این لحظه آغاز جهاد و تولد است و حتما این احساس را به خودم می بینم که تازه دارم متولد می شوم و زندگی نو پا و جاوید خودم را آغاز می کنم و جهاد در راه خدا، انسان را به درجه اعلاى ملکوتی می رساند و چقدر شهادت در راه خدا زیباست؛ مانند عطری است که وارثان خون پاک شهید از آن می بویند و شهادت موهبتی است که شکر و شادی دارد. خدایا! من خواهان شهادتم نه بخاطر اینکه از زندگی خسته شدم بلکه می خواهم گناهی را که در این دنیای ظاهری انجام داده ام بوسیله رنج بردن و ریختن خونم و بخاطر تو پاک گردد. ای پدر و مادرم و برادران و خواهران! همینطوری که تابحال در جهت اطاعت از خدا و رسولش و ائمه اطهار و ولایت فقیه بودید همچنان به راه خود ادامه دهید که سعادت دنیوی و اخروی شما در این اطاعتهاست به پدر و مادرم توصیه می کنم به جای گریه، لبخند پیروزی بزنید و امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنید و همچون شجاع و با استقامت به خانواده های معظم شهدا را نصیحت کنید پس خدا را شکر کنید و نماز شکر به پای دارید چون همه ما در معرض امتحان قرار گرفته ایم.

دوستان و آشنایان! شما را به خدا قسم قدر و ارزش یکدیگر را بدانید و از غیبت و دروغ، کبر و ریا و غرور و حب دنیا و خلاصه رذایل اخلاقی پرهیز کنید و اتحاد و وحدت در بین خودتان برقرار نمایید و تقوا و امانتداری و تعاون و خواری و زهد و پارسایی را پیشه و مسیر زندگی خودتان قرار دهید تا بیشتر به خدایتان نزدیک شوید. قدر و ارزش امام عزیزمان را بدانید و همیشه با او باشید و لحظه ای او را تنها نگذارید، چون سخن او اقتباس یافته از سخنان پیامبر (ص) و کلام خداوندی است، جبهه ها را تقویت کنید و آنچه را بر ما تکلیف شده است انجام دهید بر محرمات و واجبات از جمله نماز و روزه اهمیت به سوی دعاها و نماز جماعت ها و نماز جمعه و عمل صالح بشتابید چرا که همه ما محتاجیم.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

علی شالیکار

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی شالیکار
علی شالیکار در ۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش عزا علیزاده و پدرش رحمت شالیکار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی شالیکار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۴ منطقه
فاو عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثیر
می باشد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی شالیکار

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ مِمَّا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و با کافران بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین (حاکمیت) یکسره از آن خدا باشد. پس اگر از جنگ باز ایستادند و تن به سازش دادند، خدا حکم خود را درباره آنان اعلام خواهد کرد، چرا که او به آنچه می کند بینا است.

الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله - اللهم صل على محمد و آل محمد

اکنون که قلم را بر دست گرفتم و مشغول نوشتن هستم به یاد دارم که چندین بار قلم را بر دست گرفتم و بر روی ورق لغزاندیم و وصیت نامه خود را نوشتم و در انتظار شهادت نشستیم ولی تا کنون به این درجه دست نیافتیم. هر چند بودند یاران و دوستان هم سنگرانی که در کنار هم فعالیت می کردیم که به سوی شهادت شتافتند و به لقا الله پیوستند ولی من ماندم، چون آنها سبک بالانی بودند که توشه لازم را جهت سفر طولانی جمع کرده و خود را مهیای پرواز نموده بودند و در حقیقت وابستگی های خود را از دنیا که قفسی برایشان محسوب می شد کم کردند خود را سبک ساختند و به سوی ملکوت اعلی پرواز نمودند. اما چه کنم که من سنگین بال بودم و ماندم و گناهانم مانع از پرواز به سوی معبودم گردید و شاید هم خداوند از روی رحمت و بخشش خود فرصت دیگری به من داد تا بتوانم توشه لازم را جمع کرده و خود را سبک بال سازم و بتوانم خود را به آن قافله سبک بالان برسانم و ای امت عزیز! ایثارها و فداکاری های شما آنقدر زیاد است که قادر به زبان آوردن آن نیستیم و اجر آن آنقدر عظیم است که خدا بایستی بدهد. برادران من! جبهه مدرسه ای است که فرزندان انقلاب بایستی در آن درس چگونه زیستن و تقوا را بیاموزند. پدر و مادران ما نکند که مانع از رفتن فرزندان به جبهه شوید که در این صورت غیر از اینکه مانع از رشد فرزندان شدید بلکه در روز قیامت در پیشگاه رسول خدا و معصومین سر افکنده خواهید بود. برادران و خواهران! دنیا مزرعه ای است برای آخرت و این لحظاتی که در آن به سر می بریم فرصتی است که توشه لازم را برای سفر طولانی که همه در پیش داریم جمع آوری کرده و خود را مهیای مرگ سازیم، برادران و خواهران! همچنانکه مرگ به سوی من آمد خلاصه روزی خواهد رسید که نوبت یک یک شما شود پس ای برادران و خواهران! خود را مهیای مرگ سازید و به حساب خود قبل از آنکه به حسابتان برسند وابستگی خود را از دنیا کم کنید و تقوای الهی پیشه کنید که تنها راه سعادت مندی در دنیا و آخرت این است. مادر عزیزم! می دانم که شنیدن شهادت شما را ناراحت و افسرده خواهد کرد ولی شما باید خشنود و شاد باشید و خدا را سپاس گوید زیرا که با شهادت افتخار بزرگی نصیب گردیده است راهی را که من قدم زدم راه امام حسین (ع) و یاران فداکار اوست. راهی است که خدا مرا به آن فرمان می داد. راهی است که حسین (ع) از من یاری می خواست، راهی است که امام خمینی و ولی فقیه مرا به آن می خواند، مادرم لباس عزا را از تن بر کن. غم و غصه ها را از خود دور کن و گریه و زاری مکن که من راضی نیستم و صبر را پیشه کن تا خدا اجر شما را زیاد گرداند و بدان که فرزند دلبنده تو با چهره ای شاد و خندان خدا را ملاقات خواهد کرد. از تمام دوستان و برادران و خواهرانم و اقوام و خویشاوندان می خواهم که اگر بدی از من دیدند و یا زبانی از طریق من به آنها وارد شده ببخشند و همچنین می خواهم که برای من از خداوند بزرگ طلب عفو و بخشش گناهان کنند و از خداوند بخواهید که اعمالم را قبول کند و مرا با شهدای راهش محشور گرداند. به پدر و مادر و برادران و خواهرانم وصیت می کنم که در صورت باز شدن راه کربلا به سوی حرم آن سرور شهیدان بشتابند و به نیابت از من زیارت نامه عاشورا را بخوانند و از خداوند بخواهند که شفاعت حسین (ع) را در روز قیامت نصیب گرداند و این را متذکر شوم که محل و مکان دفنم بستگی به نظر پدر گرامیم دارد و نظر او محترم است و از پدر و مادرم می خواهم که اصلاً درباره شهادت من گریه و عزاداری نکنند. در پایان بایستی بگویم که در حالی از این جهان رخت می بندم که در این اندیشه ام که چگونه امت اسلام، انقلاب را پاسداری خواهند کرد و چگونه پیروی و ولایت فقیه خواهند بود. اسلحه به زمین افتاده شهدا را بر دوش خواهند کشید و چگونه فرمان خداوند را لبیک خواهند گفت که می فرماید:

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

به اهتزاز باد پرچم خونین اسلام در سراسر گیتی و نابود باد استکبار جهانی در هر شکل و رنگی

شهید نظر می کند به وجه الله (امام خمینی)

علی شالیکار - ۱۳۶۴/۱/۱۹

فتح الله شهابی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فتح الله شهابی
فتح الله شهابی در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش شهربانو شهابی و پدرش نعمت الله شهابی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دبیرستان طبری رشته اقتصاد با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و
برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید فتح الله شهابی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۴
منطقه رقابیه عراق عملیات فتح المبین در اثر اصابت ترکش به قلب شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار روستای کنس مرز شهرستان شهید پرور محمودآباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فتح الله شهابی

بسم رب الشهداء و الصديقين

و قتلا فی سبیلک فوق لنا (توفیق کشته شدن در راه خدا را به ما عطا کن)

این وصیت نامه هایی که این عزیزان می نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند یک روز هم یکی از این وصیت نامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید. (امام خمینی)

شهید به مانند شمعی است که با شهادت خود به دیگران روشنایی می بخشد. (استاد شهید مطهری)
با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و روحانیت مبارز و با سلام به شما برادران و خواهران حزب الهی. سخنم را در رابطه با شهید آغاز می کنم. واژه ای محترم تر و والاتر از واژه شهید نیست و عنوانی با عظمت تر و بالاتر از عنوان شهید نیست و آرزویی برای اولیا خدا از آرزوی شهادت مقدم نیست.

لباس خونی شهید سند افتخار اوست که باید با آن محشور شود و خواهد شد. شهادت در راه «فی سبیل الله» افتخار هر فرد حزب الهی می باشد که ملت ما هم باید با شهیدانی که در راه اسلام می دهند بر علیه کافرین به مبارزه برخیزند و همگی آنها را نابود سازند و پیروز گردند. چه خوب فرمود امام عزیزمان که «ملتتی که شهادت را سعادت می داند پیروز است» و با این سخن گرانمای امام مصمم هستیم که با این شهیدایی را که در راه اسلام داده ایم و خواهیم داد پیروزیم و انشاءالله فتح کربلا نزدیک است. وقتی انسان وصیت نامه های شهدا را می بیند، که تنها آرزوی شهدا این است که به خدا بیبوندند و امام در این رابطه می فرماید که «این وصیت نامه ها انسان را می لرزاند و بیدار می کند» آری با مطالعه وصیت نامه این شهدا انسان به خود می آید و طالب شهادت خواهد شد. خلاصه بگذریم هر چه از شهید بگویم کم گفتم. بعد از این که شنیدم امام فرمودند جوانانی که به جبهه رفتند، بروند جنگ را خاتمه دهند این ندای امام تمام وجود من را لرزاند و یاد دوران امام حسین (ع) افتادم که فریاد برآورد «هل من ناصر ینصرنی» (آیا کسی است که من را یاری کند؟) افتادم و مشتاقانه به حرف امام عزیزمان لیبیک گفتم تا این چند قطره خون ناچیزم را در راه اسلام خدا نهادم. و از پدر و مادر عزیز و مهربانم و همچنین از خواهران و برادران و آشنایان و مردم حزب الهی می خواهم که وقتی خبر شهادت من را شنیدند ناراحت نباشند باید خوشحال باشند که شهادت در راه «فی سبیل الله» افتخار است. اگر جنازه ام بدست شما نیافتاد ناراحت نباشید و یاد برادرانی باشید که جنازه آنها از اول جنگ تا به حال در بیابانهای گرم جنوب افتاده می باشد و اگر جنازه ام بدست شما افتاد در موقع تشییع جنازه ام اصلاً گریه نکنید تا دشمنان انقلاب وقتی اشک شما حزب الهی ها را می بینند شاد می شود و روحم را با گریه تان می آزارید و به یاد شهیدانی چون شهید مظلوم بهشتی باشید که مزدوران آمریکا با چه جنایتی این مرد خدا را به شهادت رساندند.

دوست دارم مرا در امام زاده ابراهیم کنار قبر شهید «کریم ولی زاده» برادر و استاد عزیزم دفن نمایید خیلی حق نسبت به من داشتند و من انجام ندادم، امیدوارم مرا می بخشند. از پدرم می خواهم که من مبلغی که معادل آن ۳۶۰ تومان به انجمن و ۶۰۰ تومان به پایگاه بدهکار هستم بپردازد و در خاتمه از پدر و مادرم می خواهم که برادرم حسین را یک حزب الهی و پیرو خط امام بار بیاورند انشاءالله. خدمت تمامی برادران و آشنایان و هم محلی ها و مردم حزب الهی سلام می رسانم. در انتها پیامی به برادران انجمن اسلامی کنس مرز و پایگاه شهید عباس نظری کنس مرز دارم؛ شما تنها با پیروی کردن از ولایت فقیه و روحانیت متعهد می توانید خدمت عظیمی به این انقلاب بکنید امیدوارم در کارهایتان موفق باشید. از برادران انجمن می خواهم با مردم محل ما برادرانه برخورد کنند، البته که می کنند و تا توان آن را دارید خدمتی به مردم بکنید و برادران روستایی هم با آنها همکاری کنید تا با اتحاد هم، دشمنان این انقلاب اعم از منافق و کمونیستهای لعنتی را نابود سازید. از برادران عذر می خواهم که به آن صورت نتوانستم از طرف انجمن خدمتی به هم محلی ها بکنم. امیدوارم اگر اشتباهاتی شده مرا می بخشند. از برادران پایگاه تقاضا می شود که برای اعضای پایگاه کلاسهای عقیدتی و نظامی گذاشته تا انشاءالله همه با همکاری دیگر برادران تمامی سرزمین های اسلام را از وجود کفار پاک نماید انشاءالله. تمامی برادران در کارهایتان برای اسلام موفق و در نزد خدا موید باشید.

والسلام - درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی

سلام بر شهیدان انقلاب اسلامی مخصوصاً شهدای ۷ تیر مخصوصاً شهید مظلوم بهشتی

خدایا خدایا تو را به جان مهدی (عج) تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار (آمین)

والسلام - فتح الله شهابی - مورخه ۱۳۶۰/۱۲/۱۰

رحیم شیرویه

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحیم شیرویه

رحیم شیرویه در ۱ مهر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نگار شیرویه و پدرش کریم شیرویه پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سرخورد و فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید رحیم شیرویه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سرخورد غربی شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رحیم شیرویه

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، با حمد و ثنای بی پایان بر شمع فروزنده عالم و با درود و سلام بر خاتم النبیین و وارثان او ائمه اطهار و افق بیدار مانده و نائب او نور بر افراخته و شیران غرنده و امت مقاوم و سیل خروشنده و شهدا شمع محفل. (هرگز حساب آن نکنید، آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی

می خورند- سوره آل عمران آیه ۱۶۹)

همیشه انسان باید آماده مرگ باشد و آماده هجرت، هجرت از این دنیا به دنیای دیگر و هر لحظه مرگ را بر پیش روی خود نظاره گر باشد، لیک آنانی که منتظر مرگ نیستند و حتی به مردن فکر نمی کنند از هدف اصلی انسانیت غافلند. بشناسید مرگ را و آماده مرگ باشید، ای کسانی که در دنیای خوش خط و خال و فریبنده، خود را فراموش کردید شما زندگی خود را این بدانید که خدا راضی بر آن باشد و آگاه باشید آن کسی مقرب درگاه الهی است که خدا از او راضی باشد.

اگر جهاد در پیش است جهاد پیشه کنید بدانید آنانی که جهاد اصغر پیشه کردند پیرومندان از جهاد اکبر گذشتند. خداوند در سوره بقره می فرماید «در پیشرفت کار خود صبر و مقاومت پیش گیرید اگر بر شما سختی وارد شد ترس، گرسنگی، نقصان اموال و نفوس وارد آمد بدانید که همه مقدرات و آزمایش های الهی است» و کسانی که سختی ها را تحمل کردند و از آن گذشتند می گویند عبادت و ستایش خداوند آن نیست که رو به شرق یا غرب کنید. ای مردم نماز کافی نیست، خواندن قرآن و مناجات و دعا و دعای فرج امام زمان کافی نیست، مردم نترسید، خدا با شماست برای چه به دنیا چسبیدید برای اینکه ۴ روز، ۱۰ ماه، ۲ سال یا بیشتر در دنیا بمانید اینکه مزه و شیرینی نمی بخشد چون آخر باید بروی. پس اگر تا به حال در غفلت و سرگردان بودید برگردید توبه کنید که در رحمت، عفو، بخشش خداوند سبحان همیشه برای بندگانش باز است. ای خدا شاهد باش بنده ای از بندگانت هجرت نمود، جهاد کرد، جهادش را بپذیر و قبول بنما. پروردگارا! اگر با کشته شدن و جان و خون دادن ما اسلام زنده می شود و ما به پیروزی نهایی می رسیم، سپس ای خدا شهادت را نصیب ما بفرما و ای سلاحهای مدرن دشمن؛ قلب من، سر من، جان من، آماده است مرا دریاب. مولانا، جانانا! تو بگو اسلام زنده بماند، سرم را می دهم. تو بگو قرآن جاوید باشد جانم را می دهم. تو بگو مقدسات اسلام عزیز باشد خونم را که مال توست در برابر اسلام، ناچیز و بی مقدار است خواهم داد، شهادت چه واژه عجیبی است، که جز عاشقان و عارفان در پی آن نیستند. شهادت چه هدیه گرانبهایی است که با رشادت و ایثار جان خود از معبود در می یابی. ای خدا من می دانم روزی از این جهان بار سفر می بندم مرگ به سراغم می آید حال که بر مرگم آگاهم و آرزوی من شهادت است پس مرا در بستر ممیران. شهیدان آزادگانند که بار آزادگی و آزاد مردی سپیده دم سرخ را به خود اختصاص داده اند.

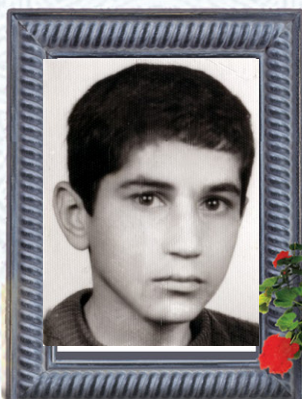
پدر و مادر! تنها آرزویم برای شما سلامتی شماست و تندرستی و سلامت شما و دعاهایم ذکر خیرتان و از اینکه نتوانستم جبران ناچیزی از زحمات بیکرانتان را بجا بیاورم معذرت می خواهم مرا ببخشید و عفو کنید. باشد که اجرتان را از خدا طلب کنید و شما ای خواهران عزیزم! زینب زمانه باشید و با حفظ حجابتان و عفت اسلامی ادامه دهندگان راه شهدا باشید و ای برادران عزیز و ارجمندم، استوار باشید. هدفم هدف حسین (ع) است ما به سالار شهیدان اقتدا کردیم و شما هم رهروان مولا عزیزم حسین بن علی (ع) باشید و ای دوستان و آشنایان و فامیلان من نسبت به زحمات همه شما قدردانی می کنم و شما ای امت حزب الله! امر امام امت را اطاعت کنید ما هر چه داریم از امام داریم دعا به جان امام را فراموش نکنید. نکند خدای ناکرده مانند کوفیان پشت به اسلام کرده مجری اسلام را تنها بگذارید.

امت! قدر امام و نعمتهای انقلاب را بدانید به حقیقت شهدا نعمت انقلابند. قدر جوان های پاک و معصوم و جوانهایی که جوانی خود را در جبهه گذراندند را بدانید و دیگر اینکه اگر این انقلاب به ثمر نرسد در مقابل اشک یتیمان و مادران و خواهران شهید و پدران شهید و در پیشگاه خون شهید مسئولیم.

برادران من و فرزندان سرخرو و امت اسلامی ایران! راه شهیدان را الگو و اسوه خود قرار داده و هرگز از اسلام و قرآن و امام امت و قوانین اسلامی دست بر ندارید. خواهرانم، خواهران سرخرو و خواهر مملکت اسلامی حجابتان برنده تر از خون شهید است. آفرین بر زنهایی که با حجاب خود افراد پست را زله کردند و فرهنگ غرب و استعماری را از میهن اسلامی ما دور ساختند. توصیه ای به جوان های سرخرو! می خواهم بدانم؛ آیا روز اول انقلاب قول نداده و سر تسلیم به جانب حق فرو نبردید؟ خدای ناکرده دست از قول خود بر ندارید و دست از این کارهای ناشایست بردارید خدا شاهد و ناظر اعمال همه ماست. در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است. مسجد، نماز، روزه و جهاد و پیکار با خصم و سنگر را فراموش نکنید بلب خط نشستن و دست روی دست گذاشتن کاری را پیش نمی برید. الگوی خود «علی شیرویه و حسن خاکپور و حسن احسنی، ایوب اکبرزاده، کمال موسوی، قاسم غلامی، حسین پورقاسم، رمضان جعفرزاده، ایرج اکبرزاده، عسگری اسماعیلی، حسین منفرد، مرتضی پهلوان، سید رحمت رضوی، رحیم کریمی و شاهرخ اصغری» بدانید و یادتان نرود همه این شهیدان جوان بودند. خود را غرق در شیطان بد سیرت و دامش نکنید. در پایان از دوستان و آشنایان، رفقا، فامیلان، طلب عفو دارم و امید بخشش. پروردگارا مسلمین را آبرومندان در این جنگ به پیروزی برسان.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته- روز یکشنبه مورخه ۱۳۶۵/۱۲/۱۰

سیف الله شیعه زاده



شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیف الله شیعه زاده
سیف الله شیعه زاده در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ذلیخا شیعه زاده و پدرش علی شیعه زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیف الله شیعه زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۵/۱۰ منطقه عملیات کردستان در اثر سوختگی با آب جوش (در شکنجه) و تیر خلاصی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تازه آباد شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سيف الله شيعه زاده

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

کسی را که در راه خدا کشته شد مرده نپندارید بلکه او زنده جاوید است ولیکن شما این حقیقت را در نخواهید یافت.

آری به حق، کسانی که در راه خدا کشته اند مرده مپندارید.

به خدا بعد از چندین سال تازه دارم معنی اسلام را می فهمم و با فهمیدن اسلام و معنی آن رهسپار جبهه ها می شوم. آن وقتی که من به طرف جبهه ها می رفتم چنان شوقی در دلم بود. آری به خاطر این شوق در دلم بود که می دانستم برای اسلام و خدا می روم.

من درس اسلام شناسی را وقتی که رهبرم امام خمینی آمد از او یاد گرفتم. این را هم بگویم که من برای اسلام خدا به جبهه می روم. برای شهید شدن و مقام. نه تنها من بلکه تمام رزمندگان ما.

ای مردم هر کس که امام عزیزمان را در ایران تنها بگذارد یعنی امام حسین(ع) را در صحرای کربلا تنها گذاشته پس امام ما را تنها نگذارید و جبهه ها را خالی نکنید و شعار ما باید همیشه (جنگ جنگ تارفع فتنه در عالم) باشد. اگر خدا شهادت را نصیب من کرد بر سر قبر من زاری کنید که به یاد تمام شهدا باشید که اگر یک قطره اشک برای اسلام بریزید کلی آتش جهنم برای شما خاموش می شود و من را اگر شهید شدم کنار قبر مادرم بگذارید که آن خواهر و برادر را بیاورید کمی برایم زاری بکنند.

من را به تاز آباد به خانه ام بیاورید و بعد به زادگاهم ببرید.



نادعلی صادق نیا

شهدای آسمان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نادعلی صادق نیا در ۱ مهر ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حدیقه اصغری و پدرش صادق صادق نیا پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ابراهیم و انقلاب و دبیرستان طالقانی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نادعلی صادق نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه عملیات شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آرم شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نادعلی صادق نیا

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سلام بر مهدی موعود، انتقام گیرنده خون شهیدان و مظلومان و درود بی انتهای ما بر پیکرهای خونین شهیدان کربلاهای خونبار تاریخ که اسماعیل وار در قتلگاه جهانیان خود را به معرض نمایش گذاشته اند. سلام بر رزم آوران کاروان عظیم حسین (ع) در جبهه های نبرد که دارند ستیز و مبارزه بی امانشان را علیه استکبار و استثمار جهانی از غرب و شرق ادامه می دهند که عاشقانه بر قبر شش گوشه ابا عبدالله الحسین رفته و بر بالین مبارکشان اشک شوق بریزند. ((ابتدا با اندکی مقدمه وصیتم را شروع می کنم))

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (۱۶۹ - آل عمران)

یکی از ویژگیهای انقلاب اسلامی ایران نقش حساس شهادت است در پیروزی و تداوم آن و این همان بعدی است که تاکنون برای ابر قدرتها و دشمنان انقلاب ما مجهول مانده و آنان با جهان بینی مادی خود برای همیشه از شناخت واقعیت جهات معنوی آن عاجزند.

شهادت میراث ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است که به امت مسلمان رسیده و برای انسان مرحله ای از فیض و کمال وجود دارد که بدون شهادت امکان رسیدن به آن نیست. شهید با دادن جان عزیز خود در راه خدا و حقیقت خود را در افقی وسیع از جلوه های نامحدود نور حق مشاهده می کند و خود و دیگران را بدینوسیله از ظلمات خارج می سازد و با این شهود عینی در آن جهان دارای درجه ای از حیات خواهد شد که دیگر مرگ ندارد و در محضر حق از همه نعمتها و کمالات بهره مند می شود. و ذلك هو الفوز العظيم و رزقنا الله الشهادة في سبيله

درود و سلام خدا بر شهدای بزرگ انقلاب اسلامی ما و بر خانواده ها و بازماندگان آنان که چنین فرزندان پاکی را به عالم اسلام تقدیم کردند؛ شکر خدا می کنم قدری مهلتم داد تا اسلام واقعی را بشناسم و در خاموشی جهل از دنیا بروم. انقلاب اسلامی باعث شد من از لاک خود بیرون آیم و دور و بر خود را بنگرم و به زندگی از دید دیگری نگاه کنم، آری! امام کاری بس عظیم کرد؛ وی باعث شد دنیا از خواب بیدار شود و انسانیت را دوباره یاد آورد. قلبم روشن است که اسلام پیروز می شود و باید پیروز شود پس در راه پیروزیش کوشش کنید. با جاری شدن خونمان است که حکومتان تغییر می کند و به حکومت عدل الهی آخر الزمان متصل می شود که انشاء الله خدا ما را به عنوان یکی از یارانش به حساب بیاورد. ((نريد ان من على الذين استضعفوا...)) عاقبت زمین به متقین و صالحین به ارث گذاشته می شود. ((و جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا)) که وعده خداوندیست و لا یخلف الله وعده

می خواهم در این دنیای کثیف که هر لحظه خونی بی گناه بدست اربابان مزدوری چون ریگان و صدام یزید و دیگران بر زمین می ریزند، در پی نوری که در جسمی به نام روح الله بر زمین ما تابیده است با آغوش باز بروم شاید بتوانم شهادت را نصیب خود گردانم.

البته من به منظور شهادت به جبهه نرفتم به منظور جنگ علیه استکبار جهانی رفتم که در عین حال، اگر لیاقتی داشتم می خواهم شهادت را نصیب خود کنم.

پدر و مادر عزیز و گرامیم! ممکن است وقتی که شما این نوشته را می خوانید من دیگر نباشم و از حالت مادی که دارم خارج شده باشم چون برای یک مسلمان مرگی وجود ندارد و این حالت تحولی بیش نیست. امیدوارم زیاد بی تابی نکنید که از اجر شما می کاهد. انسان برای گذران امتحان در این جهان آفریده شده و تمام کارها و مسائل برای امتحان انسان است و فرزند دار شدن هم جزئی از این امتحان می باشد، فرزند امانتی است پیش شما از طرف خداوند که در موقع لزوم آن را باید پس دهید وانگهی این مرحله برای همه می باشد. ((انا لله و انا الیه راجعون)) پس چه خوب است آدمی در راه خدا از این مرحله بگذرد. اگر خواستید برای من مجلس عزاداری بگیرید آن را تجملی نکنید و پول آن را به مناطق جنگی اختصاص بدهید. از شما خواهانم از مرگ من شاد باشید زیرا مرگ من در این راه روز عزای کفار و روز شادی و جشن مسلمین است، بعد از شهادتم سیاه نپوشید و عزا نگیرید چون شب دامادیم است، و خوب می دانید قلب و رویم همیشه پیش معبودی بوده که از همه کس به او نزدیکترم، و این آرزوی من بوده و میخوام که شیرینی و نقل و میوه بدهید و افتخار کنید که برای اسلام و برای مردی به جهاد رفته ام که نایب صاحب زمان (عج) و برای حق و حقیقت و مبارزه با کفار است. چرا که پیامبر فرمود: (ما من قطر أحب إلى الله من قطره دم فی سبیل الله) یعنی هیچ قطره ای در مقیاس حقیقت در نزد خدا از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست و من می خواهم که با این قطره خون به عشقم برسیم که راه خداست.

نادعلی صادق نیا

به پدرم بگویند؛ که دیگر پیش جدمان سرشکسته نیستم چون دو تن از پسرانت راهی را رفته اند که پیامبران رفتند و امیدم این هست که در شب اول قبر به پابوس آنها بروم.

پدرجان: راه من را ادامه بدهید چه از راه کمک به فقیران و درماندگان و می دانم که خودت از همه محتاج تری ولی به خود بیال که خدا یاری دهنده محتاجان است.

مادر جان! بعد از شنیدن خبر مرگ من خواهش میکنم اشک مریزید، به خواهرانم بگو در سوگ من اشک نریزید، زیرا امام من در سوگ فرزندش اشک نریخت چون می دانست رضای خدا در این امر می باشد.

مادرم! کوه باش و چون کوه استقامت کن لحظه ای از نام و یاد خدا غافل مباش، در راه دین کوشش کن هر چه کوشش کنی باز هم کم است.

خواهرم! زینب وار با ناملایمات دست و پنجه نرم کن.

ای خواهران عزیز! حجاب و عفت و پاکدامنی را سرلوحه زندگی خودتان قرار دهید و همیشه فاطمه وار و زینب گونه زندگی و مبارزه کنید.

ای برادران عزیز! پیوسته در راه اعتلای اسلام عزیز کوشا و تمامی فرامین امام را به جان و دل پذیرا باشید و زمان، زمان حسین است ایام، ایام عاشورا.

از همگی شما خواهانم که اگر موقعی شما را ناراحت کردم به بزرگواریتان مرا ببخشید مخصوصاً شما ای پدر و مادر عزیزم. تمام حرفهایی که می زد هیچ گونه قرضی نداشتم فقط بهانه ای بود برای اینکه به جبهه بروم من از هیچ یک از شما ها دلتنگی نداشتم، به خدا قسم فقط جز بهانه ای برای رفتن به جبهه نداشتم.

به تمامی آشنایان من بگویند؛ که اخلاق اسلامی را رعایت کنند.

مادر جان! مرا ببخشید که نتوانستم آرزوی شما را بر آورده کنم.

پدر و مادر بزرگواری! مرا کنار قبر برادر شهیدم دفن نمایید.

امروز حسین زمان تنهاست، امروز فرزند فاطمه (س) در برابر سپاهیان کفر و ابرقدرتهای پست بی یاور است.

امروز کربلای انقلاب مان خون می خواهد و من می روم تا به یزید و یزیدیان زمان بفهمانم که شهادت بالاترین آرزوی ماست. می روم شاید نینوایی را بیابم و در عاشورای دوران هدیه ای ناقابل در راه پیروزی حق علیه باطل و اسلام بر کفر در پیشگاه مولایم مهدی (عج) تقدیم نمایم و به پروانگان جاوید شمع ولایت بپیوندم.

ای اهالی روستای آرمکلا و اطراف، شایعات را گوش نکنید و مبدا خدای ناکرده شک کنید این جنگ به ضرر ماست و باعث شکست ما می شود چون الحمدلله این طور نیست و تمام این اتفاقات باعث اتحاد بیشتر در بین امت مسلمان ما می شود و انقلاب ما تا نابودی امپریالیسم و جوجه هایش ادامه خواهد یافت.

دوست دارم همه از کوچکی بفهمند وظیفه یعنی چه؟ در این دنیای فانی چه باید بکنند؟ و چگونه امتحان پس دهند؟

گوش به توطئه های مشرکین و منافقین ندهید و یاران امام را که در خط امام نیز می باشند با همه وجود و قدرت حمایت کنید

خدایا! می دانم آنچه تو می خواهی، می کنی مرا بر آن راهی بگذار که مصلحت توست.

خدایا! هرگز مرا به خودم وا مگذار که بی تو همیشه هیچم.

خدا را سپاس بیکران می گویم که در رحمت جهاد را بر من گشود و جرأت داد تا از مرگ نهراسم و زنده مرزوق بمانم. ((شعر))

باید شهید بود و از شهادت گفت

با خون نوشت، باید

آنکه خون توست

در سبزینه هر گیاه

و سرخی شفق

داغگاه سینه عالم است، در سوگ سرخ تو

جهان، تابه حقیقت زنده است

هر کلوخ که از زمین برگیرند تاش، بر سر ستمگر زنند

در من آن، خون تو

گرم و تازه و جوشان است

(به امید پیروزی نهایی حق علیه باطل)

((والسلام علی جمیع الانبیاء والمرسلین و الشهداء و الصالحین))

احمد صادقی

شهید آرموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد صادقی
احمد صادقی در ۲۱ تیر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش کوکب شریفی و پدرش کاظم صادقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس ابراهیم و نصرت الدین و
دبیرستان امام خمینی رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی
از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید احمد صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ منطقه
شلمچه عملیات رمضان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای آرم شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و
تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم

إن الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنيان مرصوص (آیه ۵ صف)

خداوند آنهایی را که در راه او پیکار می کنند و مانند سدی آهنین در مقابل دشمن ایستادگی می نمایند دوست دارد. سلام بر رسول الله و سلام بر تمامی شهیدانی که برای رشد اسلام جان خود را فدا کردند و سلام بر مهدی (عج) یاور و پشتیبان مستضعفین جهان و سلام بر نائب بر حق او امام خمینی. سلام بر تمامی کسانی که مال و جان خود را در راه خدا هدیه میدهند.

اینجانب احمد صادقی به عنوان یک بسیج حزب الله، داوطلبانه برای خدمت به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و برای خدمت به قرآن و قانون خدا و مبارزه با کسانی که سد راه خدا و قانون خدا میشوند آماده پیکار شده، تا این از خدا بی خبران را از سرزمین اسلامی به عقب رانده و این فاسدان را به زیاله دان تاریخ بفرستیم و جسد شوم آنها را به گورستان بفرستیم. امروز همه مان وظیفه سنگینی را به عهده داریم، امروز ما باید صدای هل من ناصر ی نصرنی امام حسین را جوابگو باشیم. آیا کسی هست مرا یاری کند هل من ناصر ی نصرنی؟ بله این همان سخنی است که در روز عاشورا امام بزرگوارمان ابا عبدالله الحسین (ع) بعد از آنکه تمام یاران خودش را از دست داد فرمود و ما باشنیدن این مطلب از امام حسین (ع) باید بگوییم که ای امام! ای فرزند پاک زهراس (و علی (ع) اگر تا حال کسی ندای «هل من ناصر ی نصرنی» تو را جوابی نداده، ما ملت ایران ندای تو را لبیک میگوییم و تو را یاری میدهیم؛ دوباره عاشورای تو را در ایران بر پا میکنیم و خواهیم کرد و تا آخرین لحظه از زندگی خود غافل نبوده و همیشه به یاری و پشتیبانی اسلام بر میخیزیم و خون سرخمان را در راه الله هدیه می دهیم و از هیچ چیز جز خدا نمی ترسیم و باکی از بلوک شرق و غرب نداریم، اگر کشورهای بزرگ منطقه تحریم اقتصادی بکنند ملت ما فرزند «ماه رمضان» هستند و اگر ما را به کشتن تهدید کنند فرزند «محرم» هستیم و از ظلم و جور ظالمان نمی ترسیم و با عزمی راسخ و استوار به مبارزه بر می خیزیم تا به آرزوی دیرینه خودمان که همان شهادت است برسیم. از تمام ملت و خانواده خودم می خواهیم که بعد از شهادت من و شهادت همه کسانی که در راه خدا جان خود را فدا کردند راه آنها را ادامه داده و همیشه یاد خدا را به زبان آورده و از بدگویی بر حذر باشید. از شهادت من هیچ ناراحت نباشید و افتخار کنید که فرزند خود را در راه خدا داده اید. شما پدر و مادر امانت داری بودید که این امانت خود را به خدا سپردید و این امتحان، امتحان خوبی بود برای شما. پدرم و مادرم! از کشتن من ناراحت نباشید و برای من گریه و زاری نکنید. پدرم و مادرم میدانم من کاری برای شما نکردم از شما بخشش میخوام و امید است که مرا در این راه حلال کرده باشید.

قرآن در سوره بقره میفرماید: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ - و کارزار کنید در راه خدا با کسانی که با شما کارزار و جنگ میکنند و تجاوز و تعدی ننمائید قطعاً خداوند تعدی کنندگان را دوست ندارد و در آیه دیگر میفرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ به تحقیق ما پیغمبران را با دلایل و بیان روشن فرستادیم و کتاب و میزان برای آنها نازل کردیم تا مردم به وسیله آنها به عدالت و آزادی قیام کنند. (سوره حدید آیه ۲۵)

از تمام برادران حزب الله و کارگران حزب الله پوزش می خواهم و اگر از ما خطایی سر زده شده ما را ببخشید و از همه کسانی که در راه خدا کار و تلاش می کنند آرزوی موفقیت آنها را از خداوند منان خواستارم و از پدر و مادر و همه ملت مسلمان خدا حافظی می کنم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

علی محمد عباسپور

شهید
محمود

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی محمد عباسپور
علی محمد عباسپور در ۳ دی ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش زهرا ناظری و پدرش محمد عباسپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس وازیک و اورطشت و دبیرستان
رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب
در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی
آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و
حضور پررنگی داشت.

شهید علی محمد عباسپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳/۱۲/۱۳۶۵ منطقه شلمچه عملیات تکمیلی کربلای ۵ در اثر جراحات وارده
به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اورطشت شهرستان شهید
پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان
و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی محمد عباسپور

بسم الله الرحمن الرحيم

هرگز گمان مبرید آنهاييکه در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه آنها زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند. قرآن کریم سوره آل عمران آیه ۶۳

بدانید که بقای قرآن و حکومت الله به خون همین شهیدان است.

با سلام و درود بر شهیدان صدر اسلام به خصوص شهیدان ایران و با سلام بر مهدی موعود منجی عالم بشریت و نایب بر حقش امام امامت و با درود و سلام فراوان بر رزمندگان اسلام بر همه تاریخ.

وصیتم را چنین مینگارم تا که تاریخ همچنانکه بر مظلومیت علی (ع) شاهد و محراب و حسین بن علی (ع) که در خون خویش شربت شهادت نوشیده، گواه باشد که من درس شهادت را در مکتب اسلام آموخته ام.

ای انسان! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای نیستی نه برای هستی، و برای مردن نه برای زندگانی، و تو در حال کوچ می باشی و در سرای موقت و در راه به سوی آخرت هستی و تو رانده که گریزنده از آن رهایی نمی یابد و جوینده آن را از دست نمی دهد و ناچار مرگ او را در میابد.

پس بترس از اینکه مرگ تو را دریابد و تو در حال گناه باشی و تو ای جوان بکوش از اسارت دنیا برهی و آنگاه پاسدار قرآن و یار الله و مدافع حق باش. از همه انسانها به یاری امامان که فریاد هل من ناصر ینصرنی سر میدهند به یاریش بشتابید که اگر چنین نکنید صدای اسلام و مستضعفین را برای همیشه خفه خواهند کرد. هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از نمایندگان محترم امام و روحانیت جدا نسازند و اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابر قدرتهاست. خانواده گرامی! پدر و مادر عزیزم! بدانید و مطمئن باشید من امروز در راه جاودانه ام گام نهادم که انتهای آن ان شاء الله حکومت مستضعفین جهان است. بارها پیش خودم زمزمه نمودم که شما برای من زحمت کشیدید و من در آخر هم نتوانستم زحمات شما را جبران کنم و در حق شما خیلی کوتاهی کردم و دیگر هیچ امید است که بخشش شما شامل حال من شود اما میخواهم بگویم بعد از شهادتم باید با افتخار پای بکویید و بر خود ببالید که امانت خود را به خدای خود تحویل داده اید، مادرم بدان که انسان تنها در مقابل مرگ تسلیم است و هیچ کاری از او بر نمی آید، پس چه بهتر که این مرگ در راه عشق و در راه آن کسی باشد که انسان او را می پرستد و به صورت شهادت ملقب می شود که بزرگترین نامها شهادت است، چونکه شهادت حد نهایی تکامل انسان است. مادر جان! بعد از شنیدن خبر شهادتم اشک مریز و به خواهرانم بگو در سوگ من اشک نریزند زیرا امام بزرگوارمان در سوگ فرزندش اشک نریخت چون میدانست رضای خدای خدا در این امر میباشد.

ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه های حق علیه باطل جلوگیری نمایید و تنها به فکر زندگی چند روزه فرزندانان باشید، که چه زودگذر است. ای انقلاب عزیز سیراب شو از خون سرخ ما و به ایستادگی ات ادامه بده، ای اسلامیان! بخروشید و به رهبری امام عزیز پرچم خونین توحید را بر پهنه گیتی برافزاید و علیه قدرتهای شوم شرق و غرب مبارزه کنید. آنچه به ذهن می آید و بر قلبم میگذرد مشکل میتوان بر صفحه کاغذ نگاشت.

لیکن باز یاآوری میکنیم که الله یاورم، قرآن کتابم، مهدی سرورم، خمینی رهبرم، اسلام مکتبم، ضد اسلام دشمنم، لباس تنم کفنم، اسلحه قلمم، جبهه مدرسه ام و شهادت افتخارم.

و در آخر از همه شما به خصوص از پدر و مادر و برادرانم و خواهرانم میخواهم که راه امام عزیزمان را که همان راه انبیاست ادامه دهید و در آخر همه شما را به خدای سپارم، خداوند امام عزیزمان را در پناه آقا امام زمان (عج) محفوظ نگاهدار.

خدایا رزمندگان اسلام را در جبهه های حق علیه باطل پیروز و هر چه زودتر آنها را به کربلای حسینی برسان، پروردگاران انقلاب اسلامی و مسلمین را تا هدف نهایی و تا ظهور حضرت مهدی (عج) پیروز و موفق بدار.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار.

علی محمد عباسپور

اسماعیل عباسی

شهرآراموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل عباسی در ۱۸ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش تاج خانم مقیمی و پدرش غلامرضا عباسی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس حیدرزاده، رجایی و دبیرستان رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل عباسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۰۳ منطقه فاو عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای میرعلمده شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

الذی خلق الموت و الحیاة لیبوکم احسن عملا ... اوست که مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید شما را که در صحنه پیکار حق علیه باطل کدامین از شما نیکوکار تر است. قرآن کریم - شما شهیدان بهترین جوانان این ملتید که شهادت را پذیرا شدید. امام خمینی

اینجانب اسماعیل عباسی اهل روستای میر علمده متولد سال ۱۳۴۴ به شماره شناسنامه ۲۲۹ وصیت خودم را آغاز می‌کنم با درود بر رهبر عظیم‌الشان اسلام امام خمینی و درود بر کسانی که به پیام امام همان پیام خداست لبیک گفته و سلام بر پدرانی که جوانان ناکام خود را به جبهه حق علیه باطل می‌فرستند و زیر شهادتنامه آنها را امضاء می‌کنند و سلام بر تو ای مکتب اسلام! ای مکتب خون و پیام! ای یاور بی‌کسان و ضعیفان! ای دشمن کافران و مستکبران! که هزاران جوان و نوجوان، مرد و زن مسلمان در راهت حاضرند جان بدهند و من به قطره قطره خون تمام یاورانی که در راهت مظلومانه و سعادت‌مندانه جان داده‌اند قسم یاد میکنم که از تو و قرآن کریم پاسداری کنم و جان نالایقم را در راه پر عظمت فدا کنم و تو ای رهبر جوشیده قلب امت که ذره ذره وجودت برای ملت و اسلام و قرآن در حرکت است به روح مقدست سوگند یاد می‌کنم که از حیثیت اسلام و قرآن کریم و از ولایت فقیه دفاع کنم و فریاد می‌زنم ای امریکای جنایتکار، ای شوروی ذلیل و ای اسرائیل غاصب، امام زمان (عج) فرمانده ماست و نایب بزرگوارش خمینی بت شکن را به جای خود قرار داده و چنان تودهنی از دست این مظلومان تاریخ خواهید خورد که دیگر اثری از شما در روی زمین وجود نخواهد داشت. عزیزان من اینک لحظه موعود و آن حمله به دشمن کافر و رفتن به سوی خداوند و شهادت در راه او فرا رسیده است و اینکه شاید بدین وسیله با شهادتم توانسته باشم مسئولیت خویش را نسبت به اسلام و انقلاب ادا کرده باشم. خواهران و برادران مسلمانم! ندای هل من ناصر ینصرنی امام شهیدمان حسین (ع) از آن سوی کوه‌های غرب و صحراهای کربلا هنوز به گوش می‌رسد و قلب عاشقان راهش را در خود می‌سوزاند ولیکن خوشا به حال آن عاشقی که خدایش توفیق دهد و با خلوص پاک و نیتی که تنها و تنها برای خدا باشد این راه را بپیماید و قفس تنگ و تاریک تن را بشکند و روحش پرواز کنان به معشوقش واصل گردد، زیرا که دنیا با تمام دو رنگیها و نیرنگها و چهره‌های نفاق و منافقانه برای عاشقان الله بسیار کوچک است و تحمل ناکردنی و اما در جبهه چه میگذرد؟ آری! اینجا مکان مقدس کربلا است که یاران حسین (ع) مردانه جان فدای اسلام و قرآن می‌کنند و با نیتی پاک تمام وابستگیهای دنیایی، مال و جان و زن و بچه و پدر و مادر را رها کرده‌اند و شب و روز تمام ذکرشان خداست و خوب این را درک کردند که این‌ها فقط قدرت لایزال الهی است که یاریشان خواهد داد و این واقعیتی انکار ناکردنی. و شما ای برادران و خواهران روستای میر علمده همیشه دنبال خط امام باشید و حرفهایی که می‌زند، مو به مو اجرا کنید و روحانیت را از خود دور نکنید؛ اسلام ما با وجود این روحانیت زنده است و برای من هیچ‌گونه ناراحت نباشید و امیدوارم که راهم را ادامه بدهید. و شما برادران شورا و انجمن و بسیج، عزیزانی که امام امت و قرآن کریم و خدا پشتیبان شما است. عزیزان من امیدوارم که پس از شهادتم فعالیت خودتان را زیاد کنید و هیچ وقت مردم را از خود دلگیر نکنید و همیشه در فکر خدمت به این مردم باشید و از تفرقه و جدایی بین یکدیگر بپرهیزید.

و ای پدر عزیزم! شما باید هیچ‌گونه ناراحت براریم نباشید و همیشه یاد خدا باشید چون با یاد خدا است که دلت آرام می‌گیرد و کوچکترین غمی را در دل خود راه نده، چون هدیه‌ای را که در راه خدا داده‌ای دیگر از خدا نخواه. پدرجان! اگر فرزند خوبی برای شما نبودم و اگر اشتباه و خطایی کردم امیدوارم که مرا ببخشید.

و تو ای مادر عزیز و مهربانم! ای مادری که تنها امید من به شماست!، ای مادری که بارها با تو درد و دل می کردم! و دوست داشتی که من ازدواج کنم و داماد شوم ولی مادر جان! بدان که من به آرزوی قلبی خود رسیدم، مادر جان! این را بدان و یادت هست که من همیشه در خانه با تو می گفتم که من یک آرزو دارم و آن هم شهادت در راه خداست، مادرم قامتت را بلند گیر و نوای الله اکبر خمینی رهبر سرده و سخن شهیدان راه خدا را به مردم برسان که همانا سخن ما پیروی از قرآن و خداست. مادرم! کوه باش و چون کوه استقامت کن لحظه ای از نام و یاد خدا غافل نباش که در راه خدا بکوش که هر چه بکوشی باز کم است.

مادر عزیزم! ای مادری که با کشته شدن برادرم به دست شاه خائن دلت غمگین است و من تنها فرزند تو بودم و آرزوهای زیاد داشتی، ولی امیدوارم که برای من گریه نکنی هر وقت خواستی گریه کنی به یاد سر بریده حسین که بالای نیزه بود گریه کن و همیشه خوشحال و خندان باش تا روحم آسوده باشد، آخرین وصیت بر تو ای مادر عزیزم؛ سلام بر تو ای مادر! که بالاخره بر احساس مادرانه ات پیروز شدی و فرزندت را روانه میدان نبرد کفار با مسلمین کردی و گفתי تو را در راه خدا هدیه می کنم و من به وجود تو افتخار می کنم که مادری از سلاله زهرا (س) هستی پروردگارا! تو به من نعمتهای زیادی عطا کردی تا اینکه با نعمتهایت شکر گذاری تو را بکنم و از حق بگویم و در مسیر حق قدم بردارم و آنچه را که بر خلاف حق است دوری بجویم. بار الها رفتم راهی که نمی بایست می رفتم، گفتم سخنی را که نمی بایست می گفتم، و نگاه کردم که نمی بایست نگاه کنم و هزارها گناه دیگر.

معبودا حالا به فکر آمدم حالا می خواهم توبه کنم ان الله یحب التوابین چون می دانم که تو گناه توبه کنندگان را میبذیری، خدا بحق عظمتت سوگند مرا ببخش و مرا مشمول رحمت خود بگردان، پروردگارا سه بار است که عاشقانه به سوی تو آمدم و در دانشگاه حسین ثبت نام کردم و رفتم توی این دانشگاه انسان ساز و کارنامه مردودی گرفتم چون آنقدر گناه داشتم که در خود لایق قبول شدن در این دانشگاه را نیافتم.

پروردگارا! باز نا امید نشدم و این بار چهارم است که می خواهم به سوی تو بیایم و در این دانشگاه ثبت نام بکنم. خدایا! سالهاست که همانند عاشقی هستم که دنبال معشوق خود می گردم و سه بار جبهه آمدم هر چه گشتم معشوق خود را نیافتم، خدایا بار چهارم می خواهم به سویت بیایم تا اینکه این معشوق دیرینه ام را که همان شهادت در راهت است، او را در آغوش بگیرم و به استقبال او بروم، خدایا تو را به حسین عزیزت قسم می دهم که این بار مرا در این دانشگاه قبول بکن و مرا به آرزوی دیرینه ام برسان، پروردگارا! در این دنیا خدمتی برای اسلام نکردم بلکه با شهادتم توانسته باشم ذره ای خدمت برای تو و اسلام عزیزت کرده باشم.

دوستان عزیز! من می روم شما هم خواهید رفت حالا که قرار است از این دنیای مادی برویم پس چه چیزی بهتر از رفتن به سوی خدا و شهادت در راه او است. دوستان عزیز و امت حزب الله! اگر اینجا داشته باشیم و یا نداشته باشیم در هر حال خواهیم مرد پس حالا که این زمینه برای ما آماده است در راه اسلام بجنگیم تا اینکه همانند حسین، شهید راه حق بشویم. خداوندا! شهادت را نصیب من بگردان و مرا در میان خانواده ام سرافکننده و ناموفق مگردان آمین. پدر و مادرم! پس از شهادتم مرا در کنار قبر برادر شهیدم «قاسم ولیپور و کاظم حسینی» دفن کنید و اگر جنازه بدست شما نرسید بیش از پیش خوشحال باشید و ناراحت نباشید. پدر جان! یک مقداری پول در بانک ملت آمل دارم و آن را برای جنگ زدگان بفرستید.

بوی صدق و صفا دارد این دل عقده کربلا دارد این دل

بار الها تفضل کن شهادت را نصیبم تا بماند مستقل این میهن و قرآن و دینم

خدایا خدایا، تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

اسماعیل عباسی

باب الله عبداللهی

شهادت آموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز باب الله عبداللهی در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری رحمانی و پدرش زین العابدین عبداللهی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید باب الله عبداللهی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه عملیات بیت المقدس (آزادسازی خرمشهر) در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده ابراهیم شهرستان شهید پرور آمل استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

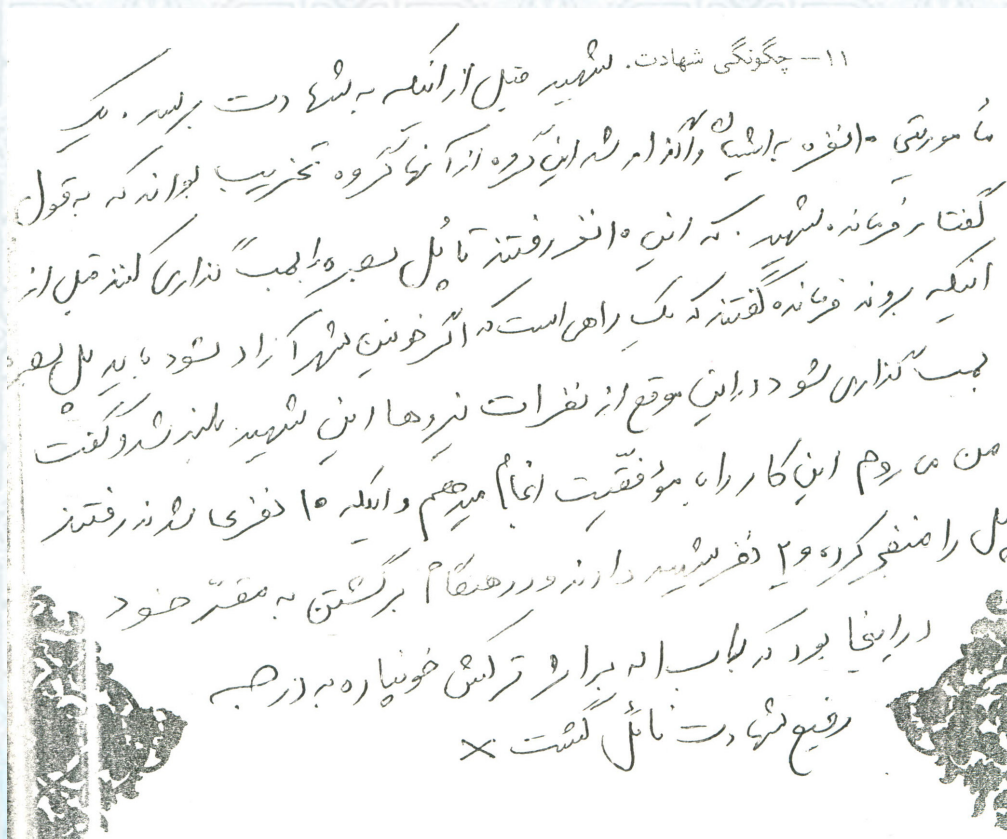
پیام شهید

شهدا به خویش نمی اندیشیدند و خود را نمی دیدند شعاع دیدشان تنها به ایران نبود آنان به استقلال و آزادی بشریت و امت اسلامی در گستره زمین و تاریخ می اندیشیدند.

پدر شهید:

پنج یا ده روز قبل از شهادت خواب دیدم که چند نفر به من گفتند که باب الله شهید شد. از جمله حسین عباسی، رمضان علی پور، سلیمان سلیمانی و عباس مرزبان... یکی هم از من سوال کرد که خبری از شهید ندارید من به او گفتم ۳ روز دیگر تشییع جنازه اوست و دقیقا سه روز بعد از این اتفاق افتاد و حتی به من الهام شد.

*ما سر زمین بودیم که باب الله و پسر عمویش با هم می خندیدند و شلوغ می کردند. من هر چه گفتم که شلوغ نکنید آنها گوش نمی کردند من چوب را به سوی آنها پرتاب کردم شهید خنده می کرد و می گفت مرا می خواستید بکشید اما من طور دیگر کشته می شوم.



قاسم عبدی

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم عبدی
قاسم عبدی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش سیده زهرا حسینی و پدرش حسین عبدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی دبیرستان شهید بهشتی با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید قاسم عبدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۳۱ منطقه
عملیات شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای یوسف آباد شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قاسم عبدی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

سلام و درود خدمت امام امت و با سلام و درود خدمت جان نثاران راه الله. من می‌خواهم به جبهه بروم تا از حق خودم در مقابل ستمگران به مقابله برخیزم. من برای حفظ شرف و نگهداری انسانیت خود و دوم برای تزکیه نفس و جان و روح و روان، می‌روم تا دانش آموزان در پشت جبهه راحت بتوانند تحصیل کنند. ما می‌رویم تا جای شهیدان انقلاب را پر کنیم و اسلحه بر زمین افتاده آنها را به دست بگیریم و با نیروی ایمان و با عزم راسخ حمله بر دشمنان ببریم و آنها را از روی زمین برداریم و به خاطر این می‌روم تا به فرمان امام ((روح الله)) لیبیک گفته باشم و خود را در قیامت شرمنده نبینیم. حال اگر امروز به جبهه نرفتم پس از تمام شدن جنگ جواب این خانواده‌های شهدا و جواب فرزندان اسرا را چه بدهم.

می‌روم به جبهه تا مسئولین امر ما در پشت جبهه راحت تر بتوانند انجام فرامین و دستورات کنند می‌روم تا امام ما بدانند که ما اهل کوفه نیستیم. جهاد در راه خدا بالاترین عبادات است. در پشت جبهه نباید باشیم ما باید برویم تانروی ((لایزال الله)) را تقویت کنیم. ای برادران! امروز جبهه به شما نیازمند است و با وجود شما جوانان است که ما در جنگ باید پیروز شویم و برادرانی را که در سنگر مقدس دانش مشغول جنگ هستند از آنها می‌خواهم که همچون باقر وار تحصیل علم نمایند و سجاد گونه عبادت کنید و ما را که در جبهه هستیم یاری بدهند و برای پیروزی هر چه زودتر دعا کنند. و شما ای خواهران! اگر تا دیروز همچون زینب نبودید، امروز باید باشید؛ حجاب خود را حفظ نمایید و به هیچکس کوچکتین فرصت عیب جویی راندهید. حجاب بالاترین اسلحه است شما باید در پشت جبهه ما را کمک کنید. و فکریایی را که در سرداشته اید و دارید دور کنید، چرا که ممکن است من هم که به جبهه می‌روم تا دیروز همچون عقیده بدتر داشته بودم ولی امروز که خود را در جاده مستقیم صراط می‌بینم واقعا از کارهای گذشته شرمنده هستم و امیدوارم که گناہانی را که کرده‌ام، خداوند از من درگذرد. در آخر اگر لیاقت شهادت را داشتم از دوستان و آشنایان می‌خواهم که راه مرا ادامه بدهند و اسلحه به زمین افتاده مرا بردارند و به رزم ادامه دهند.

و از مادرم می‌خواهم که برایم گریه نکند، باید مثل زینب (س) صبر و استقامت از خود نشان دهند، لباس سیاه نپوشند که روح مرا آزار می‌دهد، ولی من از مادرم می‌خواهم که شیر خود را حلالم نماید و از پدرم می‌خواهم که برای من ناراحتی نکند و پس از شهادت من افتخار کنند، که فرزندی را در راه اسلام داده‌اند. و از خواهران خود می‌خواهم که برایم گریه و زاری نکنند و از برادرانم می‌خواهم که اگر بدی در حق آنها کرده‌ام مرا بخشش دهند، اگر برادر خوبی برای آنها نبوده‌ام و از تمامی فامیلان که در حق من لطف کردن تشکر می‌کنم و همچنین از استادانم که مرا تا اینجا هدایت نموده‌اند. ((اگر شهید شده‌ام مرا در قبرستان یوسف آباد کنار شهید یدالله آکو دفن نمایند.))

بساط خود برچیدند و رفتند

خوشا آنان که اندر وادی عشق

شهادت را پسندیدن و رفتند

نگردیدن هرگز گرد باطل

قاسم عبدی

۱۳۶۶/۱۰/۰۸

قاسم عبدی

شهادت آموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم عبدی

قاسم عبدی در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خاور رضانی و پدرش تقی عبدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قاسم عبدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۰۸ در سلیمانیه عراق بر اثر جراحات وارده از شکنجه اسارت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۴ سال به وطن بازگشت و بعد از تشییع در گلزار سید سه نور شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدای منان هستی بخش جهان، خالق انسان، آموزگار قلم و بیان و به نام خدایی که نوح (ع) را از غرق شدن و موسی (ع) را از دست فرعون و ابراهیم (ع) را از بت پرستان نجات داد، به نام خدایی که مرا به راه راست هدایت کرد، به نام خدایی که نام حسین (ع) را برای قرنهای زنده نگهداشته است خدایا می ترسم وصیت نامه بنویسم و شهادتم مورد قبول تو نباشد خدایا! تو را شکر می کنم که برای چندمین بار مرا سعادت دادی که در عملیات با کافران از خدای بی خبر وارد مبارزه شوم خدایا! می ترسم که در بستر بمیرم و حسین (ع) و یارانش در میدان جنگ به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. خدایا! می ترسم که در بستر بمیرم و دست قطعه قطعه شده بهشتی و بدن تکه تکه شده آیت الله دستغیب در محراب و بدن سوخته شهید رجایی و باهنر را که در سنگرهای مختلف، به درجه شهادت نائل آمدند؛ بار خدایا مرگم را شهادت فی سبیل الله قرار بده خدایا دوست دارم که بسیج باشم و مثل یک بسیجی در جبهه جنگ به شهادت نائل آیم، چون می دانم تنها راه سعادت شهید شدن است چون یک شهید بالاترین مقام را در پیشگاه خداوند دارد، ننگ دارم در بستر و چمران و چمرانیان در دل سنگر در جبهه جنگ بدرجه رفیع شهادت نائل آیند، ای خدا! شما به ما یاد دادی که دفاع از دین و قرآن شما پیروزی دارد اگر چه شهید شدیم و چه زنده بمانیم در هر دو صورت پیروزیم چونکه جنگ سرور شهیدان حسین بن علی (ع) بیش از ۱۴ قرن می گذرد و هنوز نام حسین (ع) را با شکوه فراوان می برند. خدایا! تو خود میدانی که ما دنبال روی کسی هستیم که هستی خویش، فرزند شیر خوار و جوانان رشید خوبی را برای دین اسلام و قرآن داده است و می فرماید: اگر با کشته شدن من دین اسلام و جدم پیامبر (ص) زنده می ماند پس ای شمشیر ما مرا در بر بگیرد و این جان ناقابل مرا برای اسلام بگیرد.

من سرخی خاک جبهه ها را بوسم

من مقبره خون خدا را بوسم

بوسد چو امام دست و بازوی مرا

من خاک شوم پای امام را بوسم

ای برادران مذهبی من اگر حرف خمینی بر تو اثر نکرد با دل خود وداع کن زیرا دل تو از سنگ هم سخت تر است چون خمینی ولایت خدا و خورشید خدا با ستاره خدا بر روی زمین است، چون خمینی کسی بود که مثل حسین (ع) در درجه اول سینه خود را سپر قرار داد و در مقابل کافران و از خدای بی خبران مثل کوه استوار ایستاد و گفت آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند، روح خدا خمینی کسی است که کوه باید استواری را از او بگیرد و دریاها و اقیانوسها باید خروش را از او یاد بگیرد چون ابر مرد است با ایمان.

ای مهدی زهرا! ما به عشق دیدن چهره نورانی شما و زیارت قبر شش گوشه حسین (ع) است که دل به دریا می زنیم، و ما مثل یک پرنده آغشته به خون هستیم که بر روی اقیانوسها پرواز می کنیم تا به ساحلی با شکوه که آرزوی پیامبر اکرم (ص) بود برسیم. ای پدر و مادر عزیز و بزرگوارم! شما خیلی برای من زحمت کشیدید و من وقت آن را نداشتم که جبران زحمت شما را بکنم، می دانم که آرزوی شما داماد کردن من بود ولی به خدا قسم من وقت شهادت را بهتر از هزار شب دامادی می دانم چون که تنها آرزوی من شهادت در راه خدا است. ای پدر و مادر بزرگوارم! مبدا برای من گریه کنید، برای مظلومیت حسین (ع) گریه کنید که قبر حسین (ع) زائر ندارد، برای حسین اشک بریزید که اشک ریختن برای حسین (ع) ارزش والایی دارد، پدر و مادر بزرگوارم! نگویید که چرا فرزند ما به جبهه رفت و شهید شد چون که امروز روز امتحان است امروز روزی است که مسلمان واقعی باید معلوم شود؛ پدر عزیزم! یادت می آید که در روضه سید الشهداء (ع) بودیم می گفتی ای حسین زهرا ای که من بودم و به ندای مظلومانه تو لبیک می گفتم، ولی ناراحت نباش که پسر تو به ندای نماینده امام حسین (ع) و حضرت مهدی (عج) لبیک گفته است. ای پدر و مادرم! از شما تشکر می کنم که اسم مرا قاسم نهادید و من دوست دارم که مثل قاسم ابن الحسن (ع) به شهادت نائل آیم. مادرم! از شما تشکر می کنم که موقعی که من کوچک بودم مرا به تکیه می بردید و موقعی که روحانی محلمان روضه مظلومیت حسین (ع) را می خواند شما گریه می کردید و در همان جا به من هم شیر می دادید همان گریه شما بود که مرا به اینجا رساند از شما تشکر ای مادر بزرگوارم. برادر و خواهرانم به یکایک شما می گویم که فرزند خود را اسلامی و مذهبی بیار آورید که کشور ما به افراد مذهبی احتیاج دارد و اگر فرزندان شما به شما گفتند که قاسم چه شد؟ جریان حضرت قاسم ابن الحسن (ع) را برای آنها تعریف کنید. از برادران و خواهرانم در این موقعی که دارم وصیت نامه خود را می نویسم لحظه به لحظه تصمیم گیری و زمان به زمان، حرکت است؛ اگر یک دم غفلت کنم و هوای نفسانی بر من چیره شود نه این دنیا و نه آخرت را خواهم داشت زیرا که دنیا محل گذر است، دنیا برای پیغمبر (ص)، علی (ع) و اولاد علی (ع) وفا نکرد من که در مقابل آنها بهتر نیستم. اما پنج خواهران مهربانم! از شما انتظار دارم که همچون زینب (س) استوار و با ایمان باشید نگذارید که پدر و مادرم ناراحتی زیاد بکنند و اما ای دو برادر بزرگوارم! شما مثل زین العابدین (ع) باشید و پیام مرا به فرصت دلها برسانید که فردای قیامت یقه تک تک آنها را خواهم گرفت، و شما ای دوستان و آشنایان! شما رفتار و اخلاق اسلامی را مراعات کنید و بر خلاف مشی انقلاب حرکت نکنید که نابود می شوید. برای من ناراحت نباشید اگر می خواهید راه مرا ادامه بدهید من عاشق عبادت و تشنه شهادت بوده ام و در آخر پیامی برای پایگاه های بسیج و بالأخص پایگاه شهید رضا دهقان سوراخ مازو دارم، نسبت به افراد پایگاه اعتماد بیشتری بکنید و اگر مسئله ای پیش آمد آن را غرض شخصی جلوه ندهید که این راهها راههای طرد کردن بچه های پایگاه است، برادران مسئولین پایگاه ها نسبت به کارتان احساس مسئولیت بکنید دعاها را بکنید و توکل را اجرا بکنید که پیروزی ما در جنگ همین دعاها و شماسم، باز هم به شما می گویم که در بسیج کار بکنید بصورتی نباشد که فقط اسم خود را بزرگ بکنید و بگویید که ما در شورای پایگاه هستیم و شما برادران بسیجی کمی از وقت خود را به بسیج صرف کنید اینقدر به خاطر دنیا جوش نزنید که دنیا برای علی (ع) وفا نکرد و در آخر دعا به جان امام خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزا - والسلام - سرباز حقیر امام زمان قاسم عبدی

رحیم علیپور

شہداء آسمانی

هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز رحیم علیپور

رحیم علیپور در ۲۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه جلاب و پدرش امان الله علیپور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی دبیرستان طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید رحیم علیپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده فضل روستای خشت سر شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رحیم علیپور

بسم الله الرحمن الرحيم

و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين لله ((الحمد لله، اشهد ان لا اله الا الله وحد لا شريك له و اشهد ان محمد عبده و رسوله))
((اللهم صل على محمد و آل محمد))

چه خوش باشد که با ایمان بمیرم
به دین احمد و آئین قرآن
دلم خواهد که تا پایان عمرم
دلم خواهد دلم خواهد خدایا
دلم خواهد خدایا سرخ و گلگون
دلم خواهد که بی جرم و گناهی

به حق حرمتت خدایا پاک و با ایمان بمیرم

به نزد صاحب دوران بمیرم
اکنون که قلم به دست گرفته ام و وصیت نامه خویش را می نویسم از خداوند تعالی طلب عفو و بخشش می نمایم. خدایا حاجتم را به درگاه با کرم تو آورده ام و بر انجام درخواستم به تو اعتماد می کنم زیرا گناهانم بسیار است و جز تو کسی توانایی بخشیدن آن را ندارد.

خدایا تو خود می دانی که من چقدر مشتاق شهادت هستم و تو خود می دانی که وجودم در این دنیا بی ارزش می باشد و احساس می کنم که دیگر جای من در این دنیا نیست در هر لحظه به فکر شما هستم. ای خدای مهربان تو ما را به عنوان امانت در این دنیای فانی آفریدی که تا تو را مورد حمد و ستایش قرار دهیم و بعد نیز به سوی تو بازگردیم چه بهتر که سبک بال به سویت برگشایم.

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

مادر عزیزم! می دانم شنیدن شهادتم شما را ناراحت و افسرده خواهد کرد ولی شما باید خشنود باشید زیرا با شهادتم افتخار بزرگی نصیب شما گردیده است. مادرم راهی که من گام زدم راهی بود که خدا مرا برای آن خلق کرده بود و تو در دامان پاک خود مرا برای آن پرورش دادی و من با چشم باز و با افتخار بر آن قدم برداشتم و بر می دارم. هر چند می دانم که برای من زحمات زیاد کشیدی و به یاد دارم که برای پرورش من چه خواب هایی را برای خود حرام کردی و از چه خوشی هایی گذشتی و چه غم و غصه هایی خوردی در هر صورت مرا بزرگ کردی و از تو می خواهم که مرا ببخشی از این که نتوانستم حق فرزندی را ادا کنم و برای من از خداوند طلب عفو و بخشش بنما و از برای تو مادرم از خداوند طلب صبر می نمایم. پدر عزیزم! مرا ببخشید از اینکه نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و حق فرزندی را خوب ادا نمایم و مرا از نا فرمانی هایی که از دستورات شما کردم ببخشید. پدر عزیز! از زحماتی که شما برای من کشیده اید و مرا بزرگ کرده اید متشکرم. سخنی با اقوام و آشنایان و خانواده! نکنند خدای نکرده در مقابل شهادتم انتظاری از انقلاب و مسئولین داشته باشید و من هرگز راضی بر آن نیستم و خدا هم راضی نخواهد بود. ما بایستی همه چیز خود را حتی جانمان را فدای انقلابمان نماییم و بایستی بنگریم که انقلاب چه انتظاری از ما دارد نه اینکه در جستجوی منافع شخصی از انقلاب باشیم.

برادر عزیزم! اگر از من بدی دیده اید مرا ببخشید و درس خویش را خوب بخوانید و باید سرفرازی جامعه اسلامی باشی و در هنگام پیری حبيب و مونس و یاور مادر و پدرمان باشی.

خواهر عزیزم! حجاب خویش را حفظ کن و بعد از شهادتم ناراحتی را به خود راه نده که دشمن از ناراحتی شما خشنود می گردد و همچون زینب در جلو مصائب و مشکلات مقاومت کن و از برای من از خداوند طلب عفو و بخشش کن. از تمام دوستان و اقوام و خویشاوندان می خواهم که اگر بدی از من دیده اید و یا زبانی از طریق من به شما وارد شده مرا ببخشید و همچنین می خواهم که برای من از خداوند طلب عفو و بخشش کنید.

سخنی با امت اسلامی! ما در راه خدا مبارزه می کنیم و اگر استقامت به خرج دهیم و راهمان را ادامه بدهیم بدون شک پیروزیم زیرا مبارزه ما شکست ندارد و در مرحله آخر شهادت است که خود بزرگترین افتخار است. وصیت من به امت شهید پرور و مبارز این است که در زمان غیبت اطاعت محض از ولایت فقیه داشته باشید و اوامر ولی فقیه باید مو به مو اجرا شود و جبهه را گرم نگه داشته باشید.

مادر و پدر عزیزم! وقتی راه بسته شده کربلا باز شد بروید و زیارت نامه آقا اباعبدالله را در کنار قبر شش گوش اش عوض من بخوانید. در جوانی به مرگم رسیدم عاقبت کربلا را ندیدم

و در آخر خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - ۱۳۶۵/۰۹/۲۳

حسین فتاحی

شهید آموزش



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین فتاحی

حسین فتاحی در ۴ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حمیده احمدی و پدرش رمضان فتاحی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سلیمانی و سیدجمال الدین و رشته تجربی دبیرستان علامه حلی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین فتاحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۱/۱۷ منطقه عملیات دهلران-چنگوله در اثر اصابت تیر و ترکش به سینه و سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده ذکریا روستای معلم کلا شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسمه تعالی

صلوات و سلام بر منجی بشریت حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش امام امت این قلب ملت و با درود سلام بر شهدای اسلام و قرآن و با درود و سلام بر تمامی خدمتگزاران اسلام و قرآن و با درود و سلام بر خانواده های شهیدا. وصیت به ملت ایران!

من کوچکتر از آنم که برای ملت غیور ایران پیام بفرستم، ملتی که خون های پاکشان را فدای اسلام نموده اند و همیشه در راه اسلام جان فشانی می کنند.

ملتی که سالهای سال پیش، انقلابی را شروع و انقلاب جهانی را بوجود آوردند و مردم را از گمراهی نجات دادند و پیام آوران راه حق و حقیقت آنها را به دین اسلام آشنا کردند. آری امروز مردم شهید پرور ایران خون های پاکي که سالها در راه انقلاب و اسلام فدا شده بود ادامه می دهند و نمی گذارند که خونهای شان پایمال گردد. من چطور می توانم برای چنین ملتی که واقعا خونهای پاک دلیر مردان اسلام را ادامه می دهند پیام بدهم. من بعنوان برادر کوچک و خدمتگذار و حقیر اسلام به مردم ایران پیام می دهم که این امام امت این مردی که سالهای سال وقت عزیزش را فدای انقلاب و اسلام نمود تنها نگذارند و وصیت دیگر من این است که خدمتگذاران اسلام را تنها نگذاریم.

من وصیت می کنم به دانش آموزان عزیز، این پیام دهنده گان خون شهیدان، این آینده سازان مملکت. نگذارید دشمنان اسلام از موقعیت سوء استفاده کنند و آینده مملکت را دست بگیرند و کشور را به فساد بکشانند. ای برادران! تا آنجائیکه می توانید سنگر مدرسه را پر کنید، جای کسانی را که جبهه رفتند و شهید شدن را پر کنید. برادرانی که در جبهه هستند فقط انتظار از شما برادران محصل دارند. اگر گناه و اشتباهی از من رخ داده مرا مورد عفو و بخشش البته با بزرگواری تان قرار بدهید.

وصیت به دوستان: من از دوستان عزیزم می خواهم اگر در این چند سالی که با هم بودیم و رفت و آمد می کردیم اگر اشتباهی یا کاری کردم که موجب ناراحتی شما شده ام مرا مورد عفو قرار دهید و اگر از شما برادران خداحافظی نکردم مرا مورد عفو قرار داده و همیشه به مزار شهیدا بروید.

و اما وصیت به پدر و مادر عزیزم:

من از مادر عزیزم می خواهم که اگر بدی در این چند سال در مقابل شما کردم و اگر گناهی از من رخ داده مرا حلال کنید. مادر عزیزم می دانم که من دین خود را نسبت به شما ادا نکردم و موقع جبهه رفتن از شما خداحافظی نکردم مرا ببخش، چونکه در این موقعیت حساس جبهه رفتن را از اجازه گرفتن و خداحافظی کردن واجب تر می دانستم. مادرم! من از شما می خواهم که شیر پاکت را بر من حلال کنید و اگر من شهید شدم هر شب جمعه همراه برادران بسیجی به مزار من بیا تا به دشمنان اسلام بفهمانی که این یکی از پسران من فدای اسلام شده است. که اگر موقعیت جور شد این چهار فرزند را در راه اسلام می دهم از شما می خواهم که اگر شهید شدم لباس سفید بر تن کنید و در آن روز جشن دامادی مرا بگیرید چون آرزو داشتم لباس دامادی من کفن باشد تا در پیشگاه خداوند اجر زیادی ببرم و برای من گریه مکن و در آن روز خوشحال باش.

وصیت به پدر: پدر عزیزم! اگر من در مقابل شما بی احترامی و یا نافرمانی کردم مرا مورد بخشش قرا دهید چون شما برای من زحمت بسیار کشیده اید و من دینم را خوب نسبت به شما ادا نکردم امید است مرا حلال کنید.

وصیت به برادران: من وصیت می کنم به برادران عزیزم که اگر در مقابل شما کوتاهی کردم و از شما خدا حافظی نکردم مرا مورد عفو قرار دهید. از برادرم اصغر می خواهم که همانطور در زمان زنده بودم برای انقلاب و اسلام فعالیت می کردید بعد از شهید شدنم امیدوارم که راه مرا ادامه دهید.

از برادرانم «اکبر و کاظم» می خواهم که همانند برادر شهید با مردم رفتار کنند و از برادر «ناصر» می خواهم که درسش را خوب بخواند.

وصیت به خواهرانم: از خواهرانم می خواهم که همانند زینب (س) حجاب خودتان را حفظ، و همانند خواهران شهید با مردم رفتار کنند.

و السلام - به امید طول عمر با سعادت امام امت و پیروزی نهائی اسلام و مسلمین بر کفر و منافقین.

علی فلاح

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی فلاح

علی فلاح در ۹ آذر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رعنا یوسفی و پدرش حشمت الله فلاح پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در رشته فرهنگ و ادب دبیرستان رجایی آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی فلاح در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۱/۰۸ منطقه عملیات کردستان-مریوان در اثر جراحات وارده و جدا شدن سر از بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اورطشت شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی فلاح

بسم الله الرحمن الرحيم

ای کسانی‌که ایمان آورده اید سلاحتان را بگیریید و بیرون روید و فوج فوج یا بیرون روید یا یکباره با هم (قرآن کریم) درود و سلام به امام زمان و نایب برحقش امام امت خمینی بت شکن و با درود به رزمندگان اسلام و درود خدا بر تمامی شهیدان صدر اسلام تا کربلای ایران. آری اگر اسلام و انقلاب باید پایدار بماند، اگر دین اسلام بایستی در قلوب ملت ها نفوذ کند، اگر حاکمیت الهی و حاکمیت ولایت فقیه باید تحقق پیدا کند، ارزش جان من که چیزی نیست بگذار هزاران جان فدایی تار موی ولایت فقیه شود و بگذار هزاران خون در راه ولایت فقیه ریخته شود. بنده به تبعیت از ولی فقیه به انگیزه ترویج هدف های عالی اسلامی و توسعه و برقراری ارزشهای واقعی انقلاب در ادامه فعالیتیم به میدان دفاع گام می نهم و در این میدان مقدمات جهادی را آموزش می بیند تا باشد که به لطف خدا آقا امام زمان فرجش گشایش یافته و در رکابش در جهاد بر علیه کافران و مشرکان و منافقان شرکت نمایم. تا کی باید صبر نمود من که صبرم لبریز شد اینک زمان جنگ و رشادت است، زمانی است که دشمنان اسلام از هر گوشه و کنار قد علم کرده و دارند اسلام را از بین می برند. زمانی است که صدام عقلی دیوانه وار شهرهای ایران را به موشک می بندد و مردم بی گناه تو را به خاک و خون می کشاند.

در این برهه زمانی بر تمام مردم ایران واجب است که در جنگ با دشمنان اسلام بسیج شوند چون به نظر من سکوت در این برهه از زمان تن به ذلت دادن است. پدر و مادر و برادران و خواهران عزیزم! واقعاً مرا ببخشید که با شما خداحافظی نکردم و بدون اجازه شما به جبهه آمدم. می دانستم که اگر شما از رفتن من اطلاع پیدا می کردید مرا نمی گذاشتید که بروم. خودتان که بهتر می دانید که جبهه به امثال ماها احتیاج دارد.

و به علاوه من نمی توانستم خانه بنشینم و در اخبار بشنوم که فلان شهر ایران مورد هجوم نیروهای عراقی قرار گرفت. دلم طاقت این حرفها را نداشت، امیدوارم که مرا ببخشید. فقط از شما چند خواهش دارم؛ در روز شهادتم گریه نکنید و برای امام حسین گریه کنید و هرگز لباس سیاه نپوشید اگر خودم نیامدم و مفقود شدم و ساییل و لباسم را در عبدالله آباد پهلوی شهید مفقود الاثر دفن نمایید و اگر سالم آمد آن را در اورطشت پهلوی بقیه شهدای این گلستان دفن کنید.

خدا یا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

جمعه ۱۳۶۳/۱۲/۲۴

مریوان علی فلاح

عبدالرضا قاسمی

شہداء آرموز



هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز عبدالرضا قاسمی

عبدالرضا قاسمی در ۱ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کلثوم اسلامی و پدرش غلامحسین قاسمی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در رشته برق دبیرستان کاشانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شہید عبدالرضا قاسمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت گلوله شہد شیرین شہادت را نوشید و در جوار رحمت الہی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کنس مرز شهرستان شہید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطہرش.

عبدالرضا قاسمی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

و لا تقولوا لمن یتقل فی سبیل الله امواتا بل احياء و لكن لا تشعرون

آن کسانی را در راه خدا کشته شدند مرده نپندارید بلکه او زنده است و لیکن شما این حقیقت را نخواهید یافت. شهیدان شمع محفل بشریتند، سوختند و محفل بشریت را روشن ساختند. استاد شهید مطهری این وصیتنامه هایی که این عزیزان می نویسند مطالعه کنید پنجاه سال عبادت کردید. امام خمینی وصیت عمل به آیات قرآن و نهج البلاغه و دیگر سخنان امامان است.

آن کسانی که ایمان آورده اند پیکار می کنند در راه خدا و آن کسانی که کفر ورزیدند پیکار می کنند در راه طاغوت چرا که پیکار ما به امر خداوند است و پیکار طاغوت به امر هوای نفس و شیطان است. پس ای خواهران و برادران پیکار کنید در راه خدا با جان و مال و شما ای مسلمان! این انقلاب، انقلاب خدایی است خداوند این انقلاب را امانت به دست شما سپرده است و این انقلاب آنچنان ضربه ای به کفار و منافقین زده است که شبانه روز خواب ندارند و همیشه در گوشه و کنار در حال چیدن توطئه هستند.

هوشیار باشید و آگاه باشید و راه پاک شهیدان را دنبال کنید و انقلاب را به رهبری امام خمینی نگهدارید و همیشه یار ستمدیدگان باشید دست کمک به مستضعفین داشته و از یاد خدا غافل نشوید.

ای مادر که برای من مثل دیگر مادران زحمتکش، زحمت کشیدی. ای مادر عزیزم! تو دلت می گیرد که لحظه ای امام ناراحت و تنها باشد و آن عشق سوزانی که به اسلام دارد ضربه بخورد.

مادرم! فراموش مکن هر چیزی را در مقابل خدا و بیشتر از خدا دوست داشته باشی مشرک می شوی و در روز قیامت برای من ناراحت کننده است. ای مادر فراموش مکن که دینا زندانی بیش نیست.

مادر عزیزم! از خداوند می خواهم ایمانمان را کامل گرداند و مقام یقینمان را برترین یقین قرار دهد، و از خداوند تبارک و تعالی تقاضا دارم که هر عمل بدی از من سر زده اصلاح و شما هم مرا ببخشید و دعا کنید گناهانمان را خدا انشاء الله ببخشد و ای خواهران و ای برادران از دستورات اسلام اطاعت کنید و دنباله رو رهبر خمینی کبیر باشید و از قانون اساسی مواظبت کنید.

هر شخصی روی کار آمد بخواهید از او دستورات اسلام را اجرا کند و گوش به فرمان امام و روحانیت مبارز و متعهد و پیرو خط امام و مخلص باشید. اگر هر شخصی و هر فردی در مقابل روحانیت و کلمه ای بر خلاف سخن امام گفت شدیداً جلوی او را بگیرید حتی اگر شخصی لباس روحانی بر تن دارد. از انجمن اسلامی ها مخصوصاً انجمن اسلامی کنس مرزو اسپه کلا می خواهم که از دستورات اسلام اطاعت کنند و پیرو خط امام باشند و همچون بهشتی مظلوم تشکیلات داشته باشند و در راه خدا برای مردم کار کنند و جلوی ضد انقلاب داخلی و خارجی را بگیرند.

والسلام

خدایا خدایا تو را به جان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

حسین قلی نژاد

شهید آرموز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین قلی نژاد

حسین قلی نژاد در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه هدایتی و پدرش رجبعلی قلی نژاد پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس اسفندیاری و طباطبایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین قلی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ منطقه فاو-اروند رود عملیات والفجر ۸ در اثر جراحات وارده در اثر درگیری مستقیم با دشمن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گالش پل شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین قلی نژاد

پیام شهید:

اخلاص را رعایت کنید و سعی کنید مشکلات را برطرف نمائید نه اینکه خود را از معرکه کنار بکشید، در صحنه های انقلاب ثابت قدم و استوار باقی بمانید زیرا کناره گرفتن شما و گوشه نشینی اختیار کردن خیانت به خون شهیدان است.

مادر شهید:

خواب دیدم گفت مامان تو مهمان داری همین سفره که گذاشته بود من همزمان سر سفره خواب رفتم آمد بچه را از بغلم گرفت بچه را بده به من تو مهمان داری. گفتم تو ناهار خوردی؟ حال نمی دانم ایشان شهید شده. گفتم ناهار خوردی؟ گفت الان مهمان برود من ناهار می خورم. از خواب بلند شدم دیدم پسرم کجاست. پدرش را صدا زدم؛ میگم الان بچه ام اینجا بود الان به من گفت شما مهمان دارید. بعد از چند دقیقه دیدم ۳ تا موتورسوار دم در ما ایستاده اند پدرش رفت دم در دید ۳ تا مهمان داریم آمده اند خانه، پذیرایی کردیم یک عدد پتو برای من آوردند من گرفتم بالای سر خود گذاشتم. پسرم گفت مامان...

* چند روز قبل از اینکه جنازه او را بیاورند یک شب خواب دیدم که او تیر خورد پای او نیست. شهید را آوردند در منزل عمو اسماعیل به من گفت که پسر ت شهید شده تیر خورده من گفتم مسئله ای نیست عیب ندارد افتخار می کنم در حین خواب سرو صدا راه انداختم همه آمدند گفتند چه خبر است؟ گفتم خواب دیدم. فردای آنروز داخل آژانس بودم دلم آتیش بود خبر از شهادت بچه ام ندارم دیدم منزل عمو اسماعیل شلوغ است هر چه خواب دیدم عینا دارم می بینم که شنیدم پسرم شهید شده است.

برادر شهید:

یک شب خواب دیدم که چند نفر در قصر زندگی می کنند و او هم داخل قصر است ۳ الی ۴ نفر مرا به آنجا می برند یکی از خانواده شهید مرا برد به آنجا پیش شهید. دیدم برادرم به من می گوید که غصه مرا نخورید جای ما خوب است شما باید در دنیا کار خوب و نیک انجام بدهید تا در جهان آخرت در پیش ما باشید.

علی اصغر کثیری

شهید زهرا آموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر کثیری
علی اصغر کثیری در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش زهره فرامرزی و پدرش محمد کثیری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس اسفندیاری و مدنی رشته انسانی با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و
برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید علی اصغر کثیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۹
منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به پهلو شهید شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار روستای سوراخ مازو شهرستان شهید پرور محمودآباد
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

کسی که در راه خدا پیکار کند پس کشته شود یا پیروز گردد، بزودی پاداشی به او خواهد رسید. «قرآن مجید» درود و سلام خدمت آقا امام زمان (عج) منجی عالم بشریت و نایب بر حقش خمینی بت شکن پیر جماران یاور مستضعفان، نجات دهنده ستمدیدگان. سلام و درود بر خانواده های عالی قدر شهدا و اسرا و مفقودین و جانبازان جنگ. سلام بر عزیزان جان بر کف که در صحنه های نبرد پیکار می کنند.

ای پروردگار توانا! از تو سپاسگذارم که مرا به راه راست هدایت نمودی. اینجانب با بینش و آگاهی کامل وارد پایگاه بسیج شدم چون نخست وزیر محبوب فرمود بسیج مدرسه عشق است و مدتی را در پایگاه فعالیت نمودم و از آنجا به جبهه های حق علیه باطل اعزام گشتم. چون رهبر عزیز فرمود هرکس که توانایی گرفتن اسلحه را دارد بپا خیزد و روانه جبهه ها شود و حقیر بر خود واجب دانستم به جبهه بروم چون دیدم از هر طرف به اسلام ضربه وارد می شود و اسلام را محاصره کردند و این منافقان کوردل بدانند که من برای پول و مقام به جبهه نیامدم و شما ای منافق کوردل بیا و جسد بی جان مرا ببین و بگو برای نفع به جبهه رفته ام. من شهید شدم و می بینی که با خون مال و منال به همراه نبرده ام اما چیزی را که من با خود دارم از هر چه در این دنیا ارزش دارتر است و اما شما ای پدر عزیز! مرا ببخشید که در این موقعیت تو را تنها گذاشتم و نتوانستم آن زحمت های تو را جبران کنم و نتوانستم عصای پیری تو باشم و تو ای مادر دلشکسته ام مرا حلال کن و از تو می خواهم که در شهادت من صبوری پیشه کنی و افتخار کن فرزندی داشتی و در راه خدا قربانی کردی و شما ای خواهرانم! در حفظ حجاب کوشا باشید که این خیلی مهم است و از دامتان چنین فرزندی تحویل جامعه خواهد شد. برادرانم هرگز بعد از شهادت من اسلحه ام را بر زمین نگذارید و در همه مواقع گوش به فرمان امام امت این فرزند زهرا(س) باشید. ای امت شهید پرور! همیشه پشتیبان ولایت فقیه باشید و جبهه ها را گرم نگه دارید و سنگرها را پر کنید و در دعای کمیل و مراسم شهید شرکت کنید و ای برادران! هرگز پایگاه را خالی نکنید که چشم دشمن به این پایگاه دوخته است تا از طرف پایگاه به انقلاب ضربه بزنند و او را تنها نگذارید و همیشه گوش به فرمان امام باشید که او ما را از لجن زار گناه نجات داد.

در پایان اگر شهید گشتم مرا در گلزار شهدای سوراخ مازو دفن کنید و اگر گمنام شده ام ناراحت نباشید. در ضمن مراسم مرا زیاد سنگین نگیرید و زیاد خرج نکنید و طوری دفن کنید که با روح من مطابقت داشته باشد. به امید پیروزی اسلام و گسترش آن در تمام ملل جهان.

فدایی امام: علی اصغر کثیری

۶۵/۸۳

عسگری کریمی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عسگری کریمی
عسگری کریمی در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش زرین تاج اکبرزاده و پدرش رستم کریمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس سرخورد با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار
در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عسگری کریمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴
منطقه عملیات شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای سرخورد شرقی شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنيان مرصوص

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او بیکار می‌کنند گوئی بنایی آهنین اند!

با حمد و سپاس خدای یگانه که با ارسال انبیا بر ما منت نهاده و انسانها را به راه راست هدایت فرموده و حجت خویش را بر بشریت به اتمام رسانده و با درود و سلام بر انبیا و اوصیا و خصوصاً آخرین نصر الهی مهدی موعود و نایب بر حقش در کره خاکی خمینی کبیر این مرد همیشه هوشیار و با درود به رزمندگان جبهه های نور علیه ظلمت، اسراء، معلولین، مفقودین و با درود صمیمانه بر ارواح طیبه شهدای حق و حقیقت و با سلام بر خانواده های معظم شهدا و طلب صبر برایشان که به فرموده امام «چشم و چراغ این ملتند» به درستی که مومنین کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و سپس در آن شک نکرده و در راه خداوند با جان و مال جهاد کردند اینها در ایمانشان راستگویند. بلی، به درستیکه ملتی که برای اقامه عدل اسلامی و اجرای احکام قرآن و کوتاه کردن دست جنایتکاران ابر قدرت و زیستن با استقلال و آزادی قیام نموده است و خود را برای شهادت و شهید دادن آماده نموده است و به خود باکی راه نمی‌دهد که دست جنایت ابر قدرتها از آستین و جنایتکار حرفه ای بیرون آید و بهترین فرزندان راستین او را به شهادت برساند. مگر شهادت ارثی نیست که از پیشوایان ما که حیات را عقیده و جهاد می‌دانستند و در راه مکتب پر افتخار اسلام با خود و جوانان عزیز خود از آن پاسداری می‌کردند و این ارث به ملت شهید پرور ما رسیده است. مگر عزت و شرف و ارزشهای انسانی گوهر گرانبهایی نیستند که اصلاف صالح این مکتب عمر خود و یاران خود را در راه حراست و نگهبانی از آن وقف نموده اند و مگر ما پیروان سرباخته در راه هدف نیستیم؟ که از شهادت عزیزان خود تردیدی به دل راه دهیم و مگر دشمن قدرت آن را دارد که با جنایت خود مکارم و ارزشهای انسانی شهیدان عزیز ما را از آنان سلب کند؟ و مگر دشمنان فضیلت به جز این که حرفه فضیلت را از دوستان خدا و عاشقان حقیقت بگیرند.

ننگتان باد ای تفاله های شیطان و عارتان باد ای خود فروخته گان و جنایتکاران بین المللی که در سوراخ ها خزیده و در مقابل ملتی که در برابر ابر قدرتها برخاسته است قرار گرفته اید. شما ملتی را که برای سقوط رژیم پلید پهلوی و رها شدن از اسارت شیطان بزرگ ده ها هزار جوان عزیز خود را فدا کرده و در مقابل شجاعت بی مانند ایشان خم به ابرو نیاوردید و نشناخته اید. شما ملتی را که معلولان نشان در تخت های بیمارستان حضرت مهدی (عج) را صدا می‌زنند و آرزوی شهادت می‌کنند و یاران را به شهادت دعوت می‌کنند را نخواهید شناخت.

هر چه از اینها بگوییم کم است ولی چه کنیم؟ بیاییم در محفل خودمان بنگریم. بدانید ای مردم «سرخورد» امروز جبهه احتیاج به نیرو دارد مانند اینکه انسان به هوا... بروید از غافله عقب نمانید و همیشه پیرو رهبر باشید و شب های جمعه بر سر مزار شهدا دعای کمیل و نماز را در مسجد یادتان نرود. اسوه خود را شهیدان محل تان همچون (مرتضی، حسین، رحمت الله، رحیم، مجید، حسین، رمضان، کمال، ایوب، قاسمعلی، خاکپور، احسنی، اکبرزاده، اسماعیلی، اصغری، شیرزاد، قربانی) و مانند این شهدا را قرار دهید، ای مردم کمی به فکر جنگ باشید و فکر آخرت را بکنید که ذخیره ای ندارید. هر چند دور شدن از پدر و مادر و زن و بچه سخت است اما ذخیره ای برای آخرتتان جمع کنید و بدانید که حضرت علی (ع) با آن تقوایش در سجده می افتد و از هوش می رفت و وای به حال ما، ما باید چکار کنیم؟ ای مردم دوباره می‌گوییم جبهه ها را فراموش نکنید و شما ای مادر! پسرت رفته و داغ بزرگی بوده اما امتحان و آزمایش خدا بود. ان شالله خدا «محمد علی» را برایتان نگه دارد او هم مانند بابایش سردار می‌باشد. ناراحتی مکن برایمان، ناراحتی را برای سید الشهداء بکنید که با ۷۲ تن یار با وفا جنگید و سرانجام تنها به شهادت رسید و تو ای پدر! همچون کوه در برابر مشکلات بایستید، سربلند و پیروز باشید. پدر، مادر، برادران و خواهران من! خودتان مرا به داخل قبر ببرید و دیگر مردم جنازه ام را روی دست بگیرند. زن داداش هایم هر گونه بدی از من دیدید مرا ببخشید. زن داداش فاطمه تنها یادگار داداشم را خوب نگهداری کن و او را صحیح تربیت کنید. برادرم «کریم»، پسرتان جواد را خوب نگهداری کنید و تربیت صحیح را رعایت کنید. شما برادران و خواهرانم که داغ برادر دیده اید و من هم با شما شریک بودم اما شما را به خدا، خواهران! حجابتان را حفظ کنید. «غفور و کریم جان» راه مرا ادامه بدهید. اما شما ای «کریم» در سپاه بودن بسیار خوب است و چون «رحیم» را خوشحال می‌کنید و همینطور چشم دشمنان را کور می‌کنید و برادرم «غفور» شما می‌توانید بعد از کمک به پدر و مادر و راضی شدن آنها در جبهه حضور پیدا کنید. ای خواهران و برادران! فرزندان خود را با تشویق هم که شده نماز را به آنان بیاموزید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمد رضا کیانی

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا کیانی

محمد رضا کیانی در ۱۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه یوسفی و پدرش علی اکبر کیانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا کیانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۰۵ منطقه عملیات خرمال عراق در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آرم شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسمه تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين انه خير ناصر و معين

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»

کافران می خواهند که نور خدا را به نفس تیره و گرفتار جاهلان خود خاموش کنند و خدا نگذارد و تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف او باشند. آیه ۳۲ سوره توبه سلام و درود به پیشگاه امام زمان صاحب عصر ولی الله حجت بن الحسن (عج) و نایب بر حقش حضرت امام خمینی و قائم مقام رهبری حضرت آیت الله منتظری و درود و سلام فراوان به ارواح پاک و طیبه و مقدس شهدای اسلام بالاخص شهدای جنگ تحمیلی حق علیه باطل و با آرزوی توفیق و پیروزی رزمندگان جبهه های حق علیه باطل.

اینجانب محمدرضا کیانی افتخار میکنم که به عنوان یک بسیجی آگاه در جبهه حضور پیدا کردم تا دین خودم را نسبت به خون شهدا و وظیفه ام را نسبت به میهنم ادا کنم.

از همه مردم میخواهم که در قبال این وظیفه کوشا باشند و طوری ادای وظیفه کنند که در آخرت شرمنده پیشگاه حضرت حق نباشند. در موقعیت حساس امروز که آمریکا و ابر قدرتهای دنیای جنایت به یاری جنایتکار جنگی سفاک، صدام رئیس رژیم بعث عراق برخاسته اند؛ بر همه ماست تا به یاری اسلام مظلوم برخیزیم؛ اسلامی که دینی پیراسته و آراسته است و توسط محمد (ص) برای ما آورده شده است.

از خانواده ام می خواهم که مرا ببخشند و حلالم کنند از اینکه نتوانستم در این مدت عمرم جبران زحمات آنها را نمایم شرمنده ام زحماتی که پدر و مادرم برایم کشیده اند نه میتوانم با زبان الکن خود بیان کنم و نه با قلم قاصرم بنگارم به هر حال از همه عزیزان می خواهم حلالم کنند و خطاهای زیادی که در حق همه آنها انجام داده ام مورد عفو خود قرار دهند. از همه دوستان، آشنایان و فامیلانم و همه مردم عزیز که در حق آنها مرتکب گناه شده ام عفو و بخشش میطلبم و از همه آنها التماس دعا دارم.

سفارشی به همه مردم شهید پروری که این مطلب را از من میگیرند دارم؛ و آن اینکه پشتیبان ولایت فقیه باشید. امام را تنها نگذارید و خون شهدا را پاسداری کنید.

التماس دعا، کوچک شما

فدایی امام محمد رضا کیانی

هفت تپه ۱۳۶۶/۱۲/۱۸

رحمت الله لطفی

شهید آرموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحمت الله لطفی

رحمت الله لطفی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلیمه لطفی و پدرش قنبر لطفی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس جهاد و پیوند و شهید بهشتی رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رحمت الله لطفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۵ منطقه بانه - کردستان عملیات کربلای ۱۰ در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بونده شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ

در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند.

قبل از هر چیز با درود و سلام بر مهدی موعود (عجل الله) منجی عالم بشریت و نایب بر حقش، امام امت خمینی کبیر، یاور مستضعفین و مجروحین و دشمنان ظالمان و مستکبران و رهبر مسلمانان جهان و همچنین با درود و سلام به شهدای اسلام از محراب علی علیه السلام تا کربلای امام حسین علیه السلام از کربلای امام حسین (ع) تا کربلای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و همچنین با درود و سلام به تمامی رزمندگان جبهه های غرب و جنوب که با مزدوران بعثی می جنگند.

سخن خودم را آغاز می کنم به نام آنکه از او هستم و به سوی او باز می گردم و همه ما را از نیستی به هستی آورد. از دوستان و برادران عزیز می خواهم از هوای نفس پیروی نکنند و مبدا جهاد با نفس و نبرد با مشرکین را فراموش نکنیم. آن وقت هست که باید لباس ذلت را بپوشیم. و ای مردم صدای نارسای مرا به گوش امت حزب الله و قهرمان پرور ایران برسانید که ای امت حزب الله همانا خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد بلکه خودشان هستند که باعث تغییر می شوند.

امت حزب الله می خواهم وحدت خود را در ایران و هر جای جهان هستید به طور مردانه حفظ کنید و پیروی از خط ولایت فقیه را در رأس کارتان قرار دهید تا راهی برای نفوذ امپریالیسم شرق و غرب باقی نماند از امت شهید پرور ایران تقاضا می کنم که جبهه ها را فراموش نکنند، بروند به جبهه ها و سنگرها را پر کنند که سنگر پر کردن هیچ عیب نیست، چه اشکالی دارد که به سوی جبهه برویم تا سنگرها را پر کنیم. امام حسین (ع) چگونه در صحرای کربلا با معاویه ها و یزیدها می جنگید و به خاطر چه کسی بود که رفت و با یزیدها جنگید و شهید شد؟ و اسم رسالتش در تمام جهان مشهور شد به خاطر اسلام و شرفش رفت و صدای هل من ناصر ینصرنی او به خاطر نسلهای بعد از خودش بود پس چرا می گوئید جنگ به خاطر چه چیز است.

خون شهید به هدر نمی رود و خون شهید به زمین نمی ریزد خون شهید هر قطره اش تبدیل به صدها قطره و میلیونها قطره و دریایی از خون می گردد و در پیکر اجتماع وارد می شود اگر برادران و دوستان سعادت رفتن به جبهه را دارند بروند و با سستی کردن وقت خودشان را نگیرند و به فکر جبهه ها باشند وحدت خود را حفظ کنند و اگر سعادت جبهه رفتن را ندارند می توانند پشت جبهه به کمک و یاری برخیزند و از خواهران تقاضا دارم که حجاب اسلامی را رعایت کنند و زینب و فاطمه وار به جنگ و ستیز برخیزند و خواهرانی که در پشت جبهه هستند بتوانند سنگرشان که سنگر حجاب است حفظ نمایند و با رعایت کردن حجاب خود، مشت محکمی بر دهن امپریالیسم شرق و غرب بزنند و از ایشان این را می خواهم که در شعارهای خود مرگ بر آمریکا را فراموش نکنند و تنها از روی شعار گفتن بر زبان نباشد بلکه به این شعار عمل کنند و از مادر عزیزم پوزش می خواهم که نتوانستم در عمر خودم به آنها خدمت کنم که زیرا در چنین موقعی قرار گرفتم که به سوی جبهه حق علیه باطل روانه شدم و امیدوارم که با شهادت خودم بتوانم در آخرت به آنها خدمتی کرده باشم و در ضمن از برادران و خواهران میخواهم بعد از شهادت من زیاد نگران نباشید و این را باید بدانید اگر در شهادتم گریه کنید دشمنان ما را دلشاد کرده اید. از مادرم میخواهم که امیدوارم هدیه ای که به خدا تقدیم کرده اید از شما قبول کرده و پیش او رو سفید باشید.

و در آخر هم از برادران می خواهم در آینده خدمات بسیار ارزنده ای به جامعه اسلامی خودشان بکنند. (والی الله تصیر الامور) آگاه باشید که بازگشت تمام امور به سوی خداوندشان است.

ما ز دریایم و دریا می رویم

ما ز بالایم و بالا می رویم.

والسلام

وصیت نامه رحمت اله لطفی

موسی محمدزاده

شهید آراموز

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز موسی محمدزاده

موسی محمدزاده در ۱۲ اسفند ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حاجی حسینی و پدرش ولی الله محمدزاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس اسفندیاری و هنرستان رشته کشاورزی آمل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید موسی محمدزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای یوسف آباد شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

من الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

از مومنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده اند.

آن کس را می ستایم که ستایش گویندگان تا آخرین نفس وصف کمالش را کفایت نکند و روزی خوران را شمردن نعمت بی پایانش عاجز باشند و از هزار آن را سپاس نتوانند. با سلام و درود فراوان به محضر مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و نایب برحقش امام خمینی و سلام و درود به شهیدان راه حق و فضیلت به آنهایی که با نثار خون خود درخت انقلاب را آبیاری کردند.

خدایا تو خود شاهد باش که این راه را با دیدی باز انتخاب نمودم و هدفم فقط رضای توست. خدایا! تو خود در همه حال شاهد هستی که قایلیان با زنجیرهای بافته شده دست به دست هم دادند تا درخت اسلام را از ریشه قطع کنند، این انقلاب برخاسته از ملت حسینی را از پای در آورند. خدایا! شهادت در بین مردم حق از عسل هم شیرینتر و از آب کوثر هم گواراتر باشد. برادران و خواهران شما باید بدانید که ما در مقطعی از زمان هستیم که تمام کفر و تمام حق در نبردند، اگر شما بپا نخیزید و اسلام را یاری نکنید، شکست ایران مساوی با شکست کل اسلام و جهان میباشد. باید بدانید که پاسداری از حریم اسلام و نگهداری از مرز مقدس ایران با شما برادران جان بر کف و مسلمان می باشد و شما خواهرانم باید بدانید که شما با حفظ حجاب و پاکدامنی و اجرای مقررات اسلام می توانید رزمندۀ میدان نبرد باشید، چون تمام استکبار رواج بنماید، باری وارد ایران شود و به مقصد شوم خود دست می یابند. اگر در خانواده باعث سرشکستگی شما شدم معذرت می خواهم. برادرم اگر حرفهایی که نسبت به زمین زده شده باعث نگرانی شما و خانواده شهدا و اسباب ناراحتی شما را فراهم کردم از شما می خواهم که مرا ببخشید، اما شما باید این را بدانید که تمام حرفهایی که نسبت به من زده شد فقط گناه مرا پاک میکند و برادرم یادم نمی روم که حرفهایی که با هم در روز آخر زدیم، به راستی که من چنین بودم و هستم که شما گفتید، اول از خدا و بعد از شما طلب مغفرت می کنم به سلامی که از تکه تکه های قلبم برمیخیزد را به مادرم می فرستم. یادم نمی رود که موقعی که داشتیم از هم جدا می شویم به فکر چه چیزهایی افتادم، به فکر شبهایی افتادم که نیمه شب برای ساکت کردن من بیدار ماندی، فکر شبهایی افتادم که باعث بی خوابی تو شدم به فکر شبهایی افتادم که باعث بخشش جسم و روح تو شدم، به فکر شبی افتادم که با اجانب باعث ناراحتی جسمی و روحی تو شدم، مادرم! از تو می خواهم که مرا ببخشید و پیش جدت برای من شفاعت کنی، مادرم! از تو می خواهم با اینکه فرزند مثر ثمری برای شما نبودم و همیشه اسباب ناراحتی شما را فراهم می کردم، شیرت را بر من حلال کنی پیامم به برادرهای دیگرم این است که هیچ وقت دست از امام بر ندارند و همیشه پیرو امام باشند، برادرانم اگر مشکلی داشتم که شما را هم ناراحت کردم مرا به بزرگواریتان ببخشید. داداش سیف الله اگر در خانواده و در محل باعث سرشکستگی و خواری شما شدم، معذرت می خواهم.

هادی محمدزاده

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هادی محمدزاده

هادی محمدزاده در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده سلطنت حمیدتبار و پدرش حسینجان محمدزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس انقلاب و امام خمینی و شهید بهشتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هادی محمدزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۵/۱۷ منطقه عملیات هورالعظیم در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهومحله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم

دروود خدا بر امام حسین (ع) که چگونه زیستن و مردن را به ما آموخت، درود خدا بر امام عصر (عج) و نایب بر حقش امام امت خمینی بت شکن، درود خدا بر رزمندگان دلیر اسلام که مردانه در جبهه های جنگ در نبرد با دشمنان کافر می باشند.

دست از تن و تن ز سر جدا باید رفت
غفلت منماکه خصم دون بیدار است

من با آگاهی کامل وارد بسیج شده ام چون می دانم که بسیج مدرسه عشق است، عشق به لقاء الله و میتوان در آنجا خود سازی کرد و پا به جبهه نبرد گذاشت و جهاد را یک فریضه الهی است انجام داده و میدانم که میدان جنگ لحظات مرگ و زندگی است و شهادت را آرزو کردم که بار الها من نمیخواهم که در بستر بمیرم، میروم تا همچو مردان خدا در دل سنگر بمیرم و من می دانم که به شهادت می رسم.

شهادت ارثی است گرانبها که مردان خدا وارث آنند و خدا خونبهایشان. در ادامه باید بعرض همشهریانم برسانم که دستهایی در کار است که باعث اختلاف بین مذهبیبون شده هر چند در این میان عده ای آگاهانه و عده ای هم نا آگاهانه به این اختلاف دامن میزنند، بعنوان یک شهید تمنا دارم که همدست چند نفر که با ولایت امام هم مخالف هستند نشوید.

بیانات رسای امام را عمل کنید و دست وحدت و یکپارچگی به هم دهید که دشمن از وحدت شما وحشت دارد. برادران همانند گذشته به جبهه ها روید و سنگرهای حق و حقیقت را پر کنید و به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمان لبیک گوید.

خدایا، پروردگارا، بار الها، تو میدانی که من در این راهی که در پیش گرفته ام آرامش دلم رضای توست و آرزوی دیرینه ام لقاء تو

با جامه خونین به سفر خواهم رفت
با هدیه جان سوی سفر خواهم رفت

با پیکر صد پاره به شب خواهم زد
سیمرغ صفت سوی خطر خواهم رفت

و اینک سلامی گرم به پدر و مادر عزیزم! که پیرو خط سرخ حسینی هستند و درودمان باد که چنین فرزندان را در دامن اسلام تربیت نموده اند که نبرد و شهادت را برگزیدند و خود نیز در این راه قدم برداشته اید و سلام بر برادر عزیزم «ابوالحسن» که برادری واقعی بود برایم و مرا در رفتن به جبهه یاری نمود و از ایشان کمال تشکر را دارم مادرم و پدرم افتخار کنید به پیکری که در میدان نبرد هنگامی که با دشمنان خدا میجنگید بر زمین افتاد به اینکه در خواب غفلت یا بستر و اینک زینب وار و حسین وار بایستید و بقول خود وفا کنید.

هنگامی که خبر شهادت برادرم «ابوالقاسم» را آوردند گفته بودید که خدایا فرزندان دیگری نیز دارم همه شان را فدای تو خواهم کرد.

و تو ای خواهرم! هرگاه توانستند جسد پاره پاره ام را به شهر آورند جامه سپید بر تن کرده و شادمان باش از اینکه برادرت به دیار دوست رفته است. مرا در تکیه شهدای آهو محله دفن کنید در کنار شهداء، شهدایی همچون شهید «آستین فغان و شهید محمدزاده» و اما پایگاه مکانی که من هرگز آنرا فراموش نمیکنم و از برادران بسیجی پایگاه «شهید آستین فغان» می خواهم شب ها تا صبح در راه خدا حفاظت کنند تا مشتی باشد بر دهان منافقان از خدا بی خبر. و دوست دارم با دیدن برادران بسیجی که در پایگاه «شهید آستین فغان» پاسداری میدهند مسرور شدم در پایان از همگی مؤمنان طلب بخشش را.

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
روبه صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی ز مردن مهراس
بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد

والسلام - فدای امام هادی محمد زاده

احمد مرزبند

شهدای آسمانی



هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد مرزبند

احمد مرزبند در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهره بخشی و پدرش شمس الله مرزبند پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دبیرستان شهید بهشتی رشته حسابداری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد مرزبند در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۲۷ منطقه چیلان عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۲ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای حاجی کلای شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (آل عمران)

درود و سلام بر رهبر توحید از آدم(ع) تا خاتم(ع) و از محمد(ص) تا صاحب زمان(عج) و سلام و درود بر نایب بر حقش وارث انبیا و امامان، خمینی کبیر رهبر جهان اسلام و مستضعفین دنیا که چون شیر روزها می خروشید (چون جد بزرگوارش امام سجاد(ع) به دعا و نیایش خداوند می پردازد و درود و سلام بر شهیدان گلگون کفن، این حامیان راه حسین(ع) که مانند او غریبانه می جنگند و بسان او شهید می شوند و درخت انقلاب را با خون سرخ خودشان آبیاری می کنند و با هر قطره خون که بر زمین می ریزد مسئولیت ما را سنگین تر می کنند، سلام بر برادر روحانی و طلبه های مسئول، این پیامبران عصرمان که به مردم پیام این شهیدان را می رسانند و مردم را از جرثومه های شوم آگاه می کنند و درود و سلام بر ملت غیور شهید پرور ایران و محمود آباد، سخنم را از جبهه ها یعنی دانشگاه آغاز می کنم. دانشگاهی که در آن هر کس به اندازه ظرفیت وجودش بهره می گیرد بهره ای که هیچ لذتی نمی تواند جایگزینش گردد، که دیدن لااقل یک روز کوتاه این دانشگاه برای خودسازی انسان بر همگان بسیار لازم است، من در شرایطی وصیت نامه خود را می نویسم که چند ساعت دیگر با رضایت قلبی و تسلی خاطر به صف مقدم جبهه می روم حس می کنم که به دانشگاه وارد می شوم که مکتب آن شهادت و معلمش سالار شهیدان حسین(ع) می باشد. آری در این مکان است که روح خدا گونه ای در کالبد انسان دمیده می شود و غرش شیطانی را از ما دور می سازد.

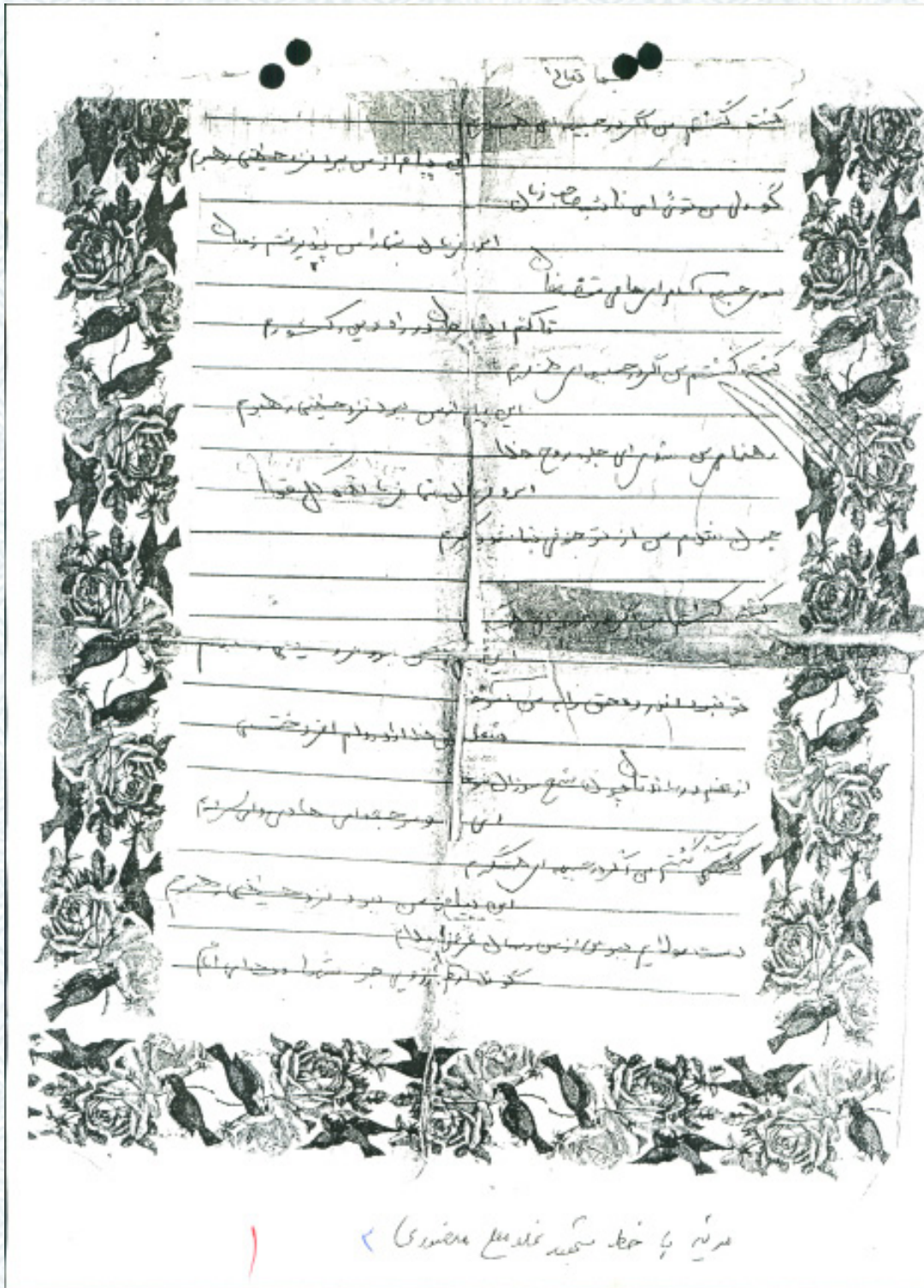
آری پدر عزیزم! اینجاست که هر خمپاره و تویی و هر گلوله ای که بر ما می بارد مقداری از گناهای که بدنمان می لرزد و قلبمان در می آید، کاسته می شود و قدرت خدا و عظمت وی که در این مکان مقدس وجود دارد باعث نزدیکی ما به او می شود. تو ای پدر عزیز! و مادر مهربانم! زحمات جبران ناپذیرتان را با هیچ چیز مادی نمی توان مقایسه کرد. اینک از شما می خواهم که بردباری از خود نشان داده و در شهادتم استوار باشید اشک از دیده نیارید. مادرم! وقت آن است که رسالت زینب وار خویش را بروز دهی و خوشحال باشی که من در راه هدف روشنی گام برداشتم از برادرانم می خواهم که پس از مرگ من هیچگاه اسلحه را زمین نگذارید تا نابودی دشمنان اسلام و ایران از پای نشینید، برادر و خواهرانم! امروز اسلام نیاز شدیدی به من و تو دارد اگر تو و من به یاری اسلام برنخیزیم اگر من و تو به یاری حسین زمان مان نشتابیم بدانید که دیگر از اسلام و قرآن نشانی نخواهد ماند، بپا خیزید و با هم دست در دست هم برای برپایی جامعه خط اسلامی قیام کنید و کشور را از شر متجاوزان بعثی رها سازیم؛ بر شما است ای ملت رزمنده که پیام آور خون شهیدان باشید شهیدانی که از بهترین افراد مؤثر بودند و کسانی بودند که به این انقلاب عشق ورزیدند که پر و بالشان در کنار معشوق سوخت و چنین نقش بست. والسلام

غلامعلی منصوری

شهدای آسمان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی منصوری در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کلثوم اصغری و پدرش عبدالعلی منصوری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدرسه علامه طباطبایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید غلامعلی منصوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه عملیات موسیان در اثر درگیری مستقیم با دشمن و اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گالش پل شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



کمال موسوی

شهید کمال آموز



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کمال موسوی

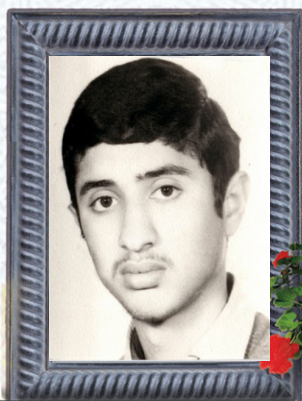
کمال موسوی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منصوره شعبانی و پدرش جمال موسوی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در رشته راه و ساختمان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید کمال موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۲۱ منطقه مهران عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سرخورد شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

تاریخ سراغ ندارد کشوری را که هم در جنگ و هم محاصره اقتصادی باشد و با این همه بوقهای تبلیغاتی دوام بیاورد واقعا این رهبر و این کشور استثنا است در چند قرن اخیر، که با یاری خداوند و نصرت او پایدار است برادران و خواهران و فامیل ها!، مطیع فرمان امام باشید و اگر مطیع امور رهبر انقلاب نیستید پس در زیر تابوت من گریه و زاری نکنید که من راضی نیستم، من تکلیف دارم دوست شهید: ایامی که به محلات شهید می آوردند، سید کمال در مراسمات شرکت میکرد، تا اینکه یک روز گفت میخواهم بروم جبهه، من با پدر و مادرش صحبت کردم ولی پدر و مادرش راضی نمیشدند به سید گفتم که پدر و مادرت راضی نیستند ولی او گفت من تکلیف دارم من امام دارم. چون امام گفت جبهه را پر کنید من فرمان امام را به جانم میخرم. ان شاء الله که پدر و مادرم راضی میشوند. یکی دو روز بعد با خانواده خود خدا حافظی کرد رفت و در عملیات والفجر ۴ شهید شد.



غلامرضا مهدوی

شهدای آسمانی



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامرضا مهدوی
غلامرضا مهدوی در ۱۵ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و
محبت مادرش عذرا منفرد و پدرش اسکندر مهدوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت
های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامرضا مهدوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۱۸ منطقه روستای تیلکسر محمود آباد
در اثر اصابت تیر مستقیم به سر در حین آموزش شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار
روستای تیلکسر شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی میرزائیان

شهید سرتیپ



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی میرزائیان

علی میرزائیان در ۲۹ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ماه سلطان آقاگل و پدرش رمضان میرزائیان پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس صدر و شهید بهشتی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی میرزائیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۱ منطقه عملیات ماووت در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ترسیاب شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی میرزائیان

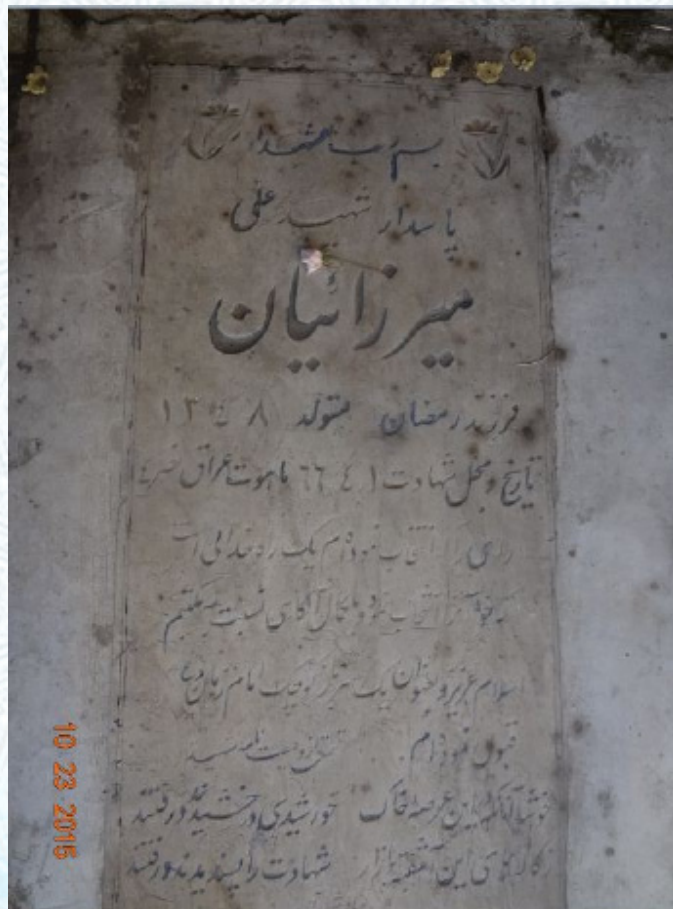
خواهر شهید: برای اولین بار که جبهه رفته بود بعد از یک ماه برگشت و به من گفت: «من نزدیک بود شهید بشوم اما مثل اینکه اعمال نیک بنده ضعیف است و باید قوی اش کنم تا شهید شوم.»

همرم شهید: روزی که میخواستیم برای جبهه اسم بنویسیم ما را نمیدادند چون سن ما کم بود، ولی ما کلکی زدیم و در تاریخ تولد ما در شناسنامه دست بردیم و سنمان را بالاتر بردیم تا ما را به جبهه ببرند.

برادر شهید: روحیه ی بالایی برای شهادت داشت طوری که هنگام عملیات بعد از وضو، غسل شهادت کرد و شروع به شرکت در عملیات کرد و به عنوان یک آرپی جی زن پس از ساعت ها عملیات و مبارزه علیه بعثی ها با اصابت ترکش به سر و بدن درحالی که زیر لب مناجات میکرد شهید شد.

راحتی در قبر

برادر شهید: یکی از بستگان ما یکی از اموات را در خواب دید، که میگفت: «از وقتی که شهید را در قبرستان دفن کردند، در قبر راحت تریم.»



حسین نجف پور

شهدای آسمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین نجف پور
حسین نجف پور در ۱۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طیبه نجف پور و پدرش محمود نجف پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه شهید اکبری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین نجف پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای جوراکلا شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسين نجف پور

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا نمایید و با اطاعت از او در پی برقراری پیوند با او باشید و در راه او جهاد کنید، باشد که نیکبخت شوید.

بدین وسیله وصیتنامه ام را با نام عظیم خداوند تبارک و تعالی شروع می کنم.

ای پروردگار بزرگ توبه می کنم از تمام گناهانم که در قبل و در حال کرده بودم. امیدوارم که از عظمت و کبریائیت این حقیر را عفو کنی و سایه باکفایتت را از سرم کم نکنی. در حال حاضر بر هر مؤمن ایرانی واجب است که برای بر جا ماندن اسلام و قرآن از کشورهای اسلامی خود دفاع نماید تا سر حد جان خویش، من آگاهانه در این راه قدم گذاشتم و تنها برای پیروزی اسلام و قرآن در جبهه حاضر شدم. من شرمند این ها که شهید و مجروح انقلاب و جنگ تحمیلی هستم و آنقدر در جبهه هستم تا خداوند تبارک و تعالی از گناهانم بگذرد و مرا به شهادت در راه خود بپذیرد. و ای مادر! پیام تمام شهیدان و از جمله پیام من است که شیر پاکت را بر من حلال نمایی و مرا ببخش که فرزند خوبی برای شما نتوانسته باشم، مبادا برایم گریه کنی تا کور دلانی چون منافقین را شاد کنی، با گریه نکردنت خاری بر چشم منافقین کوردل می زنی این گفته ام، را فراموش مکن.

ای مادر! امانتی از طرف خداوند به شما داده شده بود که شما ای مادر با شهادتم مستقیماً خودش به او پس دادی و باید افتخار کنید.

و ای پدر! نمی دانم با چه طرزی از شما تشکر کنم که مرا اجازه داده بودید در سن ۱۴ سالگی به جبهه ثبت نام کنم و وقتی که آموزش تمام شد به چالوس رفتم تا به جبهه اعزام گردم، من می خواهم بگویم که افتخار می کنم پدری چون شما دارم که برایش اسلام مسئله است، درود بر شما و درود بر پدرانی چون شما و ای خانواده عزیز! و فامیلان و دوستان و ای ایرانیان نکند امام و روحانیون و رهبران را تنها بگذارید، پشتیبان آنها باشید که پیروزی ما اول برای امام امت و روحانیون و این رهبر است. و ای برادران! جبهه را خالی نگذارید و سنگرم که اسلام است حفظ کنید. در ضمن ای امت اسلام ما دوره طاغوت می گفتیم در بیداد هستیم و ظلم و بیداد برطرف شد و باید این انقلاب را به انقلاب حضرت مهدی (عج) متصل کنیم و پیروزی کامل را به دست بیاوریم.

و ای خواهرانم! زینب وار عمل کنید و حجاب را داشته باشید که ما برای همین حجاب ها و حفظ ناموس و اسلام و قرآن در جنگیم.

و ای شهیدان چهارمحل وقتی شهید می شدید در فکر این بودید که بعد از شهادت شما، ملت چه می کند؟ می گویم که خودتان بهتر می دانید؛ خود را بیشتر طرف دار این انقلاب در راه خدا نشان می دهند خداوند یار و نگهدار تان باد. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

الهی آمین

این حقیر حسین نجف پور

ان شاء الله این مملکت را ما به صاحب اصلی آن امام زمان سلام الله علیه تحویل میدهیم.

امام خمینی

پرویز نصیری

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز پرویز نصیری

پرویز نصیری در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه مداحی و پدرش رحمت الله نصیری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع دبیرستان در مدارس حیدرزاده و امام خمینی و شهید رجایی رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید پرویز نصیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثری می باشد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«والذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبلنا» کسانی که در راه خدا جهاد کنند از راه‌هایی آنان را هدایت می‌کنیم. «قرآن کریم»

سوی دیار عاشقان رو به خدا می‌رویم بهر ولای عشق او به کربلا می‌رویم
وصیتی کرده به من عزیز همسنگرم که من شهید اگر شدم، بگو تو با مادرم
طلب نماید از خدا سلامت رهبرم

با درود و سلام به یگانه اختر آسمان ولایت که هم اکنون در محضر عدالت نشسته و با درود و سلام بر حسین بن علی (ع) که درس شهادت را به ما آموخت و با درود و سلام بر خانواده اسرا، مجروحین، معلولین، مفقودین و شهدا. نکته‌هایی اول خودم برای جوانان، آن شیر مردان جبهه‌ها می‌گویم. ای جوانان مبدا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و شما ای مادران! مبدا از رفتن فرزندان به جبهه‌ها جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی‌توانید جواب زینب (س) را که تحمل ۷۲ شهید را در یک روز نموده بدهید. سلامم را به رهبر عزیز برسانید و بگویید که من تا آخرین لحظه‌ها اعتقاد خودم را به اسلام و یاری خودم را به دین اسلام نشان خواهم داد. من شهیدم ای مادر، شهیدی شاهد.

من بنا بر آیه و لا تحسبن الذین قتلوا... به جبهه آمدم و شهید شدم. اکنون ای مادر در لحظه‌های احساس پیروزی بر روی زمین افتاده‌ام و چشم‌هایم را به آسمان دوخته‌ام، چشمانی باز که آسمان آبی و خونین را نمی‌بیند و با دهانی باز که طعم خون خود را نمی‌چشد و با گلوله‌سربی که در قلبم فرو رفته است. اکنون بر روی زمین افتاده‌ام، خون خودم را میدیدم که چگونه خاکی را کنار می‌زد تا جایی برای خود در میان آنها پیدا کند. اکنون سردی و گرمی هوا بر تنم بی‌اثرند. کبوترانی که به سویم می‌آیند، گویی که مرا بالا می‌برند، لحظه‌هایی هست که با دو کبوتر می‌روم. هیچ کس مرا نمی‌شناسد و نامم را نمی‌داند، اما آشنایی همگانم، من شهیدم شهید شاهد.

پدر عزیزم! امیدوارم که خداوند این دو شهید را که در راهش فدا کردی بپذیرد. خواهرم! چشمانت را باز کن و چگونه گریه‌هایت سرازیر می‌شود، این اشک‌ها را برای واقعه کربلا، برای زینب بریز و بدان که اشک ریختن تو هیچ وقت دشمن را خوار و ذلیل نمی‌کند، بلکه سیاست تو دشمن را از صحنه روزگار محو می‌کند و تو ای مادر همچون فاطمه زهرا (س) باش که طفلانش را هدیه اسلام می‌کند و سعی کن آموزگار شهیدان باشی و تو ای پدر بزرگوارم همچون ابراهیم دست فرزند خود را بگیر و به کشتارگاه یعنی میدان مبارزه بفرست و اگر هم مانع رفتن فرزندان شدی در قیامت حسین (ع) جلوی تو را می‌گیرد و شما‌ها ای برادرانم! بدانید که من سلاح بر زمین افتاده برادرم را گرفته‌ام و گلوله‌هایم را بر سینه دشمن نابکار هدف گرفته‌ام و وصیت او را عمل کردم و از شما می‌خواهم که سلاح زمین افتاده‌ام را بگیرید و گلوله‌هایم را به قلب دشمن هدف بگیرید. در آخر از تمامی مردم می‌خواهم که امام امت را تنها نگذارید و او را دعا کنید و شما ای خانواده‌های شهدا، تویی که فرزندت را فدای اسلام کرده‌ای و مشکلات زیادی را تحمل کرده‌ای، اکنون لحظه فرارسید و باید فرزند دیگر خود را راهی جبهه‌ها کنی تا دشمن کوردل، کور دل تر شود. در آخر از تمامی برادران بسیجی که در مراسم شهادت‌م لباس رزم پوشیده‌اند و در تشییع جنازه‌ام شرکت کرده‌اند تشکر می‌کنم.

والسلام - و من الله التوفیق

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - فرزند شما میکائیل نصیری

کردستان، مریوان ۶۵/۲/۲

سید کریم نورانی

شهدای آسمانی



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید کریم نورانی در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پرمهر و محبت مادرش فروغ کیومرثی و پدرش سیداسماعیل نورانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید سید کریم نورانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اورطشت شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم رب الشهداء و الصديقين - به نام خداوند شهدا و راستگويان

دروود و رحمت خدا به روان پاک پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله (ص) و رحمت بی پایان خدای تبارک و تعالی مرجع امامان و علمای بزرگ و متعهد و مبارز و سلام بر آقا امام زمان حضرت بقیة الله ارواحنا و له الفداء و سلام بر بزرگ مرد زمان، بت شکن قرن در تمام گیتی و نجات دهنده ملت ایران و ملل جهان و به خصوص مسلمین دنیا، درود و رحمت خاصه الهی به روان پاک جمیع شهیدان راه حق و حقیقت مخصوصا شهدای جنگ تحمیلی و مخصوصا شهدای روستای خودمان باد. و إن شاء الله آن حقی را که بر گردن ما دارند که همانا احقاق حق می باشد ادا نمایم و من آخر در برابر این همه افراد الهی چگونه و چطوری راه خدا را بپیمایم. شهدای گذشته همانند نورهای الهی تابیدند اما چون ابر های زیادی دور و برمان را گرفته و نگذاشتند که تشعشعات این انوار الهیه به ما برسد، خلاصه قدرتان را بدانید خیال نکنید که در پشت جبهه هم که هستید، افضل تر است از جبهه؛ اما شرایطی دارد. همیشه مدافع حقیقی امام و اسلام باشید نه به زبان بلکه هم از لحاظ اخلاقی و هم از لحاظ اقتصادی باید پشتیبانی بکنید مخصوصا نماز جمعه ها را اصلا فراموش نکنید و در دعاها مخصوصا دعای کمیل شرکت مستقیم داشته باشید. اگر ما به جبهه آمدیم اولاً به ندای هل من ناصرا ینصرنی حسین زمان، فقیه آگاه و رهبر مسلمین جهان حضرت آیت الله امام خمینی روحی فدا که خداوند تا دیدار آقا پیش مهدی موعود برای امت اسلام چون عمر و سلامتی با عزت و با کرامت عنایتش بفرماید لیبیک گفتیم همیشه متوجه باشید که دشمن در تمام مکانها و زمانها به صورت مختلف سعی مینمایند که از راه انحرافی به اسلام، اسلام را ضربه بزند که قرآن مجید می فرماید: این دسته منافقند و حضرت علی (ع) میفرماید: ما هر چه ضربه خورده ایم از دو دسته بوده یکی منافقان زیرک و زاهدان احمق.

ولی امت شهید پرور و ازیک، من تنها تقاضای اصلیم این است که اگر این فیض عظیم شهادت که خیلی عظیم و بزرگ است نصیب گردید به جان ما گریه و ضجه و زاری نکنید بلکه اول برای مظلومیت اباعبدالله الحسین (ع) و یاران با وفایش و مخصوصا برای فاطمه زهرا (س) یگانه دخت محترمه رسول الله (ص) که واقعا اولین مفقود الاثر است آنها هم جگر گوشه پیغمبر و برای آقا شهید بزرگوار «سید مهدی حسینی ها و علی فلاح ها و میرزاپورها و رنجبرها» و شهدای به خون خفته دیگر قبرستان اورطشت گریه کنید ولی گریه و زاری ذلیلانه نکنید بلکه آنها خواهان ادامه خواسته حسین یعنی مبارزه مدام با کفر و نفاق و فتنه هستند. چون ما راهنمایی داریم که آنها قرآن و بیان کننده ای داریم حضرت امام. قرآن میفرماید: قتال کنید و بجنگید با کفار تا نابود باشد فتنه در عالم. (قرآن مجید)

پیام بعدی ام به خانواده معظم شهدا مخصوصا خانواده خودم، سفارشم این است که در مراسم اینجانب نهایت شعائر اسلامی را حفظ کنید اینقدر با تشریفات دنیا آلوده ننمایید و سعی نمایید که اصلا اسراف نشود. دوما اینقدر خانواده ام خدای نکرده در مواقع حساس که دشمنان انقلاب و جنگ با چشمهای زهر آگین به حرکات شما چشم میدوزند، مادران، مخصوصا مادر، مادر و هب که چطور بر عاطفه مادری برای رضای خدا فائق آمد و آن عمل الگویی است برای شما، و خواهران! باید همانند زینب سلام الله علیها رفتار نمایید و در انظار مردم هیچگونه زاری نکنید از برای حسین زهرا (ع) گریه کنید. برادران باید بدانید زمانی جزو برادران شهدا محسوب می شوید که در میان رزمندگان در سال چند ماهی برای ادامه خواسته شهدا باشند و گرنه آن رزمندگانی که سنگرم را حفظ می کنند آنها برادران واقعی من میباشند. خدمت اهالی محل پیام این است که وظیفه را حضرت امام مشخص کرده اند که مسئولیت هر فرد مسلمان در این برهه از زمان نبرد سرنوشت ساز حق و باطل است اگر توان رزمی ندارید حتی برای یک هفته شده برای بازدید به جبهه ها بیایید تا ببینند آنهايي که رنگ جبهه را ندیده اند و با مقداری کمبود کاذب که آنها در هر کشور پیشرفته دنیا جنگ به وجود می آید همراه این چیزها می باشد. با مشاهده این مناظر لااقل تفهیم شوند و قانع گردند. در خاتمه از شما معذرت بسیار میخواهم که اگر در دوران کوتاه زندگی ام اگر در میان خانواده ام بد اخلاقی کرده، نافرمانی کردم، مادر جان! پدر جان! و برادران! و مخصوصا خواهران معظمه و زن داداش محترم مرا عفو نمایید و از شما طلب مغفرت و حلالیت مینمایم و در میان اهالی محل مخصوصا همسایگان و خصوصا میان دوستان اگر اشتباهی یا بی حرمتی و یا در این وصیتنامه بی ادبی به ساحت مقدس این اهالی کرده ام مرا ببخشید و از شما حلالیت مطلق می خواهم و همیشه در سر نماز و دعاها اول عمر امام و سلامتی ایشان را از یاد نبرید و در آخر این چهار مطلب را اجرا نمایید: ۱- امام را دعا کنید و او را تنها نگذارید. ۲- دعای کمیل بر پا دارید. ۳- در نماز جمعه ها شرکت کنید. ۴- جبهه ها را خالی نگذارید.

پدرجان اگر شهادت نصیب شد مرا در قبرستان اورطشت کنار قبر شهدا دفن نمایید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار منتظری نستوه محافظت بفرما. مجروحین و معلولین شفا عنایت فرما اسیران حزب الله آزادشان بگردان. آمین

یارب العالمین

غلامعلی نوروزمقدم

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامعلی نوروزمقدم
غلامعلی نوروزمقدم در ۵ آذر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پرمهر و
محبت مادرش فاطمه قربانی و پدرش عیسی نوروزمقدم پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت
های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید غلامعلی نوروزمقدم در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵
منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره به تمام اعضای بدن
شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای اسلام آباد شهرستان شهید پرور
محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامعلی نوروز مقدم

بسم رب الشهداء والصدیقین

با درود و سلام به آقا امام زمان (عج) و نایب برحقش امام امت موسی زمان، ابراهیم قرن، خمینی بت شکن، با درود و سلام به کلیه خانواده های شهدا و اسرا و مجروحین و درود و سلام به کلیه شهدا، علی الخصوص فرمانده پایگاه سلمان فارسی الگوری محله و نور و ایمان پاسدار شهید حسین کیانپور.

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنیان مرصوص خدا آن مومنان را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست میدارد. (صف آیه ۴)

ان الله اشترى من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة، به درستی که خداوند جانها و مالهای مومنین را به بهای بهشت می خرد.

بار خدایا، تو شاهد باش که من برای رضای تو و به خاطر تکلیف بودن به جبهه آمدم، نه برای چیز دیگر، خدایا از تو می خواهم که طلب مرا قبول کنی و مرا رزمنده و شهید واقعی بپذیری، خدایا قلب کوچک مرا به نور ایمانت روشن و منور گردان و دست من و دیگر برادران رزمنده را به ضریح آقا ابا عبدالله الحسین (ع) برسان، ای امت شهید پرور و حزب الله به خدا جبهه ها را خالی نگذارید، بدانید که جبهه محل خودسازی است، رسول اکرم (ص) فرمودند: من دو چیز گرانبها در بین شما می گذارم و آن قرآن و عترت من است که این کافران در این موقعیت از زمان دارند قرآن و عترت پیامبر را از مسلمانان جدا می کنند، نه اینکه فقط در دوره امام حسین (ع) می بایست دین خدا را یاری می کردند بلکه دوره نماینده حضرت مهدی (عج) موسی زمان، ابراهیم قرن، خمینی بت شکن هم باید دین خدا را یاری کنید. اسلام فقط با زمان نیست، از شعار گذشت، باید عمل کنیم چون دین خدا در خطر است. اگر شما مقلد امام هستید امام میفرماید: رفتن به جبهه از فروع دین واجب تر است، یعنی از خواندن نماز و رفتن به حج و غیره واجب تر است، برای حفظ اسلام به سوی میدان نبرد بشتابید، چون هیچ کس در عاقبت به فکر دیگری نیست مگر اعمال خوب انسان. پدر و مادر عزیزم در این برهه از زمان برای فرزندان آرزوی پیوستن به علی اکبر حسین (ع) را داشته باشید و بر خود ببالید که امانت خدا را به خود برگردانید. اگر با کشته شدن من اسلام و رهبریت امام و ولایت فقیه تثبیت می شود پس ای خمپاره ها و ای توپها و تفنگهای کافران بیائید مرا قطعه قطعه کنید که هر چه زودتر اسلام تثبیت شود، در این دنیا انسان هر کجا که باشد خواهد مرد، این دنیا برای مؤمن زندان است اگر مؤمن از دنیا برود به فیض رحمت الهی خواهد رسید، مادر عزیزم اگر شهادت نصیبم گردید و شما این خبر را شنیدید دو رکعت نماز بخوانید و خدا را شکر کنید که یکی از فرزندان در راه خدا به شهادت رسید. من عشق به خدا داشتم، شناختم او را و شتافتم برای دیدارش و در این راه به شهادت رسیدم، نایب امام عصر خمینی عزیز را از نزدیک ندیدم، وقتی پاسدار شهید حسین کیانپور سلام را به نایب امام عصر (عج) میرساند سلام مرا هم برسانید، وقتی که کربلا آزاد شد و بر مزار امام حسین (ع) رفتید بگویند که این حقیر هم عاشق زیارت قبر شش گوشه ابا عبدالله الحسین (ع) بود گر چه لیاقت شهادت داشته باشم خودم آقا حسین ابن علی را زیارت خواهم کرد. پدر و مادر عزیزم مرا حلال کنید و بدانید که من دم در بهشت چشم انتظار شما هستم و از برادرانم میخواهم اسلحه زمین افتاده مرا هم چون من که اسلحه زمین افتاده شهید «حسین کیانپور» را گرفته ام، اسلحه مرا بگیرید و بر خصم زبون بتازید. خواهرانم! همچون زینب (س) صبر پیشه کنید که خداوند صابرین را دوست می دارد و در بین جمع گریه نکنید که باعث شادی دشمنان اسلام میشود آنچه مقاومت باشید که دشمن از دیدن شما بترسد از برادران بسیجی به خصوص برادر جاناب «اسماعیل قاسمی» طلب بخشش دارم از همه برادران و خواهران حزب الله می خواهم که اگر اشتباهی از من سر زده مرا ببخشند که من طاقت حق الناس را ندارم. نماز مرا برادرم «ولی الله» بخواند، در ضمن مرا در سمت راست برادر «شهید حسین کیانپور» به خاک بسپارید، این وصیتنامه در روز شروع عملیات (۱۳۶۵/۱۰/۱۹) ساعت دوازده ظهر می نویسم.

والسلام

غلامعلی نوروزی

علی ولی پور

شهید آراموز



هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی ولی پور

علی ولی پور در ۱۲ تیر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پرمهر و محبت مادرش زهرا یوسفی و پدرش رضاعلی ولی پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی ولی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۲۱ منطقه عملیات عین خوش در اثر اصابت گلوله تانک به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای جوراکلا شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ

در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی

که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند

درود به روان پاک شهیدان و سلام بر امام امت رهبر مستضعفین جهان چرا که تمام مجروحین جهان به او دل بسته اند و امیدوارند که رهبری او به رهبری قیام امام زمان مهدی موعود متصل گردد. ان شاء الله خدایا ما را در برقراری و پا برجا شدن راه علی (ع) کمک کن. افسوس که من بیش از یک جان در کالبدم وجود ندارد که بتوانم با ایثار و از خود گذشتگی اسلام عزیز را یاری نمایم. اینجانب «علی ولی پور» وصیت نامه خود را با نام خدا و با یاد امام خمینی آغاز می کنم و به جبهه نبرد حق علیه باطل اعزام شوم تا به نامردان بفهمانم که اگر نبودم در صحرای کربلا تا حسین را یاری کنم امروز به ندای حسین زمان، خمینی بت شکن فریاد لبیک یا خمینی را سر می دهم و تا آخرین قطره خونم دست از چنین رهبری و چنین مکتبی نخواهم کشید. آری می خواهم حرفم را به عمل برسانم می روم تا به گفته امامان خمینی بت شکن یا کشته شویم یا بکشیم چون در هر دو حالت پیروزیم.

مادر عزیزم! شما منتظر آمدن من نباشید چون من منتظر شهادت بوده و هستم مبادا بر مرگ من بگریید چون گریه شما باعث خوشحالی دشمنان انقلابمان می باشد پس خوشحال باشید که از خوشحالی شما دشمنان اسلام به وحشت خواهند افتاد و سریعتر نابود خواهند شد.

پدر عزیزم! می دانم که محبت من دردل تو بسیار است و رنج اندوه از دست رفتن من برایت سنگین است ولی در راه الله و راه به ثمر رسیدن حکومت اسلامی بسی ناچیز است و از درگاه خداوند باید شکر کنید که این نعمت را به شما ارزانی داشته و شما را از این ثواب برخوردار کرده است.

آخرین سخنم این است که امام را تنها نگذارید چون خون، خون او و دل او با دل اوست و از شما می خواهم که از روحانیت متعهد مسئول پشتیبانی کنید چون آینده دین و انقلابمان به فداکاری روحانیت مربوط است، راستی پدرم و خانواده عزیزم بر مزارم با دستهایی از گل و شیرینی بیایید و چون پسران هنوز نوگل بود و تازه جوان، جوان به خون نشسته.

فرزند کوچک شما سرباز اسلام و امام خمینی.

تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۲

نصرت الله ولی پور

شہداء آرموز

هو الشہید

زندگی نامہ شہید دانش آموز نصرت الله ولی پور
نصرت الله ولی پور در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان آمل استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زهرا حسین دخت و پدرش علی اعظم ولی پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت
و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شہید بزرگوار در فعالیت
های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شہید نصرت الله ولی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در درگیری های آمل شرکت داشت و سرانجام در تاریخ
۱۳۶۰/۱۱/۰۶ منطقه عملیات آمل در اثر اصابت گلوله شہد شیرین شہادت را
نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شہید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار روستای میرعلمده شهرستان شہید پرور محمودآباد استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

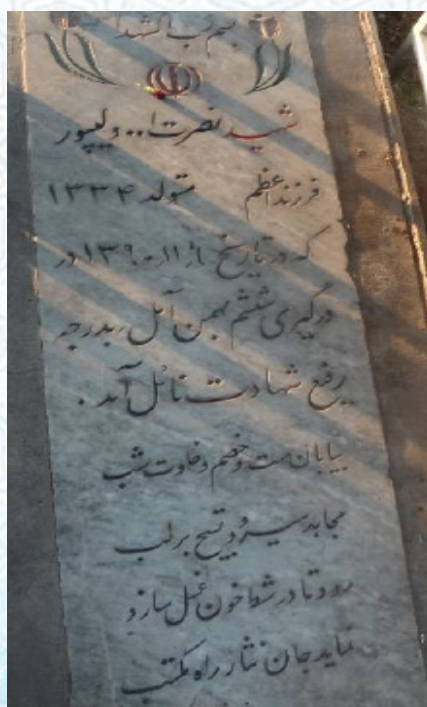
نصرت الله ولی پور

سخنی از برادر شهید

روزی که درگیری شد پاسداران آمدند و به من گفتند که منافقین آمدند آمل و درگیری شد ما خبر داشتیم که برادرمان شهید شد ولی پدرمان نمیدانست، در خواب دید که برادرمان آمد و به پدرم گفت که دنبال من نگردید من تیر خوردم و شهید شدم و در فلانجا و در فلان سرد خانه و فلان کشو هستم.

بعد از اینکه پدرم بیدار شد به ما گفت: که نصرت شهید شد و برویم دنبالش رفتیم سرد خانه و مستقیم در یک کشور را باز کرد به او گفتیم از کجا میدانی گفت نصرت به خوابم آمد و خودش گفت: روزی که در آمل درگیری بود صبحش با خانواده خداحافظی کرد و گفت من سرباز امام خمینی هستم و باید بروم و با هم بیراهه ها را طی کردیم تا به آمل رسیدیم؛ در مقابل سینما یک نفر زخمی شد و قاسم اسلحه او را گرفت و به طرف اسپه کلا رفت و همین لحظه از ما جدا شد و دیگر او را ندیدیم بعد از یک روز دیدیم که او ناپدید شد سراغش را از بیمارستان و سرد خانه گرفتیم...

در خدمت سربازی که بود با فرمانده خود درگیر شد و به این علت فرمانده او را به زندان انداخت پس از سه ماه متوجه شدیم. پدرم که او را بیرون آورد به پدرم گفت که تا این رژیم هست من سربازی نمیروم و بعد از انقلاب بود که رفت و کارت پایان خدمتش را گرفت



غلامحسین یداللهی

شهادتنامه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز غلامحسین یداللهی
غلامحسین یداللهی در ۴ دی ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین
در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پرمهر و
محبت مادرش فاطمه مسعودی و پدرش عزیزالله یداللهی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع راهنمایی در مدارس انقلاب و امام خمینی با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و
برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی
داشت.

شهید غلامحسین یداللهی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت
می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱
منطقه اروند رود عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت تیر به سینه و دست شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
پس از تشییع در گلزار روستای آهومحله شهرستان شهید پرور محمودآباد استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

غلامحسين يداللهی

بسم الله الرحمن الرحيم

رَبِّ اَشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي وَاَحْلِلْ عُنُقَهُ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي - و الذين جاهدوا لنهدينهم سيلنا ...

كسانيكه در راه خدا جهاد كنند از راههاي آنها را هدايت ميكنيم.

به نام آنكه وجودم ز وجودش شده موجود، با سلام و درود بر سرور شهيدان و فرزند گراميش امام زمان (عج) و با درود و سلام به آنكه توانسته با رهبري خود و پيشوايي خود اين ملت در بند را آزاد كند، اين كسي است كه با تمام حوادث و مصيبت ها ساخته و تحمل كرد. و اي امام خيلي دوستت داشتم چشم من به جمال نوراني شما منور گردد ولي اين انسان گنهكار چگونه مي تواند يك شخص الهي را ديدار كند.

و باري اگر شهادت نصيبم گشت سلام مرا به امام برسانيد و بگوييد كه اين بنده حقير با چشم باز نه كوركورانه و مشت گره كرده و با دهان باز راه شما را ادامه داد.

شما اي ملت شهيد پرور قهرمان ايران نبايد همچون مردم كوفه باشيد كه به عهد خود وفا نكرده و يارانش را تنها گذاشته بودند و بايد همچون صف آهنين در صحنه باشيد و با وحدت از امام پشتيباني كرده به عهد خود وفا كنيد.

اي جوانان نكنند در رختخواب ذلت بميريد كه امام حسين (ع) در ميدان نبرد و نكند كه در غفلت و يا در حال بي تفاوتی بميريد كه علي اكبر امام حسين (ع) با هدف شهيد شد.

مادران! مبدا از رفتن فرزندان خود به جبهه جلوگيري نماييد كه در روز محشر و در محضر خدا نميتوانيد جواب زينب(س) را بدهيد كه تحمل ۷۲ شهيد را نموده و همه مثل مادر وهب جوانان را به جبهه هاي نبرد بفرستيد و حتي جسد هايشان را نيز تحويل نگيريد. زيرا مادر وهب فرمود: سري را كه در راه خدا دادم پس نميگيرم. و شما اي برادران! استغفار و دعا را از ياد نبريد كه بهترين درمانها براي تسكين دردهاست و هميشه به ياد خدا باشيد و در راه او قدم برداريد و هرگز دشمن بين شما تفرقه نيايدانند و شما را از روحانيت پيرو خط امام جدا نكند كه اگر چنين كرده روز بدبختي مسلمانان و روز جشن ابر قدرتهاست و حضورتان در جبهه هاي حق بر عليه باطل ثابت نگه داريد. اي برادران پايبگاه «شهيد آستين فغان» همانطور شهداي بزرگوارمان «قادر سلماني، هادي محمد زاده و ابوالقاسم محمد زاده» و ... فرمودند پايبگاه بسيج را مثل هميشه فعال نگه داشته و به پاسداري خود مشغول باشيد تادشمنان كور دل بفهمند كه اين پايبگاه و پايبگاه هاي ديگر وقتي يكي از نيروهايشان از بين ديگر برادران رفت همچنان به فعاليت مشغولند و راه آنان را ادامه مي دهند.

و اي پدر و مادر عزيزم! اگر بنده حقير نتوانستم ذره اي از محبتها و زحمات شما را جبران كنم، ببخشيد. جز ناراحتي چيزي براي شما جا نگذاشتم مادر به خدا قسم شما مادر واقعي براي من بوديد، شما گلي از گلبرگ خود را از دست داده ايد خوب مادر جان اين خواست خداست، كه امانتي به شما داده بود و اين امانت را از شما گرفته است.

مبدا ناراحت شويد و از ناراحتي گريه كنيد تا دشمن شاد شود و اگر مي خواهيد گريه كنيد گريه شوق كنيد كه توانسته ايد فرزندی در راه خدا و دين خدا بدهيد. مادرم! اميدوارم با بزرگواری خودتان مرا عفو كنيد و شيرتان را حلالم كنيد پدرم خيلي خيلي از شما متشكرم كه توانسته بودي فرزندی تربيت كني و در راه خدا قرباني و هديه بدهيد. اميدوارم كه خدا شما را از اصحاب خود قرار دهد ان شاء الله

و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار دهيد و تو اي برادرم كه مثل پدرم بودي و راه را براي من روشن و راهنمائي ميكردی و از شما كمال تشكر را دارم.

اميدوارم كه اگر ناراحتي براي شما ايجاد كردم به بزرگواريتان مرا عفو كنيد و اي خواهرانم! و اهل خانواده ام! اميدوارم كه مثل زينب (س) و يارانش باشيد كه پيام رسان نهضت حسيني بودند و شما هم بايد پيام رسان خون شهدا و ادامه دهندگان راهشان باشيد. مبدا بر اثر اينكه مرا از دست داده ايد گريه كنيد كه برادري داشتيد در راه خدا و دين رفته است و اگر ناراحتي يا مسائلي براي شما پيش آوردم كه موجب ناراحتي شما شده است، مرا اميدوارم عفو كنيد.

و شما اي دوستان و آشنايان! در راه خدا و امام حركت كنيد كه راه سعادت همين است و اميدوارم كه مرا عفو كنيد. و در آخر مرا در تكيه شهدا و در کنار شهيدان دفن نماييد و بعد مراسم ختم يا چيز هاي ديگر كه ميخواهيد انجام دهيد زياد پير خرج نباشد و در ضمن كسانيكه در خط امام نيستند و يا به عللي از خط امام گذشتند، حق ندارند جسد مرا بگيرند و من راضي نيستم. خداحافظ. فدائي امام غلامحسين (بهر روز) يداللهی

خدایا خدایا تا انقلاب مهدي حتی کنار مهدي خميني را نگهدار - آمين يا رب العالمين

علی یزدانی

شهدای آسمانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی یزدانی

علی یزدانی در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان محمودآباد استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پرمهر و محبت مادرش نیره اسلامی و پدرش نعمت یزدانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس رجایی و باهنر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی یزدانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۳۱ منطقه اروندرود عملیات والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آزادمون شهرستان شهید پرور محمودآباد استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بسم الله الرحمن الرحيم .

الذی خلق الموت و الحیات لیبلو ایکم احسن عملا (قرآن کریم)

اوست خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا بیازمایدتان در صحنه پیکار حق و باطل که کدامین نیکو کارتر است. در نخست باید از روحانیون قدردانی کنم زیرا روحانیون حجت امام زمان (عج) بر شیعیانند، روحانیونی که اسلام را در قلب تک تک مردم جای دادند روحانیونی که اسلام را از سرچشمه های صاف و زلال و منابع فقهی در کنج حجره های مرطوب سرد و کوچک با هزاران محرومیت اجتماعی و در پشت میله های زندان یا در تبعید بدست آوردند، روحانیونی که منافقین و کفار به آنان انحصار طلب و مرتجع می گفتند و آمریکا آنها را دست پرورده روسیه و روسیه آنها را دست پرورده آمریکا می داند، هر چند که خود بهتر میدانند که اینان عصیان گرانی ضد نظامهای جور می باشند.

پدر بزرگووارم بعد از شنیدن خبر شهادتم دو رکعت نماز شکرانه به جای بگذار و خدا را شکر که در مورد یکی از فرزندان معامله ات را با خدای خویش انجام دادی. امیدوارم که بعد از شهادتم حسین وار صبور باشی چرا که من و امثال من از علی اکبر (ع) امام حسین (ع) بالاتر نیستم، اگر خطایی از من سر زده شد، مرا ببخشید من در حیاتم نتوانستم جبران زحمات شما را بنمایم ولی امیدوارم با شهادتم شما را نزد پیامبر (ص) روسفید کرده باشم. مادر مهربانم! شیرت را حلال کن، امیدوارم از اینکه فرزندت را در راه خدا از دست می دهی ناراحت نباشی، چون مورد طعن دشمن قرار خواهی گرفت. مادرم می دانم که با چه درد و رنجی مرا تربیت نمودی و با شیر پاکت حب اسلام را به من آموختی. مادرم!

در رکاب مهدی آن میر حمید

عهدم این باشد که چون گردم شهید

بهرت از حق رتبتی گیرم رفیع

روز محشر من تو را گردم شفیع

همنشین با زینب و زهرا شوی

تا مقیم جنت المأوی شوی

برادران! به جبهه بشتابید که امروز سنگرهای نبرد رزمندگان اسلام در جبهه، تنها محل جنگ با کفار بعثی نیست بلکه محل عبادت و راز و نیاز های عاشقانه آنان در دل شبهای تاریک نیز میباشد و چه زیباست به جبهه آمدن و جان خود را فدای حقیقت کردند. برای یاری کردن اسلام تنها شعار کافی نیست بلکه باید جهاد نمود. آری! از خیل دلاوران گسستن نتوان با روح خدا عهد شکستن نتوان / اینست پیام یاران شهید جنگ است برادران نشستن نتوان / جبهه دنیای دیگری است، جبهه، خاک عطر خون گرفته و خون مثل آفتاب میتابد، در دنیای این سوی جبهه، کسانی هستند که به دنبال رفاه و راحتی و داشتن عمری فرسایند و در جبهه انسانها در جستجوی خدا و حقیقتند و برای فدا شدن می روند، تفاوت زندگی در جبهه به قدر تفاوت از خود تا خداست و اما شما بسیجیان، سنگر داخلی شما پایگاه بسیج است آنرا ترک نکنید چرا که منافقین از حضور شما در چنین مکانی وحشت دارند و همیشه پیرو خط امام باشید که راه سعادت و نجات در خط امام می باشد و امام را بهمراه آیت الله العظمی منتظری مدافع باشید، از همه راهها جز خط امام خمینی دوری کنید.

خواهرانم! هرگاه نتوانستند جسد مرا به روستا بیاورند شما زینب وار رسالت زینبی را که همان رسالت پیام بعد از خون میباشد بر دوش بکشید و حجاب را حفظ نمایید که حجاب مثنی کوبنده تر از خون بر قلب دشمنان اسلام است، همانگونه که بهترین زینت، حفظ حجاب است.

مدتی است که قفس تن برایم تنگ شده و دنیا تنگ تر از آن، اکنون که به سوی معبودم پرواز می کنم یک آرزو به دلم مانده و آن زیارت مرقد مطهر حضرت سید الشهداء (ع) است. کربلا نیز از سرزمینهای آزمون است و صد میدان عشق به پای غیرت باید نور دیده شد تا به یوم عاشورا، به نظاره جانبازی عشاق بی تاب نشست و شهباز خیال را باید بر نخلستانهای مجاور علقمه براند تا جوشش خون جان بر کفان را به چشم دل و دیده سر تماشا کرد، و حسین (ع) همه

و هم آواز با قافله کربلا با او و اصحاب وفادارش تا گودال قتلگاه و در نهایت وصل بسوی معبود به پرواز در آیند. دوست دارم در این قافله سالار در این موج عظیم باشم که چون مولایم بی پروا بروم و شهید بشوم، دوست دارم قفس تن را رها سازم و با خون خود وضو بسازم، تا بر سجاده خون نماز عشق بخوانم خوش دارم از رزم اورانی باشم که پیکارشان گشاینده دردهای فتح است از حماسه سازانی که فاتحان دشتهای تصمیم و قله های اراده اند، از شاگردانی که ظرائف و لطائف و رمز و رموز زندگی را که علت مبقیه مکتب است از جای جای تاریخ بیرون کشیده اند و نصب العین خویش ساختند، از عارفانی باشم که بر محور عشق حسین (ع) جان از هر چه غیر خداست خالی کردند و طبق اخلاص را بر بالای سر نگاه داشته و با زبان توانمند خویش بیرق دلاور عاشورا را بر افراشته نگاه داشتن، ای حسین! ای خون خدا! آمده ام تا به انصارت پیوندم، از تجار مادی پرست که نام مقدس انقلاب اسلامی را فدای مصالح شخصی و اغراض پست مادی خود می کنند گریزانم، از کسانی که با خون شهیدان تجارت می کنند متنفرم.

ای حسین (ع)! ای خون خدا! امروز نیز تو را تقدیس می کنم، اما تقدیسی عمیق تر و پر شور تر، که تا اعماق وجودم و تا آسمان روحم به تو عشق میورزد و تو را می خواهد و تو را می جوید دل شکسته ام و احساس میکنم که جز تو و راه تو دارویی دیگر تسکین بخش قلب سوزان من نیست.

خدایا، تو را شکر میکنم که ما را از ترائی (فرهنگ) غنی برخوردار کردی، هنگام شهادت به حسین (ع) می نگرم، هنگام غم و درد به علی (ع) می نگرم، و یک تاریخ درد و غم و شهادت پشتوانه جانبازی من است، میدانم که راه علی را حسین وار باید رفت، میدانم که خدای علی و حسین (ع) ما را هادی خواهد بود و درد و غم ما را خواهد شناخت و استشهاد ما را استقبال خواهد کرد.

یا مهدی (عج) قبولم گر کنی بر پاسداری همین است آرزویم جاودانی

بود دستم تهی با روی خسته نفهمیدم چه کردم در گذشته

یا امام زمان (عج) ای مهدی عزیز! ای فرمانده سپاهیان اسلام به یاری ام بشتاب و در آخرین لحظات حیاتم چشمانم را به جمال ماهیت منور فرما! ای آقا! ای صاحب، آماده هستم، آماده ام تا سر و جان بر سر پیمان خویش بگذارم، پس در آخرین لحظات و حیاتم تنها مگذارم، در لحظه شهادت سرم را در آغوش بگیر، که من جز دامن تو پناهی ندارم.

ای امت مسلمان، از امام اطاعت کنید که عصاره اسلام است و او را تنها نگذارید که نماینده حجت ابن الحسن است هر کس یک کلمه از امام خمینی و یارانش بدگویی کند او را از خود دور کنید چون من طرفدار سرسخت امام خمینی و یارانش هستم و بر مزارم این جمله را نقش نمایید:

هر که باشد با خمینی بدگمان حق ندارد پا نهد در این مکان

از سپاه پاسداران و روحانیت مبارز پشتیبانی کنید که سپاه پاسداران، پاسدار جمهوری اسلامی و روحانیون، نواب به حق امام زمانند. به من ناکام نگویید که من به کام خویش ((شهادت)) رسیده ام و عروسی ام را در جبهه ها با نو عروسم ((شهادت)) کرده ام و بر جاده خون خویش و مهری از رگبار آتشین عشق خواندم و این افتخار ما است که با عروس شهادت به خانه آخرت وارد شویم، مبارکمان باد.

ای خدای بزرگ!، تو را شکر می گذارم که راه شهادت را بر من گشودی و دریچه ای پر افتخار از این دنیای خاکی به سوی آسمانها باز کردی و لذت بخش ترین امید حیاتم را در اختیارم گذاشتی تو را شکر می گذارم که رمز شهادت را به من نمایاندی تا در مواقع خطر از مرگ نهراسیم و عاشقانه به دریای خطر فرو روم و از معرکه های سهمگین روی بر مگردانم و تهدید و خطر مرا از راه تو منحرف نکند. ای خدای بزرگ! به من توفیق ده تا مثل مخلصان و شیفتگان در راهت بسوزم و از این خاکستر مادی آزاد گردم و به من عنایتی کن تا در آخرین لحظات عمرم نام تو را بر زبان داشته باشم و چه خوش است از جان گذشتن و با سرود به استقبال شهادت رفتن.

ما تشنگان شهد و شهادتیم ما عاشقان مرگ با سعادتیم

بار الهابگذار با شمشیر بران شهادت جبر تاریخ را ببریم و با خون خود ننگ هزار ساله تاریخ را بشوئیم بار خدایا! شهادتم را در راه مکتب حیات بخش رسول الله که هدف رضای تو و در نهایت لقای تو میباشد قبول فرما. دوباره میگویم جبهه ها را فراموش نکنید و کربلای ایران را خالی نگذارید. الهی بحق ظهور مهدی احفظنا الخمینی اللهم انصر جیوش المسلمین و عن قولهم

الکافین. اللهم الرزقنا شفاعه الحسين يوم الورد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

از همه مومنان طلب بخشش را دارم. فدایی اسلام و قرآن علی یزدانی